

# نیروی سوم

بیروز میشود

خیل مکی



نیروی سوم در مقابل دوپایگاه اجتماعی امپریالیسم

بها ۷ ریال



ایده آل کمینفرمیستها: صلح بین ۵ دولت بزرگ

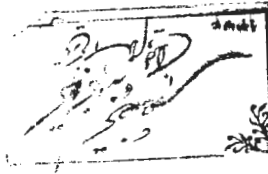


ایده آل ملل : صلح تجزیه ناپذیر بین ملتها

برخورد عقاید و آراء بین نیروی سوم و حزب توده

# نیروی سوم

در مقابل دُویاگاه اجتماعی امپریالیسم



خلیل ملکی

## ۱- مقدمه

# دوشب و نیروی سوم که بان دوغلبه میکنند

شبح هولناک سرمایه‌داری، در نیمه اول قرن نوزده، به تنهایی بارو پای زحمتکش ورنجبر حکومت میکرد. آنطوری که مارکس وانگلس دو آستانه نیمه دوم قرن نوزده در رساله مانیفست حزب کمونیست، بیان کردند، اینبار شبح کمونیسم بر اروپا حکومت میکرد و در همه جا «وول» میزد. پس از یکصد سال که از انتشار مانیفست مزبور گذشت، و کمونیسم جای خود را به کمینفرمیسم داد، شبح دیگری بر کمونیسم مستولی شد، «شبح تیتیسیم بعنوان عصیان بر علیه فعال مایشائی مسکو، ظاهر گردید»، «شروع» هر فنومن یا نمود اجتماعی «خاتمه» نمود دیگری را، که حق حیات تاریخی خود را از دست داده، و با حق حیات ندارد، نشان می‌دهد.

آنچه در اوایل قرن نوزده، برای زحمتکشان اروپا، شبح سرمایه‌داری بود در نیمه دوم قرن و نیمه اول قرن حاضر، برای ما مردم آسیا، بشکل شبح امپریالیسم حکومت میکند. آنچه در آستانه نیمه دوم قرن نوزده، در اروپا بشکل شبح کمونیسم ظاهر شده بود، در شروع جنگ دوم جهانی بشکل کمینفرمیسم و یا حزب توده ظاهر شد در اوایل کار تصور میشد که شروع کمونیسم، خاتمه امپریالیسم است، ولی متدرجاً صحبت از «همزیستی» امپریالیسم و کمینفرمیسم، و از صلح بین دول بزرگ از جمله انگلیس و شوروی، برای تقسیم غنایم جنگ بمیان آمد، و در عمل معلوم شد که بعکس معروف، خربزه و عسل خیلی خوب باهم می‌سازند، و پدر کسی را که آنرا نوش کرده است، در می‌آورند.

پس از آنکه دوره جنگ گذشت و خطر فاشیسم بر طرف شد، مردم منتظر بودند که حزب توده این بار از حفظ مصالح پشت جبهه شوروی دست بکشد، و کمی بمصالح ملت ایران و منافع زحمتکشان ملت ایران بپردازد.

**ولی بحث از تقسیم منابع نفت شمال و جنوب و شرق و غرب بین شوروی و آمریکا و انگلستان بمیان آمد، و مقارن شکست قطعی آل-مان احسان طبری با کمال صراحت، آنرا در روزنامه ارگان، بیان داشت.**

حزب توده، پس از مبارزه برای بدست آوردن نفت شمال ایران برای شوروی، و پس از آنکه استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را، در گرو دادن امتیاز نفت شمال به شوروی، قرارداد، در نظر اکثریت بزرگ ملت ایران، ارزش و جنبه انقلابی خود را از دست داد، و تنها بعنوان يك آلت و ابزار سیاست شوروی در ایران، شناخته شد. طبیعتاً **خاتمه** رقت بار حزب توده ایران، بعنوان يك نیروی انقلابی، شروع يك نیروی انقلابی دیگر، شروع يك نهضت ملی را مستلزم بود.

**هیئت حاکمه ایران از مدتها پیش ، بعنوان انعکاس  
امپریالیسم غربی در ایران ، معرفی شده بود . تظاهر حزب توده  
بعنوان انعکاس توسعه طلبی شوروی ، مستلزم این بود که ملت  
ایران ، آمال و آرزوهای استقلال طلبانه خود را ، بشکل نهضت  
ویا نیروی نوینی مستقل از آن دو نیرو ، بعنوان نیروی سوم  
ظاهر سازد .**

امروز این نیروی سوم به معنی اعم ، یعنی جبهه وسیع نهضت ملی ، خود بخود  
بوجود آمده است ، روز بروز بروست خودمیانافزاید . یکی از افراد خیلی نزدیک یکی  
از هبران نهضت ملی و نزدیکان نخست وزیر ، میگفت که نفوذ بیمانند نیروی سوم در  
تهران و شهرستانها ، کارمندان نخست وزیری و رهبران نهضت ملی را ، بیک تعجب  
بزرگ دچار کرده است ، مثلاً در ایام عید دیده شده که از هر پنج کارت تبریک ، اقل سه  
کارت باشعار نیروی سوم میباشد .

حزب توده در اول کار ، نهضت ملی ایران را انکار کرد . فورمول ملی شدن  
صنعت نفت را ، فرمول انگلستان نامید ، به تناقضات عجیب و غریب دچار شد ، تجسم  
یافتن و متبلور شدن حزب زحمتکش ملت ایران را ، از نهضت ملی ایران اول ندیده  
گرفت ، بعد تخطئه کرد ، و از سیاست **توطئه سکوت** در باره نیروی سوم طرفی  
نبست ، بالاخره وجود و امکان نیروی سوم را انکار کرد ، آنرا **افسانه ای** بیش ندانست  
ولی متدرجاً و خواهی نخواهی ، در نتیجه توسعه ای که نیروی سوم یافت ، و در نتیجه  
تزلزلی که در صفوف حزب توده بوجود آورد . قسمت معتناهی از نشریات  
فراوان مخفی و آشکار حزب توده ، برای مبارزه با این افسانه ، با موجودی که  
گویا وجود ندارد ، برای اثبات عدم امکان نیروی سوم که بعنوان سرسخت ترین  
واقعیت ، خود را بروز داده است ، و برای هر فرد عادی که عقل سالم انسانی خود را  
در لابلای کتابهای متحدالشکل و یکنواخت ، اذ دست نداده است مشهود و ملموس  
است ، وقف کرد .

علاوه بر نشریه های رنگارنگ عادی روزانه و هفتگی و ماهانه آشکار و مخفی ،  
علاوه بر نشریه های تعلیماتی برای حزب و جوانان و غیره که رسالاتی مخصوص تخطئه  
نیروی سوم « غیر موجود » وقف کرده اند ، اخیراً سلسله مقالاتی را که این مقالات بعنوان  
« **نیروی سوم بسوی آینده و حزب توده** » ذکر خواهد شد ، در روزنامه  
بسوی آینده منتشر و در جزوه علیحده ای که تیراژ آن در ایران بیسابقه است ، منتشر  
کرده و در اغلب موارد بطور مجانی تقسیم میکنند ، **ما خواندن این رساله**  
**حزب توده را بتمام رفقای حزبی و بکلیه افراد علاقمند باستقلال**  
**ملت ایران ، توصیه میکنیم** و بیش از تجزیه و تحلیل مطالب این رساله ، یک  
نظر کلی و اجمالی بر محتویات آنرا بعنوان مقدمه لازم میشماریم :

تاسیس  
۱۳۲۴

## نظر اجمالی و کلی بر سאלه حزب توده

### در باره نیروی سوم

نشریه حزب توده درباره «نیروی سوم»، مانند سایر نشریه های تعلیماتی و تبلیغاتی و روزنامه های مخفی و آشکار آن حزب، واقعیت نیروی سوم را در ایران ندیده گرفته، و سعی کرده است که خوانندگان را اذنیای مشهود و واقعی دور کند و در دنیای تخیلات، ویا در جهان دور از مشهودات عینی آنها را دچار ابهام و فریب سازد.

آیا جای بسی تعجب نیست که حزب توده در ایران، از واقعیت موجود نیروی سوم متزلزل و مرعوب میشود، و نشریات زیادی وقف آن میکنند، و صدها هزار نسخه نشریه های مختلف را، وقف انتقاد آن میسازد، ولی از نیروی سوم واقعی در ایران بخی بیامان نمیاورد، و تنها درباره کشور هائیکه هزاران کیلومتر از ایران دورترند بخشهای مفصل، راجع بهم امکان نیروی سوم بعمل میآورد؟

در این رساله هشتاد صفحه ای، که ناشرین آن تمام نیروی مادی و معنوی خود را برای خوب از کار درآوردن آن بکار برده اند، اصلاً از نیروی سوم ایران بخی

بیامان نیآورده اند تنها با این استثناء، که فصل اول آنرا وقف فحش و ناسزا و تهمت های نجس بخلیل ملکی کرده اند و در ضمن سایر فصول نیز با بکار بردن

جملاتی از نوع «ملکی خائن» و «روسپی» و «یهود اصفهانی نظیر تیتوو

ملکی» و «عامل امپریالیسم» ابدال را بحد کمال رسانیده اند مثل اینکه

ادعای نیروی سوم اینستکه، خلیل ملکی، عبارت از نیروی سوم است، آنها میتینک های

صدهزار نفری تهران و آبادان و میلیونها توده مردم شهرستانها را، ندیده گرفته و اصلاً

از نهضت ملی ایران که مطابق معرفی ما تجسم نیروی سوم برای ملت ایرانست حرفی

بیامان نیآورده اند. برای اقناع فریب خوردگان بی اطلاع از اوضاع دنیا، صلاح را

در این دانسته اند که میدان بحث را، به خارج از ایران منتقل سازند، تا بتوانند

سرپوشی بر روی تحریرات و تقلبات خود گذارند. زیرا متقاعد کردن توده های

ما و مردم ایران، درباره اینکه غیر از حزب توده و هیئت حاکمه که متنابو با انعکاس

امپریالیسم غربی و قدرت توسعه طلب شوروی هستند، در ایران نیروی سوم وجود ندارد

کار سختی است. حتی توده ای های فریب خورده هم دکتر مصدق و نهضت ملی ایران را

حس کرده اند، و بطور ملموس مستقل از آن دو نیروی توسعه طلب مبینند، بنابراین

برای انکار حقیقت و واقعیت سرسخت چه بهتر است که از مقابل واقعیات زنده ایران

فرار کرد، و بستاد زحمتکشانش جهان! و بستاد آتش افروزان جنگ پناه برد، تا بتوان

میدانی برای فریب موقت عده معدودی و از این ستون بآن ستون فرجی

بدست آورد.

علت دیگر اینکه این آقایان، نهضت ملی ایران را بعنوان نیروی سوم فراموش فرموده اند، و حزب زحمتکشان ملت ایران را در شخص خلیل ملکی مجسم نموده و با انتقاد و یابفحاشی و تهمت زنی بشخص او اکتفا فرموده اند، از این لحاظ است که، آنها حزب دموکراتیک مازابا واحد مقیاس خود، اندازه گرفته اند.

در صفحه ۲ نشریه تعلیماتی مخفی شماره ۲۷ حزب توده، که مختص «ضایعه عظیم» یعنی مرگ استالین است، پس از آنکه تمام موفقیت نهضت جهانی زحمتکشان را، بشخص استالین نسبت داده اند، و حتی حرکت در طبیعت را نیز از الهامات ستالین دانسته و «صدای او را (یعنی ستالین را) در خش خش ملایم برگهای درختان جنگلها.....» نیز شنیده اند!

آری این موجودات تغییر شکل یافته شخص پرست، نمیتوانند تصور کنند که نیروی سوم، غیر از شخص ملکی است. مگر استعفا و سقوط بقائی، حزب زحمتکشان و تجسم نیروی سوم را از زمین برد؟ بفرض اگر ملکی هم در دنبال بقائی برود، سربازان فداکار و از جان گذشته نهضت، و آن ضرورت تاریخی، که نهضت را بوجود میآورد و اشخاص تنها علامت و نشانه آن واقعیت اندنه خود آن، از بین نمیروند.

در فصلی مربوط به انتقاد نیروی سوم، آنطوریکه ما آنرا تلقی میکنیم، غیر از تحریف و جواب دادن بمطالب تعریف شده خود، کاری انجام نداده و چاره ای نیز جز این نداشته اند. همانطور که یک روز نامه کمینفرم نیز، چندی پیش، این عمل را انجام داده بود، در متن این مقالات، آن تقلبات و تحریفات صریح را تشریح خواهیم کرد.

رسالهٔ برافز تحریف و تقلب حزب توده، بعد خواسته است «نمونه هایی از نیروی سوم»، بخوانند کان معرفی کند، ولی همانطور که گفتیم، معروفترین و مشخصترین نمونه را که نزد ایرانیان موجود است، ندیده گرفته و سراغ «نمونه هایی» در چین و ماچین و اروپا رفته است که همه آنها نزد خوانندگان ایرانی، غیر معروف اند، و فقط اگر کسی با آنها آشنائی داشته باشد، از عینک حزب توده است.

قابل توجه است که از نمونه های غیر ایرانی، یعنی اروپائی و آمریکائی و آسیائی نیروی سوم، بیشتر بحزب کارگر انگلستان توجه شده است، یعنی دو ثلث و بیشتر کتاب، وقف انتقاد حزب کارگر انگلستان بعنوان نیروی سوم گردیده و فقط اشاراتی بحزب سوسیال دموکرات سایر کشورها، شده است. ولی در ضمن تحریفات و باانتقادات بهورد و یابی موردی که دربارهٔ حزب کارگر انگلستان، بعمل آمده خواسته است آن حزب را هم در ضمن احزاب سوسیال دموکرات «بر» بزند، و انتقادات وارد باین حزب را، بحزب سوسیال دموکرات، نقاط ضعف آنها را نیز باین نسبت دهد.

علت اینکه بیشتر از همه و با فراموشکاری نسبت به نیروی سوم ایران فقط از حزب کارگر انگلستان مفصلاً بحث میکنند، برای اینست که ایرانیان، بمناسبت مظالم فراموش نشدنی انگلستان، بهمه چیز انگلیسی حتی نسبت بکارگر و سوسیالیسم انگلستان، بدبین هستند ولی استفاده از این حالت روانی، اگر از لحاظ تبلیغاتی مجاز

باشد، از لحاظ مطالعه عینی و علمی موضوعهای اجتماعی، مجاز نباشد.  
در حال تشریح خواهد شد که شناختن حزب کارگر انگلستان، و مخصوصاً جناح چپ آن بعنوان نیروی سوم، منافاتی با این موضوع ندارد که ما هم نسبت به تئوری سوسیالیستی حزب کارگر انگلستان انتقادات جدی و اصولی داشته باشیم.  
در خلال سطور این رساله حزب توده انتقاداتی نسبت باحزاب سوسیال دموکرات اروپا بعمل آمده است، صرفنظر از مبالغه‌ها و مغالطه‌هایی که بعمل آمده سعی شده است انتقادات بموردی را که درباره این احزاب در بین دو جنگ جهانی باید قبول کرد، به پیش از جنگ و بعد از آن نیز توسعه دهند.

میدانیم که نهضت کارگری جهان تا جنگ اول جهانی در احزاب سوسیال دموکرات متمرکز بود و پس از جنگ اول جهانی بود که احزاب کمونیست از احزاب سوسیال دموکرات منشعب گردیدند و در این مدت رهبران احزاب سوسیال دموکرات اروپا دچار اپورتونیزم بودند و بر وظیفه تاریخی خود عمل نکردند. گرچه انتقاد ما نسبت باین احزاب مشابه انتقاد کمینفرمیستها نیست، معذک روش احزاب کمونیست اروپا بین دو جنگ جهانی از لحاظ ایدئولوژی بیشتر قابل قبول است، رساله مذکور حزب توده در جائیکه ما را و بقول خود خلیل ملکی را با آن احزاب اشتباه میکند و یکی تلقی مینماید دچار یک اشتباه عمده است.

حزب توده مانند احزاب مشابه در حالیکه احزاب سوسیال دموکرات را انتقاد میکند، دو واقعیت مهم عصر حاضر را عمداً فراموش می نماید و اینگونه فراموش کاری برای وجوه انتهایی که دچار ناراحتی هستند لازم و ملزوم می باشد. آنها اولاً فراموش میکنند که اگر نسبت باحزاب سوسیال دموکرات انتقاداتی وارد است آن احزاب مانند دولت شوروی و انشعابات کمینفرم که ستونهای پنجم شوروی در کشور های اروپائی هستند، بکلی از سوسیالیسم منحرف نشده بودند و خود را صریح و آشکار در خدمت یک دولت توسعه طلب بیگانه قرار نداده بودند.

اگر پیش از جنگ اخیر، سوسیالیستهای واقع بین یا کمونیست ها کمیترن راه بین الملل دوم ترجیح میدادند پس از آزمایش هائیکه مخصوصاً در دوره بعد از جنگ بعمل آمد، و هدف های توسعه طلبانه شوروی در بالکان و سایر نقاط، اظهار من الشمس گردید، چگونه میتوان انتقاد احزاب کمونیست را نسبت بسوسیال دموکراتها، از روی حسن نیت دانست؟ مضافاً اینکه تحولاتی در رهبری و طرز تفکر احزاب سوسیال دموکرات اروپا بوجود آمده که آنها را از اوضاع پیش از جنگ، متمایز ساخته است.

حقیقت دوم که حزب توده، و احزاب مشابه آن، عمداً فراموش میکنند، اینست که پس از جنگ اخیر، علاوه بر توده احزاب سوسیال دموکرات، و بعضی از رهبران فاسد نشده آنان، عناصر نیرومندی از احزاب کمونیست منشعب، و باحزاب سوسیال دموکرات می پیوندند، و با در جنب آنان یک نیروی سوم سوسیالیستی مستقل از مسکو،

وجود می آورند، و مخصوصاً نسل جوان که وارد زندگی اجتماعی میشود، بطرف سوسیالیسم مستقل از مسکو، بیشتر متمایل میگردد تا به کمینفرم، و بهمین مناسبت است که مایوگوسلاوی و نهضت سوسیالیستی آنرا، نمونه نسبتاً صحیح و کامل نیروی سوم بمعنی اخص آن میدانیم که کوچکترین شباهت باحزاب سوسیال دموکرات زمان بین دو جنگ جهانی، ندارد.



## وسائل ((مسالمت آمیز)) و یک بام و دو هوا

چون نمیدانم که اشتغالات روزانه سیاسی و اجتماعی، اجازه خواهد داد یا نه که بتوانم این سلسله مقالات را بطور تفصیل مورد بحث قرار دهم، اینستکه این مقدمه مفصل زائد بر اصل را لازم ندیدم، که قبلاً با اصول کلی تقلبات و تحریفات موجود در رساله «نیروی سوم حزب توده» اشاره کنم:

یکی دیگر از تقلبات آنها، سوءتعبیری است که از عبارت «رسیدن بهدفعهای انقلابی با وسائل مسالمت جوینانه» کرده اند منظور ما از اصطلاح «مسالمت جوینانه» همانستکه مارکس و دیگران با اصطلاح اروپائی «باسیفیک» آنرا بیان داشته اند ولی رساله مزبور حزب توده، مانند همیشه روش مسالمت جوینانه ما را به سازشکاری در هدف تعبیر کرده، و ما را با سوسیالیست نماهای دست راست، که میخواهند بین کار و سرمایه سازش دهند، مقایسه کرده است.

ما در مقالات و رسالات متعدد، راجع به هدف اجتماعی و سوسیالیستی مشروحاً بحث کرده ایم، و مخصوصاً در رساله «نیروی محرکه تاریخ» عقاید خود را صریحاً بیان داشته و هرگز سازش بین کار و سرمایه را امکان پذیر ندانسته ایم، و عقیده داریم که تنها با از بین رفتن اصول سرمایه داری است که اساس جامعه نوین بشری روی پایه مستحکمی مستقر خواهد شد، و همچنین رسیدن باین هدف را یک عمل خیر خواهانه اخلاقی که بایند و اندرزهای مسالمت جوینانه عملی شود، غیر ممکن میدانیم ما بارها بطور تفصیل، تشریح کرده ایم که طبعاً کارگران و بطور کلی زحمتکشان، تنها با نیروی مبارزه اجتناب ناپذیر می توانند بهدفعهای خود نائل شوند.

ما برای رسیدن به هدف انقلابی سوسیالیسم، وسائل مسالمت جوینانه و یا باسیفیک را در شرایطی ممکن و حتی لازم میدانیم. روش مسالمت جوینانه و امکان آن برای رسیدن به هدف انقلابی را، مارکس و دیگر رهبران و تئوریسین های سوسیالیزم نیز امکان پذیر دانسته اند، ولی ما هرگز مانند بعضی اخلاقیون دست زدن به روشهای انقلابی را در موقع لازم و ممکن، انکار نکرده ایم، و اینگونه اقدامات انقلابی را در موقع لازم و ممکن، با نظر احترام آمیز مینگریم.

نهضت ملی هندوستان، به هدف انقلابی ضد استعماری با وسائل مسالمت جوینانه ولی در ضمن یک مبارزه جدی برای هدف انقلابی رسیدن. همان وسیله مسالمت جوینانه که مورد تسخر کمونیستهای مسکوئی بود، در عمل ثابت شد که حتی مبارزه

منفی گانندی آنطور که مورد تمسخر بود، قابل ستخر به نمیباشد تاچه رسد بروش مبارزه مثبت ولی مسالمت جویانه ما.

باز هم بعنوان مثال نهضت ملی خودمانرا شاهد ذکر میکنیم عمل ملی شدن نفت **سراسر** ایران (تکیه میکنیم، روی کلمه «سراسر») یک هدف انقلابی مضاعف بود که با وسائل مسالمت جویانه عملی شد؛ یعنی بدون اینکه دست بیک جنگ مسلحانه با انگلستان بزنیم، و یادرا انتظار ورود ارتش سرخ و یک جنگ جهانی سسال شماری کنیم، با استفاده از تناقضات بین المللی، و با بکار بردن نیروی نهضت ملی باین هدف رسیدیم، در حالیکه مجلس شورایی ملی ایران مهیا و آماده برای تصویب این قرارداد نبود و بهمین مناسبت توده ایها، غیر ممکن میدانستند که از راه پارلمان تزاریسم بتوان باین هدف رسید، ولی نهضت ملی ایران با بکار بردن نیروی ملت ایران و ترتیب دادن میتینگهای با عظمت و پشتیبانی از مصدق، آنرا بیارلمان قبولاند، و بارها در ضمن جریان نهضت تاریخی اراده ملت بدون توسل بیک روش عصیان مسلحانه، بیارلمان و هیئت حاکمه تحمیل کردید.

بنا بر این در ضمن این آزمایش تاریخی میبینیم که از راه مسالمت جویانه ولی مجاهدانه و مبارزانه؛ توانسته ایم به هیئت حاکمه ایران فائق آیم و از باب استعمار طلب آنان در چند مرحله از ایران ریشه کن سازیم و یک عمل دیگر و بایک هدف دیگر انقلابی را، که عبارت از ملی کردن صنایع نفت سر تا سری کشور باشد، با وسایل مسالمت جویانه بدست آیم اگر ما حاضر شده ایم که غرامت تأسیسات نفتی شرکت سابق را در ایران بپردازیم همانطور که بارها تکرار کرده ایم، نه از لحاظ اینست که سلب مالکیت را از شرکت سابق، غیر قانونی و یا خلاف اخلاق میدانیم، ما بارها تشریح کرده ایم که شرکت سابق سرمایه اولیه خودش را که خون متبلور زحمتکشان بوده بارها مستهک کرده است و از روی انصاف نه تنها ما غرامتی را نباید بپردازیم؛ بلکه باید غرامتی بگیریم اصولا مطابق آنچه که در نشریه های خود تشریح کرده ایم؛ سرمایه داران جهان خود ارزشی بوجود نیاورده اند که در موقع ملی کردن آن غرامتی را مستحق باشند ارزش فقط ناشی از کار و نیروی بازو و فکر است که سرمایه ا ز هر دو آنها عاری و بری است و اگر هم کاری در ضمن انجام دهد، در حدود احتیاجات روزانه خود است که مصرف میکند و نمیتواند سرمایه ای متراکم سازد. اگر ما شرکت سابق بوسیله مسالمت جویانه تادیه غرامت معتقدیم و مانند توده ایها با تادیه غرامت برای مؤسسات موجود مخالفت نمیکنیم؛ از لحاظ اخلاقی نیست؛ بلکه از لحاظ امکان های موجود است؛ زیرا اگر مانند توده ایها در انتظار ارتش سرخ باشیم؛ نه تنها استقلال خود را مانند سایر کشورهای آزاد شده بیک معنی؛ و اشغال شده به معنی دیگر بوسیله ارتش سرخ از دست میدهیم؛ بلکه در انتظار آن روز ضرر مادی بیشتر را متحمل میشویم. بخصوص که توده ایها مطابق قطعنامه ای که در کنگره صلح وین مرکب از « نمایندگان ملتها! » صادر شد، هوادار صلح بین پنج دولت بزرگ از جمله با انگلستان هستند، و آنطوریکه بارها از قول رهبران دژ سوسیالیسم؛ جهانی خود ابراز فرموده اند « هیچ اختلاف بین المللی وجود ندارد که با وسایل مسالمت جویانه بین پنج دولت بزرگ قابل حل نباشد »، بنا بر این اگر اجازه دهیم که اختلاف نفت بین ایران

و شرکت سابق « با وسایل مسالمت جویانه بین پنج دولت بزرگ » حل شود، لابد آن پنج دولت این مسئله را بدو دولت همسایه ایران که « بیشتر ذینفع میباشند » رجوع خواهند کرد. حالاً چه ضرر دارد عوض اینکه این دو دولت بزرگ انگلستان و شوروی بعنوان وکیل مدافع ما « با وسایل مسالمت جویانه » این مسئله را حل کنند، ما خودمان مستقیم در ضمن مبارزه جدی ولی بدون توسل بجنک، باین مسئله با وسایل مسالمت جویانه خاتمه دهیم؟ ملاحظه میشود که این آقایان در همان یک رساله در موردی بکار بردن اصطلاح مسالمت جویانه را در روش مبارزه چرم و ذنب غیر قابل بخشایش برای ما میدانند، ولی در موردی که از طرف اربابشان برای تقسیم غنایم جنک اخیر، صحبت از صلح بین پنج دولت بزرگ است، خیلی مسالمت جو تشریف دارند. آنچه برای ما مثل کوچک و ضعیف، از لحاظ مسالمت جوئی گویا خیانت بطبقه کارگر است! برای دولت بزرگ و مقتدر شوروی، این مسالمت جوئی خدمت بصلح میباشد! آیا مصداقی مناسبتر از این، برای یک با م دو هوا میتوان پیدا کرد؟

البته رهبران توده ایها، در این مسائل بی تقصیرند، آنها ممکنست این تناقضات را درک کنند، ولی، جبورت آنچه استاد ازل گفت بگو، بگویند. انقلابی بودن و یا مسالمت آمیز بودن برای توده ایها، تابعی از استراتژی زمان جنک و صلح دولت شوروی است، هر کجا مقتضی شد، ستونهای پنجم شوروی انقلابی و یا هوادار صلح و مسالمت آمیز میباشند، و هر کجا مثل ایران مقتضی شد، در مقابل مبارزان نهضت ملی انقلابی نما ولی در مقابل پنج دولت بزرگ بخصوص انگلستان که حاضر برای تقسیم برادرانه شده است، مسالمت آمیز تشریف دارند.

راجع باین قسمت که حزب ما را یانیروی سوم را، « بایگانه اجتماعی امپریالیزم » تلقی فرموده اند، تازگی ندارد، و تعجب هم ندارد، زیرا آنها تیکه زبون و پست اند و برای خود و امثال خود نمیتوانند شخصیت قائل باشند، و دنیا را مرکب از دو قطب میدانند که هر کس باید خود را در این و یا آن منحل سازد، و چون میدانند مادر قطب آنها نیستیم، مطابق فکر کوتاه خود، باید ما را به قطب دیگر نسبت دهند، همانطور که انگولفیلهای منافق نیز، اینکار را میکنند، و در عین حال ما را بالشویک و یا جوجه بالشویک و یا « توله تقلیسی های کارل مارکس » و یا « نیروی شوم آمریکا » مینامند

## رهبران حزب توده و انشعاب از آن حزب (آب دیده ترین عنصر انقلابی و رهبر)) حزب توده

آنچه من تا حالا راجع به حزب توده و رهبران آن نوشته‌ام جنبه اطلاعاتی نداشته و فقط در حدود استدلالهای منطقی و استناد به مطالبی بوده است که در جرائد و نشریات حزب توده منعکس است، من نسبت باین روش تازه‌ام و نادار خواهم ماند و همچنین تا حالا وارد شخصیات مربوط به رهبران حزب توده نشده‌ام و تنها در روی اصول کلی بحث کرده‌ام. ولی بالعکس توده‌ایها از ورود در کلیات و مباحث اجتناب کرده، و تمام نوشته‌های اصولی و استدلالی مرا ندیده گرفته و در آن باره تا این اواخر بکلی توضیحه سکوت اختیار کرده بودند و تنها اکتفا باین میکردند که حملات یعنی تهمت‌ها و افتراهای ناجوانمردانه و سرتا پا دروغ و بی اساس به شخص اینجانب بزنند تا حدی که حملات مربوط به شخص من باشد میل نداشتم و ندارم که صفحات روزنامه‌های ماکه بافداکاری‌های مادی و معنوی عده‌ای از باایمان ترین افراد نوشته و منتشر می‌شود بامدافعات مربوط بآن اشغال شود اما از لحاظ اینکه این حملات شخصی بمناسبت گرفتن نتایج مضراجماعی عملی میشود مختصری در این مقالات از شخصیت رهبران حزب توده (فقط تا حدی که کادر درجه دوم حزب توده از آن مطلع است و یاد پرونده‌های رسمی منعکس است) و عللی که موجب میشود زبون ترین افراد بتوانند و یا مجبور شوند در حزبی مانند حزب توده ایران بمقام فرماندهی نائل شوند بحث کنم. آنچه قابل توجه است اینست که بعضی از این افراد دچار زبونی روحی حتی بخلاف میلشان در مقام رهبری و فرماندهی قرار گرفته‌اند و این خود دارای معنی اجتماعی بزرگی است که کم و بیش بآن اشاره خواهد شد در نشریات آشکار و مخفی؛ و در رساله‌های تعلیماتی حزب توده، و در دو رساله‌ای که اخیراً مختص فحاشی و استدلالهای متکی به تحریف و تقلب به نیروی سوم انتشار داده‌اند سعی و کوشش شده است که بگفته خودشان «سیمای کریهه» از خلیل ملکی بسازند؛ و در هر صفحه از نشریه تعلیماتی مخفی شماره ۲۳ و ۲۴ که تماماً بدون استثناء به «دارودسته ملکی باند مزدوران امیر بالیس» تخصیص داده‌اند نمیتوان ده بار اسم خلیل ملکی را با ناسزاترین فحش‌ها توأم خواند و پانزده بار اسم نیروی سوم را با القابی که لایق و سزاوار خودشان هست، مطالعه کرد

در رساله اخیر که از مقالات منتشر شده در روزنامه بسوی آینده با استفاده از شخصیت‌های ذخیره خود در ماوراء سرحدات بوجود آمده، با اصطلاح خواسته‌اند استدلال کنند اما در آنجا نیز فحش و ناسزا به ملکی را چاشنی تمام مطالب خود

قرار داده اند، از جمله در فصل اول که تنها مختص خلیل ملکی است اینطور می نویسند: «خلیل ملکی یکی از ۵۳ نفر بود که در دوران رضاخان دستگیر و زندانی شد» «ولی بر خلاف مبارزین سرسختی که در زندانها آبدیده میشوند... نه تنها در» «مدت زندان آبدیده نشد بلکه مرعوب دستگاه رضاخان شد»

رساله «نیروی سوم حزب توده» با تجریفها و تقلبهایی که هر شخص علاقمند به نویسنده را از این برعقشی و نادرستی متنفر میسازد نوشته های مرا تحریف کرده و با اصطلاح خودش از قول خود من اعترافات بر جیبون بودن من استخراج میکند و ضمناً می نویسد: «اگر مفهوم زندگی برای انقلابیون مبارزه و مبارزه عین سمدات است، اگر زندگی برای انقلابیون بزرگ سراسر اشتغال است برای عنصر جیبونی چون ملکی زندگی «سراسر ترس و لرز و دلهره» است (تشویش و اضطراب) است» رساله نامبرده پس از آنکه از شجاعت و فداکاریهای انقلابیون درجه یک حزب توده در زندان و جیبونی ملکی داد سخن میدهد از جمله اینطور می نویسد:

«از فریاد و ورود حزب توده ملکی به دسته بندی برداخت، همه جادرجستجوی» «روشنفکران سست عنصری بودند که هنوز علائق خود را با ایدئولوژی و پیوندهای دنیای» «کهنه نبریده بودند هر جا کسی از عملیات انقلابی وحشت زده شده قیافه ناراحتی داشت» «اورا جلب میکرد و در صدد بود از آنها برهبری چندتن عامل امپریالیسم باندی در» «داخل حزب تشکیل دهد»

من در این بحث شمه ای از «انقلابیون آبدیده» حزب توده در زندان بحث خواهم کرد که در مقابل «ملکی های جیبون و دچار دلهره و اضطراب» قرار گرفته اند، و در مبحث آبدیده «روشنفکران سست عنصری» را که دورملکی جمع شده بودند و امروز تمام و بدون استثناء رهبران حزب توده را تشکیل می دهند معرفی خواهم کرد

**احسان طبری** یکی از این «انقلابیون آبدیده» است و در حقیقت «آبدیده ترین» آنهاست که توانسته است شخصیت اول در حزب توده ایران، در جبهه قدرت آن گردد.

برای من که بقول احمد قاسمی «کینه و نفرت» ندارم و از این موهبت عظیمی که در شوروی بمقام شامخ «علم کینه و نفرت» رسیده است بکلی بی خبرم واقعا سخت و ناگوار است نسبت با افرادی که مدتها در رنج و الم و شادی با آنها شریک بوده ام مطالبی بنویسم ولی مسئله از حدود نزاکت های شخصی خارج است موقعیت اجتماعی این افراد با سر نوشت نسل جوان تماس پیدا کرده است. در هر حال احسان طبری در عنوان جوانی (چنانکه افتد و دانی) گرفتار زندان گردید و از تمام محرومیت های جسمی و روحی مانند دیگران برخوردار بود و این محرومیت ها در حالت روانشناسی او تأثیراتی داشت که اگر او موقعیتی در رهبری حزب توده نداشت، آن تحولات روحی نمی بایست حتی سطوری از این مقاله را بخود اختصاص دهد. احسان طبری در سنینی که بزندان افتاد قریحه ادبی و ظرافت و استعداد ذوقی او بحد کمال بود ولی مانند بعضی از هنرمندان از ضعف بی ماندی نیز برخوردار بود بطوری که در اولین تماس خودش با پلیس در ملازندان بلاقید و شرط تسلیم شده بود و این «تسلیم شدن بلاقید و شرط» او عبارت از همان سنجیه برجسته اوست که تمام نقاط ضعف و قدرت او ناشی از آن میباشد.

پهلوان نول خدادادخان جلال آل احمد پس از تسلیم شدن بلاقید و شرط در

مازندران، در تهران هم با اصطلاح از سیرتابیاز را در شهر بانی اعتراف کرده بود، و عده‌ای را جزو قربانیان خود قرار داده بود که در زندان مشغول دعاگویی بوجود شریف این «عنصر آبدیده» بودند. طبری در تمام مدت اقامت زندان هرگز در مبارزات زندانیان شرکت نمی‌کرد کاری بخلاف انضباط زندان که جنبه سیاسی داشته باشد مرتکب نمی‌شد. در اعتصابات غذا و مخصوصاً در مهم‌ترین آنها که مدته زیادی از جمله دکتر ارانی شلاق خوردند نه تنها شرکت نداشت، بلکه بمعیت دکتر جهان‌شاهلو که در آن روزها طبری در تحت حمایت او خود را مخفی کرده بود و پناه گرفته بود تمسخر می‌کردند داستان آبدیدگی این عنصر انقلابی با اینجا خاتمه نمی‌یابد که هرگز در دوره زندان خود یک مجازات انضباطی را ندیده است.

تمام اشخاصی که از نزدیک این رهبر انقلابی آبدیده را میشناختند میدانند که احسان طبری دارای طبیعتی ظریف و حساس و راحت طلب و ضعیف و زبون بود در نظر از شرایط زندگی خانوادگی و اجتماعی سن کم و سایر مختصات جسمانی و روحی او نیز شاید این سبب را در او تأیید می‌کرد که همیشه برای خود یک حامی و پشتیبان جستجو کند، تمام زندانیان سیاسی میدانند که او هرچندی یکبار حامی خود را در زندان عوض می‌کرد و حامیان و پشتیبانان احسان طبری در زندان علاوه بر مختصاتی که هر حامی لازم دارد می‌بایست قابله بزرگ و برتقال فراوان و با اصطلاح زندانیان می‌بایست «ملاقاتی» چرب و نرم نیز داشته باشد یعنی اقوام زندانی که به ملاقاتش می‌آیند تنقالت بیشتری برای او بیاورند که جاذبه‌ای در این عنصر انقلابی آبدیده ایجاد کند چون «ملاقاتی» برای زندانیان غیر سیاسی که حق مراد و بازندانان سیاسی داشتند بیشتر می‌آمد این بود که حامیان و پشتیبانانی که احسان طبری عنصر آبدیده هر چند هفته، خود را در پناه آنان قرار میداد لازم نبود که حتماً سیاسی باشند، بین افسران مغضوب سیاسی ارتش و زنده دلانی که در زندان کمیاب نمی‌باشند و قابله و ملاقات قابل توجهی داشتند، این عنصر انقلابی پشتیبانانی پیدا میکرد و ماه‌ماه و سال‌سال «آبدیده‌تر» از ماهها و سالهای پیش میشد.

احسان طبری در سالهای بعد از زندان هم احتیاج به حامی و پشتیبان داشت، اینبار، البته دولت شوروی متناسب‌ترین پشتیبانی بود که رهبران حزب توده خود را در حمایت آن مرفه و آسوده از لحاظ مادی و معنوی حس میکردند.

احسان طبری علی‌رغم نقاط ضعف قابل ملاحظه خود یک سوسیالیست معتقدی بود و مدتها سعی و کوشش میکرد که روابط حزب توده و شوروی را روی اصول مرامی و مسلکی صحیح بنا نماید ولی آن حس زبونی و ضعف و خاصیت تسلیم شدن بلاقید و شرط با اجازه نمیداد که در مقابل تقاضاهای نامشروع شوروی تسلیم نشود و بالاخره مانند دیگر رهبران ضعیف چاره‌ای جز تسلیم و رضا ندیده بهمین مناسبت من گناه جریانه‌های حزب توده را هرگز مستقیم متوجه رهبران آن حزب نمیدانم بلکه مربوط به مرکزی میدانم که از طبری‌ها عروسک‌های بالا رده می‌سازد اگر دستگاه شوروی واقعا یک دستگاه سوسیالیستی بود بی‌شک طبری‌ها اصلاح میشدند و به نقاط ضعف خود غلبه میکردند، ولی چون دستگاه شوروی یک دستگاه اجتماعی مطیع و منقاد لازم دارد، اینست که رهبران با شخصیت حزب توده نمیتوانستند این آلت و ابزار مطیع و منقاد در دست سیاستمداران شوروی قرار گیرند؛ بیهوده نیست که اشخاص ضعیف‌الاراده‌ای

احسان طبری «آبدیده ترین  
انقلابی» که بیچون و چیرا  
اعترافات از روی ضعف کرد  
و در ضمن تسلیم شدن بلا شرط  
در زندان و در خارج از آن  
بهر چر یانی «آبدیده» شده



مانند احسان طبری باید در رأس این حزب انقلابی دو آتشه قرار گیرند.  
 این يك علامت و نشانه است، نماینده اینست که حزب انقلابی  
 توده نباید شخصیت داشته باشد، باید دشمن شخصیت‌های قوی  
 و تسلیم نشدنی باشد، باید اینگونه شخصیت‌ها را لجن‌مال کند و  
 لجن‌ترین و بی‌شخصیت‌ترین و ضعیف‌ترین افراد را بعنوان شخصیت  
 در رأس دستگاہی قرار دهد که غیر از اجرای خط‌مشی‌های  
 ارسال‌شده و غیر از بازگو کردن مطالبی که از امواج فرستنده  
 مرکزی مسکو تراوش کرده است نتواند وظیفه‌ای برای خود قائل  
 باشد. این فنومن یا نمود اجتماعی مختص ایران نیست، در تمام  
 احزاب کمونیست دست‌نشانده، يك تصفیه خود بخود از شخصیت  
 های تسلیم‌نشدنی بعمل می‌آید، آنها باءنحرف و منشعب و عامل  
 امپریالیسم و یا مثلاً مونا رکوفاشیستهای اینجا و یا آنجا اعزاز  
 میشوند؛ و یا مانند دی‌متریف‌ها و گو توآلدها و تورزها دچار  
 امراض گوناگونی می‌گردند و تنها آن بی‌شخصیت‌ها و زبون‌ها  
 که از توده‌ملت خود بریده‌اند و در مکتب و یا کارخانه رهبر  
 سازی مسکو رهبری را یاد گرفته‌اند زمام کشورهای دست‌نشانده  
 را بدست می‌گیرند.

احصائیه‌های دقیق نشان داده‌است که رهبران احزاب کشورهای بالکان که  
 مشمول تصفیه شده‌اند، بیشتر آنهایی هستند که در زمان اشغال و پیش و بعد از آن  
 در کشور خودشان با توده مردم هم‌دوش مبارزه می‌کردند ولی جاسوسان این  
 • نحر فین بیشتر آنهایی هستند که رابطه‌ای با ملت خود نداشتند و در زمان اشغال در  
 مسکو مشغول بوده‌اند ...



## حتی بعضی از رهبران حزب توده نیز از سیدستم شوروی متنفرند

آنچه از سجایای «آبدیده‌ترین عنصر انقلابی» حزب توده یعنی احسان طبری بیان کردم برای من از لحاظ انسانی قابل فهم و قابل عفو و بخشایش است ولی آنچه قابل توجه است دستگاه و پادستگاه‌هایی است که این افراد در مقابل آنها قرار می‌گیرند و به‌مناسبت کمال و بانقص و باخاصیت خصوصی این دستگاه‌های اجتماعی این اشخاص این و یا آن عکس‌العمل را از خود نشان می‌دهند.

گفتم احسان طبری و امثال آنها افراد مؤمن و باایمان و عقیده بسوسیالیسم بودند نواقص اخلاقی یا نقص سجایای آنها که محصول محیط زندگی اجتماعی آنان بود، می‌بایست در دستگاه‌های اجتماعی که قرار می‌گیرند اصلاح و جبران شود، گفتم که اگر دستگاه دولت شوروی و روابط بین‌المللی حزبی آن دستگاه واقعاً سوسیالیستی بود نه تنها این نواقص برطرف می‌شد بلکه از سجایای مثبت این جوانان استفاده‌های زیادی بعمل می‌آید.

درباره کابیتالیسم دولتی شوروی اسنادی را منتشر کرده‌ایم و در حقیقت همین دستگاه سرمایه‌داری دولتی است که از عناصری مانند طبری‌ها عسک‌های بلااراده می‌سازد و آنها را از هر آنچه چیزی که ارزش انسانی دارد میرا می‌سازد.

حالا من از یک دستگاه دیگری می‌خواهم بحث کنم که طبری‌هایی که هنوز در باره آنها کار از کار نگذشته در مقابل آن دستگاه قرار دارند، امروز عده‌ای از جوانان با ارزش و روشنفکر ما در حزب توده ایران هستند، آیا آنها را باید فرزندان کم‌گشته ایران تلقی کرد و برای همیشه از آنها صرف‌نظر کرد و یا فکری بحال آنان کرد. برای اینکه مسئله روشن‌تر شود باز از عکس‌العملی که طبری‌ها در مقابل دستگاه اجتماعی ما نشان می‌دهند و یا بهتر است بگویم از تأثیری که دستگاه اجتماعی ما در طبری‌های دیروز و امروز می‌کند بحث می‌کنم.

احسان طبری مانند سایر افرادی که دارای تمایلات سوسیالیستی هستند هر چه بارزیم شوروی و سیاستمداران آن تماس بیشتر می‌گرفت به‌مان اندازه از آنها متنفر می‌گردید من می‌دانستم که او سیاستمداران شوروی را در ایران از لحاظ سطحی بودنشان و از لحاظ طرز تفکر ماشینی مورد تمسخر قرار میداد و یکی از آنها را ((همشهری)) صاف و ساده می‌نامید. پس از مسافرتی که به‌میت دکتر کیانوری و چند نفر شوروی کرد عقیده‌اش از آن دستگاه بیشتر بزرگ‌گشته بود و تزلزل بیشتر از سابق که از حدود انتقادات نسبت به یک دستگاهی که انسان بآن معتقد است تجاوز می‌کرد.

پس از مراجعت از شوروی، برای اولین بار که فرصت پیدا کرد با من صحبت دو

نفری بکند، روزی بود که در انجمن روابط فرهنگی ایران و یوگسلاوی يك سخنرانی اعلام شده بود، و من بمناسبت عضویت در هیئت مدیره آن انجمن، از طبری خواستم که در آنجا سخنرانی کند او پیش از سخنرانی در ضمن گردش در صحن حیاط از محاسن و معایب شوروی که دیده بود صحبت میکرد، از گداه‌ها و افراد لختی که در مسکو دیده بود و جلب توجه او را کرده بود بحث می کرد، از خرابیهای موجود در کسوه‌ول یعنی درسازمان جوانان حزب کمونیست و آنچه بیشتر از همه او را نسبت بر رژیم بدبین کرده بود سوءظن حاکم در همه جا و همه زمان بود. او به وجود این سوءظن زیاد تکیه میکرد و مضالبت مشروح و دقیقی در اطراف آن و مشاهدات خود بیان میداشت و بالاخره خود او متوجه شد که حتی من از اینهمه بدبینی او متعجب گردیده‌ام، بالاخره شروع به توجیه گفته‌های خود کرد و گفت اینهمه سوءظن قابل فهم و درک است زیرا در هبران رژیم در زندانها بسر برده‌اند و پس از آن در دوره رفاه و آسایش زندگی نکرده‌اند و هر روز و وسال و ده سال نیز تن بقداکار بپا داده شده و سوءظن با طبیعت آنان و توده مردم شوروی عجین شده است تنها يك دوره زندگی طولانی توأم بارفاه و آسایش ممکن است این سوءظن مفرط و حاکم همه جا و همه زمان را از بین ببرد.

وقتی که پس از قضایای آذربایجان احسان طبری مدت‌ها ناپدید شد و پس از ماهها در ارام‌نورد روز دوباره آشکار گردید من تعجب نکردم که چرا او نتوانسته است در شوروی بماند و این چه سرمایه‌داری رادو باره بان بهشت کمونیسم ترجیح داده است در هر حال منظور من این نیست که من با او در آن زمان بار رژیم شوروی مخالف بودیم نه شك و تردیدها وجود داشت تحمل آن رژیم برای امثال من و او قابل تحمل نبود معذالك هنر ز آن رژیم را دستگاهی میدانستیم که انحراف از آن لازمه اش سقوط در اردو گاه امپریالیسم است.

در آن روزها احسان طبری تحت تعقیب بود چند پرونده برای او و امثال او درست شده بود که پلیس هر وقت میخواست به بهانه آن پرونده های آنها را تعقیب می کرد، اگر در ایران يك دستگاه اجتماعی وجود داشت که راه فرار و برگشت از حزب توده را بروی اینگونه افراد نمی بست، امکان برگشت برای امثال او زیاد وجود داشت ولی هیئت حاکمه ایران با کمال ناشیکری و همچنین بعضی سیاستمداران مرتجع یابی فهم و شعور سعی می کردند و می کنند که راه برگشت و مراجعت را بروی تمام جوانان حزب توده ببندند. مرتجعینی که در مجلس و غیر آن رهبران حزب ایران را بمناسبت همکاری سابق با حزب توده مورد حمله و هجوم قرار میدهند تا بهوا و هوسهای خود بهتر نائل شوند آنها بنام مخالفت با حزب توده گاهی دانسته و بعضی ندانسته خدمت بزرگی به حزب توده مینمایند.

زیرا رهبران حزب توده همین حملات نا جوان نردانه بر رهبران حزب ایران و یا بمنشعبین از حزب توده را برخ افراد ساده و کادر حزبی خود می کشند و میخواهند با آنها حالی کنند که راه برگشت برای آنها مسدود است و آنها از طرف جامعه ملی ایران محکوم و داغدار هستند و چاره ای غیر از توسل بدامن حزب توده ندارند. منافقین و مخالفین نهضت ملی که برای خدمت با امپریالیسم و یا برای ارضاهوی و هوس های جاه طلبانه خود حزب زحمتکشان نیروی سوم و رهبران آن حزب را که سوابق تشکیلاتی در حزب توده دارند لجوجانه مورد تهمت و افتراهایی از نوع تهمت

و افتراهای حزب توده قرار میدهند دانسته یا ندانسته بهترین خدمت را بحزب توده می کنند مسئله، مسئله رهبران حزب ایران باخلیل ملکی با سایر منشیین از حزب توده نیست مسئله سر نوشت عده ای از بهترین جوانان و زحمتمکشان ماست که هنوز در حزب توده هستند همانطور که بارها یادآوری کرده ایم مسئله تنها مربوط بایران نیست این يك مسئله بین المللی و جهانی است. ملت فرانسه آیا میتواند از تمام چند میلیون نفر روشنفکر و کارگر که بین آنها عده ای از بهترین و بارزترین هنرمندان و دانشمندان و کارگران فنی و معلمان وجود دارند صرف نظر کند و برای همیشه در را بروی آنها ببندد و بالازم اس - دستگاهی در جامعه وجود داشته باشد که چشم ها را باز کند و مغزی برای آنان بوجود آورد؟

البته هیئت حاکمه و آن سیاستمداران بدون مسئولیت و آن شارلاتانها که دیروز عضو مخفی حزب توده بودند و امروز ما را بمناسبت سوابق در حزب توده گاهی بالشوبک و زمانی پیرو توماس و مطابق آخرین مد حزب توده، عامل امریکا مینامند تنها خدمت بحزب توده میکنند. زیرا تنها مغزی که برای جوانان حزب توده، تنها مغز منطقی و اجتماعی که وجود دارد همین حزب زحمتکشان است ما میدانیم که حزب توده یعنی رهبران آنها از کجا آتش گرفته اند و باصطلاح کجای دل آنها میسوزد این استغفاهای بی دربی این تزلزل عظیم در صفوف حزب توده نتیجه بوجود آمدن نهضت ملی ایران و رهبری خردمندانان زکتر مصدق و پشتیبانی منطقی و تجزیه و تحلیل صحیح حزب ماست که مکتب مترقی و سوسیالیسم را پیش پای نسل جوان و طبقات زحمتکش میگذازد و ماسک سوسیالیست نماها را پاره میکند.

**خوشبختانه حزب زحمتکشان این نقیصه جامعه را بر طرف کرده است و امروز دژ مستحکمی بوجود آورده است که جوانان فریب خورده حزب توده با سانی نمیتوانند در آنجا پناهگاه ملی پیدا کنند و افکار مترقی و سوسیالیستی اصیل و صحیح خود را در آنجا تعقیب نمایند ما ب مخالفان و منافقان لجوج اجازه نخواهیم داد که با سر نوشت نسل جوان ما بیشتر از این بازی کنند و با ترویج اوهام و خرافات که هیچ وجه مشترکی با مذهب مقدس اسلام ندارد و با پیروی از افکار مرتجعانه جوانان ما را خواهی نخواهی بدامن حزب توده برتاب کنند.**

رساله « نیروی سوم حزب توده » بمن نسبت میدهد که گویا به منطق چاقو عقیده دارم اگر منطق من منطق چاقو کشی بود شما اینهمه بخود زحمت نمیدادید که صفحات روزنامه ها و رساله های فوق العاده و پرتیراژ خودتان را وقف منطق چاقو کشی ما بکنید برای اولین بار در تاریخ بوجود آمدن حزب توده شخصیت هائی که در همان مکتب بوجود آمده اند و آب را از سراب تشخیص داده اند و جرأت و جسارت اظهار وجود داشته اند، اسلحه ایدئولوژیک شما را که در خدمت سیاست قدرت قرار داده اید از دست شما گرفتند، و بر علیه خودتان بکار برده اند. من به منطق چاقو کشی هرگز عقیده نداشته ام اگر حافظه تان یاری کند در حزب توده هم جدا مخالف آن بودم اما ما در مقابل منطق چاقو و سر نیزه نیز تسلیم نخواهیم شد. ما اجازه نخواهیم داد سیاست ارباب

حزب توده توسعه پیدا کند اجازه نخواهیم داد که چند چاقو کش بتوانند حکومت خود را بده هাজার و به میلیون ها مردم تحمیل کنند. سقوط و انحطاط حزب توده و بوجود آمدن نیروی مترقی سوسیالیستی مستقل از مسکو تنها يك فعل و انفعالی محلی در ایران نیست این يك پدیده جهانی يك تكامل تاریخی است نه تهمت و افترا و تقلب و تحریف که ما آنها را بطور مشروح واضح و آشکار خواهیم ساخت نمیتواند جلو این جریان نیرومند تاریخی را سد کند .

## شاهزاده کامبخش گزارش راعوض گنگره بشهربانی داد

### همیشه يك در زندان، در زمان رضاشاه

شاهزاده کامبخش میرزارا فقط چند نفر از اعضای سازمان ۵۳ نفر با اسم و رسم حقیقی و چند نفر دیگر با اسم استماری او میشناختند. کامبخش برای من بعنوان سرری معروف بود، و هفته ای یکروز برای تشکیل حوزه دو نفری بمنزل من میآمد. یکی از روزهای شنبه عصر کامبخش گرفتار میشود. زیکشنبه مأمور میشود که گزارشی تهیه کند، عصر آنروز گزارش کامبخش درشهربانی حاضر میشود و فردای

کامبخش این « انقلابی آبدیده » گزارش مفصل حزبی راعوض اینکه بگنگره حزبی تقدیم کنند به مختاری تقدیم کرد و فردای آنروز اکثریت ۵۳ نفر توقیف شدند.



آنروز دونلت بیشتر افراد ۵۳ نفر بموجب معرفی کامبخش گرفتار میشوند، زمانیکه بخلاف انتظار کامبخش محاکمه ۵۳ نفر بجریان میافتد، بنابراین قضای جدی افراد ۵۳ نفر، بنامیشود پرونده دکتر ارانی و کامبخش را تماماً در حضور همه بخوانند، زیرا

پرونده این دو نفر با پرونده همه تماس داشته است، پرونده دکتر ارانی حکایت از شرافت و شجاعت او میکرد، او بدون اینکه از خودش زیاد دفاع کند، از جوانانی دفاع کرده بود که در نتیجه تماس با او اعتراضات کامبخش گرفتار شده بودند، گزارش کامبخش بشهر بانی رساله ای بود که درست مانند گزارش دبیر حزب به کنگره حزبی بود مسئله تشکیلات و تبلیغات و تعلیمات و امور مالی هر کدام در فصل مخصوص خود با جزئیات تشریح شده بود و یک فصل نیز راجع به ارتباط با کمیترن و سایر مراکز تدوین گردیده بود. این عنصر انقلابی آبدیده این آبدیده کی را در بیست و چند ماه زندان قبلی بدست آورده بود من در باره این «عنصر انقلابی دو آتش» که رساله اخیر حزب توده سیمای زیبا و شجاعانه امثال او را در مقابل «سیمای کریه و جبون و دچار ترس و لرز» خلیل ملکی ها قرار داده اند، بیشتر از این بحثی نمیکنم، زیرا شاهزاده کامبخش بعکس عنصر انقلابی «آبدیده» اول که معرفی کردم، از سوسیالیسم و صحت و سقم آن اصلاً خبری ندارد، و یک خدمتگذار سیاست قدرت است، او سیاست قدرت شوروی را بطور نهائی قبول کرده و بهیچ قیمتی از آن دست نمیکشد. اشتباه و ضعف و یا خیانتی را که در زندان مرتکب شده بود ا لحق سعی کرد جبران کند و پس از رهایی از قید زندان بشوروی رفت و تمام مردمی که او را میشناختند صدای او را ازادیو باکو و غیره میشنیدند، او از مجارم گردید و برگشت دهیسه نسبت بدستگاه و فادار مانده و خواهد ماند.

برای اینکه شاهد و مثالی از جمله دهها و بیشتر نمونه های جالب توجه از رهبران انقلابی! و آبدیده حزب توده نشان دهم، خاطره ای را شرح میدهم که در عین حال یک معنی و محتوی اجتماعی نیز دارد:

زندانیان سیاسی و دزدان بزرگ اجتماعی، باضافه اکثریت بزرگ ۵۳ نفر در قلعه زندان موقت در اطاقهای نسبتاً خوب زندگی می کردند؛ در یکی از اطاقهای افراد ۵۳ نفر پاسبانی بمناسبت اخاذی که میخواسته بکنند مورد توهین قرار می گیرد، یک مجازات انضباطی برای افراد آن اطاق تعیین میشود، آنها با اطاق ما رجوع میکنند که سران قوم آنجا جمع بودند و استمداد میکنند، نطق های انقلابی و تقاضاهای انقلابی تر باید از رئیس و اولیای زندان بعمل آید. من که تجربیات تلخی از این آقایان انقلابیون در حرف و محافظه کاران در عمل داشتم، جرأت کردم و گفتم که چشم من از این آتش فشانیهای انقلابی شما آبی نمیخورد و این تقاضاهای جدی را مانمی توانیم از پیش ببریم، ولی انقلابیون در حرف، مرا تخطئه کردند و تصمیماتی گرفتند. من برای اتمام حجت آقای حکمی و چند نفر از افراد محکم و مورد احترام را با اطاق دعوت کردم، و در حضور آنها از یک يك افراد حاضر قول گرفتم که در نتیجه این اقدام، هر مجازاتی که متوجه کسی شد دیگران نیز بطور زننده باید اقدام کنند و خود را دچار همان مجازات کنند که پس از گرفتار شدن یکی دو نفر آنها از آسیاب نیفتد.

عهد و پیمان دسته جمعی خیلی صریح و واضح بود تخلف و انحراف از آن بر روی وی سبب یکی زیادی لازم داشت، تقاضای ملاقات با افسر نگهبان کردیم، بالاخره نائب میرزائی نام ما نزد غریب حاضر شد و معلوم گردید که با اصطلاح سببه خیلی پر زور است. بمجرد رسیدن با توپ و تشر بمیدان آمد و همه را بمبارزه طلبید و گفت حالا هر کس حرفی

درد جلویباید و حرفش را بزند، چند لحظه سکوت حکمفرمایی کرد افسر نگهبان دید تیرش به هدف اصابت کرده، بارد بگر باتوپ و تشر کسی را بمبارزه طلبید، باز هم سکوت مطلق؛ حکمفرما بود انقلابیون آبدیده که چند دقیقه پیش آتش فشانی میکردند بکلی خاموش شده بودند. خلیل ملکی «جیون ودچار دلهره وترس ولرز» بخود فشار میآورد که حرف نزن و کسی از اینها که آتش فشانی میکردند پیش قدم شوند و یا بی آبرو گردند، دکتر بزدی حتی از جای خودش بلند نشده بود تا در زمره ماها قرار نگیرد! و این افتخار را افسر نگهبان در ضمن گزارش بعدی بر رئیس خود برای دکتر بزدی قائل شده بود بالاخره این سکوت جیوانه و ناجوانمردانه را من توهینی بمقام انسانی، توهین بزرگی به زندانیان سیاسی فرض کردم، در عقب ایستاده بودم، صفوف را شکافتم و پیش رفتم با عصیانیت ولی منطقی تقاضاها و شکایت زندانیان را گفتم و آمادگی همه را برای هر پیش آمدی بیان داشتم، افسر نگهبان با خون سردی جواب داد اگر من امشب تو را جانی فرستادم، دیگر تقاضای مرخصی از آنجا را نمیکنی؟ جواب دادم من همواره تقاضای آزاد شدن از زندان را دارم که بدون جرمی زندانی شده ام؛ افسر نگهبان آنجا را ترک کرد و انقلابیون آبدیده لب از لب نکشودند و با سبیل باطوق وارد شدند و مرا احضار کردند و بجایی که من هرگز انتظار آنجا را نداشتم راهنمایی کردند

زندان موقت شهر بانی را مستشاران سوئدی ساخته اند در آنجا سالنی برای سینما و تئاتر پیش بینی کرده اند ولی این سالن سینما و تئاتر تبدیل به کریدور ه گردیده است. کریدور ه را تمام زندانیانی که بیازداشتگاه موقت واقع در پشت دواخانه سپه میروند میشناسند، کریدور ه یکی از آن کودالهای اجتماع است که مقام شامخ و ارزش انسانی را تابست ترین درجه تحفظ پائین میآورد، يك و بکتور هوکوی قرن بیستم لازم است که این کانون بینوایی و بینوایان، این مکان میز را بلها و تیره بختی، این محل اجتماع ژان و ازانها و ژاورها را تشریح کند. لزومی ندارد مبالغه های شاعرانه بکار برد و اقمیت موجود در آنجا باندازه ای زشت و پست و منحط است که نشان دادن آن واقمیت حاکی از بزرگترین تراژدی های تاریخ بشری است در این سالونی که برای دو بست نفر ساخته شده نزدیک بهزار نفر شب و روز، ماهها و سالها زندگی میکنند، من در کریدورهای انفرادی که سلولها در طرفین آن واقع اند دیده بودم که شبها عده ای از کریدور ه در حین خوابیدن تحت حفاظت با نجامنتقل و فردا صبح بهمین کریدور ه مراجعت میکنند، از آنجا افسانه ها شنیده بودم، ولی شنیدن کی بود مانند دیدن.

**اولین احساسی که در حین ورود باین کریدور نمودم این بود که در آنجا سرو دست و روان و بدنهای نیمه لخت و لخت انسانی و ول میزدند حرکت بدون تماس با این ابدان انسانی که از مقام انسانیت مدتهاست رانده شده اند امکان پذیر نیست در این گودال تیره بختانی از جیب برهای ماهر، و دزدان و آدمکشان سابقه دار، با معصوم ترین موجودات بیگناه ولی بی پناه و پشیمان در یکجا جمع اند. آنهائیکه معصوم وارد این کریدور میشوند اعم از جوان و پیر معصوم خارج نمیشوند. آنجا دانشگاه دزدان**

## وجیب بران و پشت هم اندازان است. جوانان معصوم در آنجا درس میزرا بلی میا موزند .

بزرگترین بدبختی در این کریدور پیدا کردن جیره بخور و نمیر زندان نیست ، بزرگترین عذاب خالی کردن شکم است، در مستراح واحدی که برای آن کریدور وجود داشت ، همیشه دو صف بزرگ پشت سر هم در انتظار بودند و چند نفر در آن واحد از یک مستراح برای قضای حاجت استفاده میکردند .

وقتی که نزدیک بهزار نفر در آنجا وول میزد میتوان حدس زد که چندش پیش در آن شرایط در آنجا وول میزند، و میتوان تصور کرد که تیفوس که در زمستان آن سالها همیشه در زندان وجود داشت و دکترانی هم فدای آن شد چگونه سکنه این کریدور را درو میکرد. ما ماموشیندیم که نام افراد را بعنوان تیره با بلندگو دم در کریدور صدای کردند ولی جوابی از آنها شنیده نمیشد، آنها از در علم الدوله یعنی از در بکه نعلش هارا بیرون میبرند از زندان و از آن کریدور و زحمت زندگی مرخص شده بودند. در این کریدور شبها عده ایرا بروی اسفالت های کریدورهای دیگر میبردند و بقیه مانند قوطی سازدین پهلوئی هم چیده میشوند ؛ اگر در اینجا همه نوع محرومیت وجود داشت، از لحاظ تماس بدنی و ترضیه احتیاجات جنسی منحرف بطور اجبار گویا محرومیت وجود نداشت، از سوءاستفاده پاسبانان و ایادی آنان بین زندانیان فرصت بحثی نیست.

میدانستم که چندی پیش رئیس زندان دکتر رادانش این « انقلابی آبدیده » حزب توده را بعنوان اینکه بخلاف مقررات شطرنج بازی میکرد با این کریدور فرستاده است و او مانند یک بره آرام سه روز در آنجا اقامت کرده بود، من متعجب بودم چه کار کنم؛ یکی از زندانیان از سیما و لباس من مرا با بازرس دادگستری اشتباه کرد شکایت از یک زندانی دیگر پیش من آورد که یکریال او را دزدیده است، من با صدای بلند گفتم او فقط یکریال شمارا دزدیده است، ولی اولیای زندان هر روز سه ریال و نیم از جیره شما را میدزدند یواش یواش آنها تیکه مرا بعنوان یک زندانی سیاسی شناختند مردم را بسکوت دعوت کردند، مجزهای بوقوع پیوسته بود و برای مدتی در آن سالون سکوت مطلق حکم فرما بود، من از تیره بختی آفتاب دزددهائی که اوضاع نامساعد اجتماعی، آنان را با آفتاب دزدی و امیدارد، و آنها تیکه بدون گناه باین گودال تیره بختی می افتند ، از دزدیهائی که از دزدها بعمل می آید، از دزدان بزرگ و میلیونی که با چند متر فاصله در اطاقهای وسیع بالای زندان مثل هتل زندگی میکنند و از اختلاف و نفاقی که اولیای زندان عمداً بین آنها می اندازند بحث کردم ، و بالاخره از اتحاد و اتفاقی که جیره آنها و شرایط زندگی آنها را ممکن است بهبودی بخشد و از کمکی که مازندانیان سیاسی برای متشکل کردن آنها میتوانیم انجام دهیم سخن راندم . پس از تمام شدن سخن رانی من مرا بهر گوشه و کنار کریدور دعوت میکردند هر کس بهترین و باارزشترین تنقل و خوراکی -ودرا بمن تعارف میکرد انتظار من طول نکشید، با صدای بلند مرا از خارج کریدور احضار کردند ، مردمان حقیقتناش و ساده و متوسط این کریدور راهی برای من باز کردند .

در یکی از اطاقهای قسمت اداری زندان میکادوی بزرگ زندان ، یعنی رئیس که کهتر دیده میشد و ساعت نه شب از خانه خود با تلفون احضار شده بود و مدبر زندان



که قهر سلطنت از در زندان قصر بود، نیز حاضر بودند، آنها با خطاب محکم و خونسرد مرا از اهمیت خطا و جرمی که مرتکب شده بودم آگاه ساختند، من نه فقط سکوت زندان، بلکه سکوت زندان بزرگ سر تا سری کشور، یعنی سکوت دیوره رضا شاهی را شکسته بودم، و در آن زمان یک میسینگ هزار تفری بتول رئیس زندان آنها در شب تاریک و آنها هم در زندان بوجود آورده بودم و یک محاکمه صحرائی در انتظار من بود من از حقوق کم پاسبانها و ضرورت اخاذی آنها، از زندانیان و ایجاد اخلاص و ناراحتی صحبت کردم مدیر زندان نیز اخطار کرد که بروم این درسها را به جوانان مدرسه که در خیال اغوای آنان بودم بدهم، و در حضور رئیس زندان باین مقولات مداخله نکنم و بآنها درس ندهم. گفتم نمیدانستم شما که باهل فکر و مطالعه کردن معروفید از درس بدتان میآید.

آنشب با وعده محاکمه صحرائی مرا از اطاق بیرون فرستادند، با کمال خوشوقتی دیدم راه مرا بطرف کربدور دو انفرادی همان کربدور معروفی که دکتر ارانی در آنجا مدتها بسر برده بود، راهنمایی کردند. پس از چند دقیقه دو نفر پاسبان بادستبند و پابند حاضر شدند و مرا به تسلیم شدن در مقابل پابند و دستبند دعوت کردند. من اعلام کردم که بامیل خود اجازه نخواهم داد؛ آنها هم مشغول انجام وظیفه شدند، من از سلول بیرون آمدم داد و فریاد راه انداختم و زندانیان را بکمک دعوت کردم؛ آندو پاسبان با پاسبان کربدور مدتی تفلازند و موفق نشدند، گرچه باید بگویم که یکی از پاسبانان بقول خود بمناسبت حق نان و نمک جدیدی بخرج نمیداد و در صورت امکان کمکی هم بمن میکرد؛ افسر نگهبان که ازداد و بیداد و مقاومت من خبردار شد در کربدور حاضر شد و به پاسبانها خطاب و عتاب کرد که من گفته بودم در انتظار من باشید؛ آنها را با دستبند و پابند مرخص کرد و دستور داد تختخواب و لوازم زندگی مرا بکربدور منتقل کنند. از فردای آنروز استشهد برای مجرم بودن من و تهیه پرونده برای محاکمه صحرائی شروع شد ولی از فرار معلوم چون بیش آمدن این واقعه ممکن بود برای اولیای زندان مسئولیتی ایجاد کند پرونده تکمیل شده بالاخره بایگانی گردید.

فردای شب روزی که این حادثه اتفاق افتاده بود صدای قهقهه معروف دکتر بزدی و بزرگ عاوی را شنیدم و در پشت سر آن صدای صحبت گرم رفقای اطاق خودم را در حین عبور از در بزرگ کربدور شنیدم. بفکر فرو رفتم؛ زندگی عادی و معمولی آنها از سر گرفته شده بود فقط در آن جمع من زیادی بودم که باین برنگاه محاکمه صحرائی برت شده بودم اینهمه قول و قرار و عهد و پیمان در همان شب بطاق نسیان سپرده شده بود؛ و انقلابیون دو آتشه در حرف بره های مطیع در عمل گردیده بودند و این رهبران آبدیده بصفای و سادگی این «خلیل ماکی جبون و دچار ترس ولرز» قهقهه میزدند؛ اندامات «مسالمت آمیز» این «انقلابیون آبدیده» درباره رها شدن من از زندان انفرادی منتج نتیجه نشد و من مدتها در نزدیکی سلول معروف دکتر ارانی فکر میکردم و راه میرفتم و تصمیم میگرفتم که در خسار ج از زندان در سامانی که هسته مرکزی آنها این ۵۳ نفر انقلابی در حرف و محافظه کار و ارتجاعی در عمل تشکیل دهند شرکت نکنم و حتی پس از آنکه یک سرهنگ مغضوب ارتش و آقای اسدی که بمناسبت

واقعه خراسان در زندان بود نزد رئیس زندان اقداماتی کردند و پرونده بایگانی شد و من نزد رفقای انقلابی آبدیده خود بازگشتم حتی اطاق خود را از آنها جدا ساختم ولی رابطه زندانی سیاسی راهمواره حفظ و نگاهداری کردم، و در آینده از این تجربیات تلخ باز هم فراوان دیدم و بقول بزرگ علوی همواره «قرعه فال باز بنام خلیل ملکی دیوانه زده میشد».

آنچه مایه تسلی من در این روزهای (که نه اولی و نه آخری از نوع خود بود) سیاه بود، جوانمردی يك سر با سبان پیر و متصوف بود که علاوه بر مساعدتهای لازم برای خنثی کردن پرونده محاکمه صحرائی بمن می‌گفت شما خدمت بزرگی به زندانیان سیاسی کردید دیگر .... می‌خورند که مجبوس ساسی را به کریدور ه بفرستند گفت شما بآن بینوایان نیز خدمتی کردید زیرا از آنشب به بعد وضع جیره زندانیان و مخصوصاً قسمت کریدور ه بهتر شده و تسهیلات دیگری فراهم شده عده‌ای مرخص و عده‌ای دیگر به زندان قصر منتقل شده اند و کریدور کمی قابل سکونت و تحمل گردیده است .

## ((انقلابیون ابدیده)) بسوی آینده چگونگی تسلیم بلاشرط در مقابل نیمه خدای زندان میگردند

برای اینکه باین قسمت خاتمه دهم يك صحنه دیگر از صدها صحنه که در زندان زمان دیکتاتوری سیمای انقلابیون ابدیده! رهبران حزب توده در مقابل «سیمای کریه و دجارت ترس و لرز»! خلیل ملکی قرار گرفته: پس از آنکه ۵۳ نفر به معیت دکتر ارانی بزندان قصر، منتقل شدند بازهم عدهای از انقلابیون در حرف و جیوانان در عمل، يك برنامه مفصل برای متشکل ساختن يك اعتصاب غذا بپیمان کشیدند. اینبار خود دکتر ارانی نیز با ما تماس داشت و میتوانست در تصمیمات و بحثهای ما شرکت کند. عدهای از زندانیان سیاسی قدیم که از وقایع حاضر اطلاع نداشتند و عادت بدوره سیاست شهربانی آیرم داشتند؛ تصویری کردند که با مبارزات جدید هر چیزی را میتوان از اولیای امر دریافت کرد عدهای که باید آنها را انقلابیون عوام فریب نامید نیز طرفدار اعتصاب بودند ولی من علاوه بر مطالعه وضع خارجی و هیئت نامه و قتی مقاومت رفقای خود را در نظر می گرفتیم یقین داشتم که این اعتصاب بضر زندانیان تمام خواهد شد، من در مقابل دکتر ارانی که آنهم اول طرفدار اعتصاب غذا بود اینطور استدلال کردم آنچه از تسهیلات درباره زندانیان عملاً می خواهیم بدست آوریم بدون يك اعلان جنگ که نتیجه آن با قدرت مقاومتی که من درباره رفقا سراغ دارم اگر منفی باشد صفر است میتوانیم از راه استفاده از فساد و خرابی دستگاه زندان خود شخصاً بدست آوریم (چطور که بعدها تمام احتیاجات خود را با استفاده از ارزشه خواری کارمندان زندان بدست آوردیم) در صورتیکه می دانیم مختاری مدیر جدید زندان که نیرومند است با آیرم قابل مقایسه نیست و رشد و تکامل دیکتاتوری در خارج از زندان نیز انعکاس خود را در زندان نشان داده است، من گفتم برای شما آقای دکتر ارانی يك وظیفه و فریضه، اجتماعی وجود دارد و آن اینست که خودتان را سالم از این زندان بیرون ببرید زیرا جامعه و نهضت بوجود شما احتیاج دارد و برای موضوعهای کوچکی که راه حل آسان و مناسب دارد نباید دست با اقدامات خطرناک زد، بالاخره او متقاعد شد و اعتصاب غذا اعلام نگردد ولی اینطور پیش آمد که يك حادثه مربوط بمن بدون حضور من بزودی موجب يك اعتصاب غذا گردید.

در مواقیمیکه بگفته مرحوم فرخی (که خود قربانی این گفته خود گردید) ناخدای این کشتی شکسته ایران دم از خدای میزد و نیمه خدایانی در گوشه و کنار و اطراف و انکاف کشور آنارزندگی را میخواستند از بیخ و بن براندازند و ندای لمن الملك الیوم را طنین انداز سازند و غیر از انعکاس صدای خود صدایی نشنوند در همین روزهای یکی از نیمه خدایان زندان قصر که افسر نگهبان بود میل داشت از ساعت هشت به بعد آثار زندگی از زندان قصر محو و نابود شود و غیر از حرکت نورافکنهای برجهای دیده بانی

که متناوباً سلول‌های زندان قصر را تاریک و روشن می‌ساختند. حرکتی دیده نشود و پرنده و جنبنده‌ای پرنزد و نه جنید ساعت هشت شب موسوی یک زندانی ده‌ساله پیرمرد که معلوم نبود پیری او از لحاظ سن است یا از لحاظ لطاماتی که در زندگی سیاسی خود دیده در کردور ۲ زندان قصر قدم می‌زد و بمناسبت این جرم و گناه کبیره مورد خطاب و عتاب و توهین نیمچه‌خدای شبانه زندان قصر قرار گرفت و واضح بود تمام زندانیان که صدای منحوس و رعد آسای این فرعون شبانه زندان را می‌شنیدند با «دچار ترس و لرز و دلهره‌ای» بودند و با عصیان، من‌باد و نفر از انقلابیون آبدیده که مورد استناد رساله نویسنده حزب توده راجع به نیروی سوم است در یک سلول زندگی می‌کردیم یکی از این انقلابیون آبدیده که بیشتر بهرامی، لحاف راسر خود کشید و خوابید و یا خود را بخواب زد. انقلابی آبدیده دیگر کامبخش سابق الذکر هم در گوشه‌ای خزیده بود و نفرین و لعنت باین اوضاع می‌فرستاد. بقول بزرگ علوی «باز هم قرعه فال بنام خلیل ملکی دیوانه» و با بگفته رساله نویسنده بسوی آبدیده و حزب توده قرعه فال بنام «خلیل ملکی دچار ترس و لرزه و دلهره» زده شد. من علی‌رغم توصیه‌های عاقلانه کامبخش از سلول خود خارج شدم و جلودر آهنگین به‌مقابل این نیمچه‌خدای مست و لایه‌قل‌رفتم، گفتم شما باین پیرمرد بیچاره توهین می‌کنید که باراه رفتن خود استراحت را بزندانیان حرام می‌کند ولی این نعره‌های مستانه شماست که استراحت و زندگی را بزندانیان حرام کرده‌است این صداها و نعره‌ها مخالف مقررات زندان است الان ساعت سکوت است مطابق مقررات، سکوت تنها برای زندانیان نیست پاسبانان و اولیای زندان هم باید بیرو مقررات باشند بصدای من و او تمام زندانیان کردورهای مجاور بآن «هشت» که مقطع کردورها بود جمع شدند میتینگ امشب دیگر برای بینوایان کردوره بازداشتگاه نبود از کردور مجاور ما که مختص زندانیان اشراف منش بود، وزیران سابق و سایر مختلسین و مغضوبین دوره دیکتاتوری نیز در این میتینگ شرکت داشتند وقتی افسر نگهبان هوا را پس دید برای آتش کوتاه آمد تا صبح «خدمت من برسد».

صبح زوده «هشت اول» به محل و مقر حکم‌فرمایی نیمه‌خدای زندان احضار شدم بمجرد ورود در اطاق رئیس زندان شیر و شتر به و کلیده و دمنه را که صدقته برانگیخته‌اند جمع دیدم، نیمه‌خدای زندان باندازه‌ای تحریک شده بود که بدون سؤال و جواب شروع بفحاشی و سیلی‌زدن کرد عصبانیت او وقتی شدید شد که برای اولین بار در تاریخ زندان یک زندانی بدون سلاح و دفاع در مقابل خدای مسلح زندان مقابله بمثل و معارضه بمثل کرده بود فوراً در حدود پنجاه پاسبان و افسران وجود خطرناک را محاصره کردند و بی‌درنگ تحت حفاظت مسلح در ماشین مخصوص در گوشه باغ خارجی زندان قصر شلاق‌کاری مفصلی بعمل آوردند و مرا با همان پیجامه و کفش راحتی به بازداشتگاه موقت تهران منتقل کردند و اقدامات احتیاطی مفصلی بعمل آوردند که علامتی از زنده بودن و یا مرده بودن من حتی بخانواده من نرسد. بخلاف معمول کلید در سلول مستراح سرخود را که من در آن زندانی شده بودم به پاسبان کردور ندادند و افسر نگهبان شخصاً در ۲ ساعت یک‌مرتبه در باز می‌کرد و نصف‌جیره زندانی برای من ارزانی میشد و در حضور او دستبند برای اینکه بتوانم از جیره زندان استفاده کنم بازو بعد دوباره بسته میشد بمناسبت اخباری که بخانواده من رسیده بود و بمناسبت اینکه غذای شخصی قبول نمی‌کردند در زنده بودن من نیز شك داشتند من از

روزهای سیاه که در عین حال از بهترین روزهای بود که من تصمیمات خود را می‌گرفتم صحبتی نمی‌کنم. فقط از مساعده‌های ذی‌قیمتی که علی رغم خطرات موجود مرحوم مشیر همایون شیرازی و مرحوم عراقی نماینده مجلس در آن روزها بمن در بازداشتگاه کردند یادی می‌کنم.

در زندان قصر بدون اینکه از شلاق خوردن من اطلاع داشته باشند اعلان اعتصاب غذا میکنند و در راس خواست‌های خود مراجعت دادن مرا بزندان قصر قرار میدهند در این ضمن چند نفر دیگر از جمله دکتر بهرامی بیازداشتگاه منتقل میشوند و پس از آن درباره عده بیشتری از جمله مرحوم دکتر ارانی شبانه در گوشه همان باغ خارجی زندان شلاق کاری مفصلی بعمل می‌آید و همه آنها منتقل بیازداشتگاه میشوند و وقتی دکتر حکمی که از بیرون زندان وارد هشت اول می‌شده می‌بیند که دست بند و پابند برای دکتر ارانی و عده‌ای زده شده او را و طلبانه جاومی آید و دست‌های خود را برای دستبند زدن آماده نگاه میدارد. این جوان شجاع، امروز مورد طعن و لعن توده‌ایها قرار گرفته است زیرا نتوانسته خود را با تقاضاهای ضد سوسیالیستی کمی‌نفرم هم آهنگ سازد در موقعی که دکتر حکمی این اقدام از روی تصمیم و جوانمردانه را عملی می‌ساخت یکی از آن انقلابیون دو آتشه آبدیده که مورد استناد رساله «نیروی سوم حزب توده» است و سیمای انقلابی و شجاعانه آنها در مقابل «سیمای کربه و جیون و دچار ترس و لرز خلیل‌ملکی» قرار داده شده اعنی شاهزاده ایرج میرزای اسکندری در اطلاق رئیس زندان محترمانه نشسته بود. در عین مشاهده این صحنه ننگین که به ارانی‌ها دستبند می‌زد و حکمی را سبیلی بیخ می‌کردند به بندها و اندر زهای حکیمانه رئیس زندان گوش میداد تا برود و زندانیان را از اعتصاب غذا بازدارد و اعتصاب شکنی کند بالاخره حیلۀ رئیس زندان بدست دمنه عملی شد و انقلابیون دو آتشه آبدیده بار دیگر باشکستن اعتصاب غذا تسلیم بلا شرط شدند و غیر از نتیجه منفی هیچ چیزی بدست نیاوردند و این یکی از مفتضح‌ترین شکست‌های زندانیان سیاسی است که بدست این شاهزاده انقلابی نمای ضد انقلابی بسرزندانین وارد گردید این شاهزاده انقلابی آبدیده (از لحاظ روزنامه‌سوی آبدیده و رساله نویس او) اصلاً از سیستم شوروی متنفر و بیزار است ولی ترجیح میدهد که از جناب اشرف‌ها و سایر بزرگان و شاهزادگان مقیم اروپا و کمی‌نفرم در عین حال استفاده مادی کند او هرگز دم‌بته نمیدهد و بالا اقل رد پشت پرده آه‌نین سکونت اختیار نمی‌کند این انقلابی آبدیده ترجیح میدهد که در پاریس و یادرسایر نقاط اروپای غربی به اروپای شرقی خدمتگذاری کند. از یک صحنه تماشائی دیگری که من و دکتر بهرامی را مجدداً بزندان قصر برای شلاق کاری بردند دیگر حرف‌نمیزنم در اینجا دکتر بهرامی خود را محکم نشان داد او یک سوسیالیست متعصب و با ایمان و عقیده ولی خردت و خسیس است همین خاصیت آخری گویا باعث شده که او در بعضی از سوءاستفاده‌های کلان مالی در حدود میلونها تومان که امیر خیزی عضو کمیته مرکزی حزب توده که در اختلاس و سوءاستفاده‌های ماز ندران انقلابی آبدیده از کار در آمده سهم گرفت.

من مدت زیادی فراغت اجباری داشتم که در سلول بازداشتگاه با پابند راه بروم و طول آنچنانا مانند پاندولی در یازده قدم کوچک‌طی کنم بروم و برگردم و درباره سیمای کربه خود و سیمای انقلابی رفقای آبدیده فکر کنم و تصمیم بگیرم. هر چند در آن روزها من تصمیم خود را برای ادامه مبارزه جدی گرفتم و همین تصمیم مرا خیلی زنده و



ایرج اسکندری این «ا بی آبدیده» وریزه خوارخوان بزرگان ترجیح میدهد که در اروپای غربی بافت و لیس از جناب اشرف ها به اروپای شرقی خدمت کند

خوش و خرم ساخت که تمام ناملازمات را با پیشانی باز استقبال کردم ولی تصمیم خود را درباره اینکه سازمانی که هسته مرکزی آن از افراد این ۳ نفر باشد بدرد نمی خورد تسجیل و این تصمیم خود را بارها بزرگان سیاسی اعلام داشته ام.

تصمیم برای ادامه مبارزه جدی تا آخرین نفس اعم از اینکه من این تصمیم را در آینده عملی می کردم یا نه مرانجات داد و اجازه داد که بر و ساء و اولیاء زندان يك درس فراموش نشدنی بدهم در آن روزها نه تنها تضییقات نامبرده برای من و دکتر ارانی و بعضی دیگر وجود داشت حتی سلمانی و حمام هم مجاز نبود از طرف اولیاء زندان بارها بمن تلقین شد که از رئیس زندان رفع این تضییقات را بخواهم و من استنکاف کردم در آن روزها بنا بود محاکمه ۳ نفر عملی شود رئیس زندان برای بازدید آمد و این اولین بار پس از حادثه اخیر بود که او را می دیدم و انتظار داشت که من تقاضای بکنم وقتی سکوت مراد بدگفت این چه پوزی است برای خود درست کرده ای زیرا بیشتر از یکماه بود که اصلاح و حمام نکرده بودم و لباسها همان بود تنها يك زیر پیراهنی بطور مخفی مرحوم عراقی از سوراخ مستراح برای من آورده بود در جواب گفتم این پوز را شما برای من و زندانیان سیاسی درست کرده اید و من ترجیح می دهم که با همین پوز و پانددرداد گاه حاضر شوم درد داد گاه ۳ نفری عده ای از مخبرین روزنامه ها و عده معدود دیگری شاهد سیمای انقلابیون آبدیده ای از نوع ایرج اسکندری و دکتر بهرامی بودند که آنها با کمال ضعف و زبونی گریه کردند و استرحام نمودند و سیمای گریه خلیل ملکسی را نیز دیدند که چگونه تمام حضار را در تحت تاثیر شدید مدافعه حزبی خود قرار داد .

من در ضمن آزمایش های تلخ و بی دردی دیگر با هیئت مبارزه این «انقلابیون آبدیده بسوی آینده» پی بردم ولی در زندان بمناسبت تهنیت اجباری که خواهی نخواهی همدردی با سایر زندانیان بهر انسان آزادمش تحمیل میکنند نمیتوانستم از همکاری با آنان صرف نظر کنم.

آن افراد ساده و پاره پاره تازه بدوران رسیده حزب توده که از «سیمای کریمه ملکی دچار ترس و لرز و دلهره و ملکی خان» بحث میکنند اگر واقعا گفته های خود را باور دارند و اگر میل دارند بحقیقت آشنا شوند بروند صحت و سقم این نوشته ها را که مشتمل نمونه خروار است از افراد ۵۳ نفری که هنوز در این طرف و آن طرف و کم و بیش بیطرف اند، از سایر زندانیان سیاسی مثلا همین آقای موسوی که نسبت بروش سیاسی ما بدین است و همچنین از دیگر زندانیان غیر سیاسی که با ما تماس داشتند سؤال کنند و بفهمند و بدانند در زمانی که ملکی مشغول مبارزه شجاعانه بود آقایان انقلابیون آبدیده آنان درس خوان خوانین بختیاری در زندان و یادرس سفره مختلسمین بنام؛ مشغول ریزه خواری و ثنا خوانی بودند. اگر تمام اینها را باور نمیکنند بروند و کتاب بزرگ علوی را بخوانند همان بزرگ علوی که همواره در جناح دکتر یزدی و رادمش و غیره بوده و هست. بزرگ علوی نمیدانم شخصاً هنرمند خلاق است یا نیست ولی هنر را درک کرده و از سوسیالیسم چیزی میفهمد ولی همواره دو عامل متناقض در او در جنگ و جدال اند، اپورتونیزم از طرفی، ایمان و علاقه بحقیقت از طرف دیگر جسم بزرگ علوی همیشه تا بمی از اپورتونیزم ولی روح او همیشه با اینطرف نوسان میکند او از سیستم شوروی و سنت های جامد آن جدا بیزار و متنفر است ولی همواره با از تبلیغات انگلیس ها و با از تبلیغات شوروی امرار معاش کرده است علوی وقتی قلم بدست میگردد تا حدی عوض میشود، بروحیات خود بیشتر از جسم خود توجه می کند، به عفت قلم و بدرستی وصحت آنچه مینویسد تا حدی علاقه دارد ولی هرگز این علاقه تمام موجودیت و زندگی او را تحت تأثیر قرار نداده است علوی در کتاب ۵۳ نفر خیلی از ضعف های رفقای خود را پوشانده و خیلی از مطالب مثبت مربوط به نگارنده را ندیده گرفته و کوچک کرده معذالك از خلال سطور نوشته های او «سیمای کریمه خلیل ملکی» و «سیمای انقلابیون آبدیده» کم و بیش نمایان است.

## ((چند روشنفکر سست عنصر و چند تن عامل امپریالیسم)) که ((باندا ملکی)) بودند عبارت از رهبران کنونی حزب توده اند

«از فردای ورود بحزب توده ملکی بدسته بندی پرداخت، همه جا در جستجوی روشنفکران سست عنصری بود که هنوز علائق خود را بسا ایدئولوژی و بیوندهای دنیای کهنه نبریده بودند. هر جاکسی از عملیات انقلابی وحشت زده شده قیافه ناراضی داشت او را جلب میکرد در صدد بود از آنها برهبری چندتن عامل امپریالیسم بانندی در داخل حزب تشکیل دهد...»

### از رساله «نیروی سوم پایگاه اجتماعی امپریالیسم» نشریه بازگ مردم بجای بسوی آینده و حزب توده

خدمت نویسنده رساله اشتباه عرض شده است و یا متعمدا خود را به نفهمی زده اند از فردای روز ورود بحزب توده نبود که ملکی بدسته بندی پرداخت، بلکه از دیروز و پریروز و چندماه قبل از ورود ملکی بحزب توده يك جناح اصلاح طلب وجود داشت که جلسات مخفی در خانه های خود و بالاخره در خانه مرحوم صادق هدایت تشکیل می دادند و نسبت به سایر اعضا کمیته مرکزی و رهبران حزب توده که خود را بگفته خود آنها «نوکر نوکر سفارت شوروی» تلقی می کردند انتقادات کرده و می خواستند يك اصلاح اساسی در رهبری حزب توده که دچار اپورتوینیسم شده بود بعمل آرند.

اگر احيانا این اشخاص و افراد اصلاح طلب دیگر که در آینده با اینها پیوستند «روشنفکران سست عنصر» هستند، ملکی از تجمیع آنها اطلاعی نداشت آنها بودند که با اصرار فوق العاده ملکی را وارد جناح اصلاح طلبانه خود کردند، اگر این چندتن عامل امپریالیسم بودند الان همانها هستند که رهبری حزب توده را بدست گرفته اند.

پس از آزادی زندانیان سیاسی من چند بار نوشین را دیدم ولی ماه ها گذشت که او را دیگر نمی دیدم بالاخره نوشین مرا پیدا کرد و اینطور بیان میداشت که حرفهای سر بسته چند ماه پیش تو را من الان دارم درك میکنم، آنوقت ها در مقابل دعوت من که شما هم بارهبران حزب ما همکاری کنید گرچه شما صریح نمی گفتید ولی معلوم بود که نسبت به افراد ۵۳ نفر ایراداتی دارید آنروز این شك و تردید شما برای من قابل قبول نبود زیرا آنهاست که از زندان آزاد شده بودند در نظر من نیمه خدایانی بودند که شك و تردید درباره آنها مجاز نبود ولی من امروز در آرزوی شمارای فهم نوشین در ضمن تشریح هنرمندانه خرابیهای حزب و رهبران حزب آنچه فعلا در نظر من



مانده است رفتار وقیح بقول نوشین دکترادمنش را راجع به يك شماره تلفن كه مال مردم هفتگی بود و برای حزب مورد ضرورت بود. دکترادمنش بگفته او با وقاحت آنرا ملك شخصی خود تلقی میکرد و حزب و کمیته مرکزی را به يك شماره تلفن می فروخت برای من تشریح کرد ولی آنچه برای نوشین و رفقای اصلاح طلب اوازه مه بیشتر باعث ناراحتی شده بود دنباله روی کمیته مرکزی از سیاست شوروی بود در عین حال كه آنها هم مانند من بشوروی ایمان و علاقه بی پایان داشتند هم مسلكی را غیر از نوکری تلقی می کردند .

وقتی یکی از گروه نامبرده نوشین ایرادی بیک اقدام و عمل کمیته مرکزی داشت معمولاً یکی دیگر میگفت «حتماً نوکر سفارت اینطور فرموده» این جمله زیاد بین اصلاح طلبان گروه نامبرده تکرار میشد .

و منظور آنها این بود كه کمیته مرکزی نه تنها از سفارت بلکه از روی تملق از نوکران و فراشان سفارت نیز فرمان میبرند . زمانیکه نوشین زیاد از این گروه اصلاح طلب با من بحث کرد من اسامی آنها را پرسیدم برای اطلاع نویسندگان رساله «نیروی سوم» حزب توده و بسوی آینده و سایر فریب خورندگان عرض میکنم كه نوشین اینطور بیان کرد :  
دکتر کیانوری، احمد قاسمی، احسان طبری، بقراطی، هتقی، قرشی، اردشیر» و چند نفر دیگر. اگر اعضاء حزب توده میل دارند «روشنفکران سست عنصر و چند عامل امپریالیسم» را كه ملكی آنها را پیدا کرده بود و یا در حقیقت آنها بسراغ ملكی آمده بودند بشناسند بصورت جلسات كنگره اول حزب توده و یا به اطلاعات شفاهی آشنایان بجزریانهای آنروز مراجعه کنند و بدانند كه آن چند تن عامل امپریالیسم و روشنفکر سست عنصر غیر از آنهائی نیستند كه آنروز با ملكی جناحی برضد دکتر یزدی ها و کشاورزها و شاهزاده اسکندری ها تشكيل میدادند و امروز از رهبران برجسته حزب توده اند.

نهضت اصلاح طلبی كه در حزب توده شروع شده بود البته منحصر بآنها باقی نماند و متدرجاً وسعت یافت و تقریباً اكثریت نزدیک بتمام كادر فعال حزب جزء روشنفکران سست عنصر و كارگران منحرفی بودند كه به جناح مترقی مؤمن بودند و جناح دیگر را نیز ابورتونیست می نامیدند .

اشخاصی كه آنروزها در حزب توده بودند میدانند كه ملكی و اشخاصی كه با او يك جناح و یا يك تمایلی را معرفی میکردند جناح انقلابی و مترقی حزب بودند و بقیه ابورتونیست ها و سوء استفاده چپی ها و بی آبروترین مردمی بودند كه در سایه حزب، جاه طلبی و هوی و هوس و حتی متاسفانه باید بگویم بعضاً شهوت رانی خود را ارضا میکردند این حقیقت روشن را همه میدانند. اگر عده ای از اشخاصی كه این نهضت اصلاح طلبی را شروع کرده بودند تا آخر با آن هم آهنگی نشان ندادند تعجب ندارد تاریخ

تمام نهضت‌های اجتماعی دنیا نشان می‌دهد که شروع کنندگان نهضت آن‌هایی نیستند که آن‌را خاتمه می‌دهند اغلب آن‌ها در نیمه راه باز می‌مانند و منحرف می‌شوند و منافق می‌گردند ولی علی‌رغم شروع کنندگان منافق و منحرف پرچم نهضت را سر بازان فداکاری پیش می‌برند و آن‌را ادامه می‌دهند و بسر منزل مقصود می‌رسانند در بین نهضت ملی ما مگر همه شروع کنندگانند که امروز ادامه‌دهنده نهضت‌اند مگر در انقلاب فرانسه و یا اکتبر و غیره شروع کنندگان بودند که نهضت را ادامه دادند.

انقلابیون دو آتشه آبدیده که بر علیه این «باندملکی» مبارزه می‌کردند علاوه بر شاهزاده‌های معروف حزب توده و دکتر کشاورزهای معلوم الحال عبارت از اسکندر سرابی و شرکاء بود که در کنگره اول حزب توده با خلیل ملکی سخنگوی جناح اصلاح طلب مبارزه برخاستند. جای بسی تأمل است که اسکندر سرابی و چند تن دیگر که سخت‌ترین حملات بی‌شمانه را بملکی در کنگره اول حزب توده کردند درست آن‌هایی هستند که بعدها رسماً با پلیس دوره ساعد و رزم آرا همکاری بر علیه حزب توده کردند اینها افسانه نیست حقایق غیر قابل انکار است که هر فرد علاقه‌مند می‌تواند از اعضاء آنوقت حزب توده این حقایق را تحقیق کند. وقتی نوشین اسامی مذکور در بالا را بتوان اصلاح طلبان حزب می‌شورد و اسم طبری را برد من از جا در رفتم و گفتم با این افراد معلوم الحال یعنی طبری‌ها، ما می‌خواهیم حزب را اصلاح کنیم و شما می‌گویید از گفتنی‌های زندان را برای او گفتم نوشین با همان زست‌های خاص خود که صحنه رادرنندگی عادی مجسم می‌کرد مدتی سکوت کرد و گفت من دیگر پس از تجربه‌ای که در صحت قضاوت تو بعمل آوردم جرات مخالفت با قضاوت تو درباره طبری ندارم ولی من طبری زندان را نمی‌شناسم طبری حالا غیر از آنست که شما تشریح می‌کنید انسان در حال تغییر و تحول است.

اوجوان بوده و هست شاید شرایط زندگی زندان او غیر از شرایط زندگی حالا است در هر حال نوشین و کیانوری و قاسمی که من سوابقی با آنها نداشتم و می‌توانستم امیدوار باشم که راست می‌گویند مرا متقاعد کردند که وارد حزب شوم و منظور آنها این بود که در کنگره اول حزب یک شخص با سابقه و معلومات و باسلطه بتواند سخنگوی جناح مترقی حزب باشد ولی مدت زیادی طول نکشید تا نوشین صحت قضاوت مرا درباره طبری وضعف و خودخواهی و تسلیم شدن بلا شرط او را دریافت زیرا طبری از همای او ائیل کارما شروع بنوسان کرد اگر قاسمی و کیانوری ماه‌ها و با سالها مقاومت کردند طبری در همان کنگره اول حزب توده شروع بنوسان کرد ولی سعی و کوشش او برای هم‌آهنگی با اصلاح طلبان تا آستانه انشعاب ما از حزب توده دوام داشت من درباره نوسان طبری وارد شیر در کنگره اول حزب توده مقاله‌ای در رهبر نوشتم که اشخاص خارجی مصداق آنرا درک نمی‌کردند ولی آن‌هاییکه عضو کنگره بودند می‌دانستند که منظور نویسنده از «آدم خوب» چیست و کیست اینک قسمتی از آن مقاله :

## شتر ما بیا آدم خوب

شتر آهسته میرود شب و روز . آهسته آهسته و سلانه سلانه راه رفتن شمار زندگی شرقی است ... چادر و چاقچور ، الاغ سواری و سکونت و آرامش شرقی از شمائر زندگی و عنعنات ملی ماست ... که رتق و فتق امور و حل و عقد مشکلات اجتماعی ما در دست آنهاست عبارت از دو دسته متمایز می‌باشند یکمده پست هم انداز و افراد

باهوش و زیرک! هستند که اگر اجتماع از آنها طرفی بر نمی‌بندد لااقل آنها کلیم خویش را از آب در می‌آورند ... ولی دسته‌دومی از این طبقه ممتاز که در جراند معرفی کافی از آنها نشده مردمان شتر مآبی هستند که در اصطلاح عادی از آنها به مردمان خوب تعبیر میشود ... شتر مآب یا آدم خوب در اظهار عقیده خیلی محتاط است، اغلب از کلیات حرف میزند نوعی که هرگز با مصداقهای خارجی قابل تطبیق نباشد و بکسی بر نخورد عقاید و آرائی که آدم خوب اظهار میدارد عبارت از حرفهای خوبی است که معمولاً از دهن بدترین اشخاص هم بیرون می‌آید ولی از لحاظ کلی بودن و دو پهلو بودن هیچ حقیقت تازه‌ای را برای شنونده توضیح نمیدهد و عبارت از یکسلسله پند و موعظه و نصایح هستند که هیچ نتیجه عملی بر آنها مترتب نیست زیرا شنوندگان، آن پندها و مواظرا شاید با اندازه همان مردمان خوب حفظ هستند. احتیاجی که توده مردم به آدمهای خوب دارند و با انتظاری که از آنها دارند اینست که مثلاً در میدان مبارزات اجتماعی و سیاسی یکی از دو دسته موافق و مخالف را بر مردم معرفی نمایند که مطابق مصالح اجتماعی عمل میکنند یا نه ولی آدم خوب بهر قیمتی شده از این نوع دخالتها پرهیز و اجتناب میکند زیرا او آدم خوب است و در شخصیات! دخالت نمینماید.

آدم خوب در محافل و مجالسی که بحث مابین پیروان دو جریان مختلف باشد ماهرانه سکوت نموده و به تبسمها و باجملات و عبارات مختصر دو پهلو قناعت مینماید کاری میکند که نه سیخ بسوزد و نه کباب - سیاست کجدار و مریز عالیترین فلسفه زندگی و اجتماعی اوست و چنان بانیک و بد سر میکند که قبل و بعد از مردن او مسلمانش بزرم شوید و هندویش بسوزاند. آدم خوب مقاله نوشتن را هوچی گری میداند و اگر احیاناً نا برهیزی نموده و با کمال احتیاط حقایقی برشته تحریر در آرد بدون امضاست یا امضای مستماری مینماید و بهانه اش این است که منظور او تظاهر نیست. آدم خوب مورد اعتماد نیک و بد و حکم مابین موافق و مخالف است ولی هرگز حکمیت قاطع نمیکند و از روی مهارت و تردستی همیشه راه حلی برای حل نشدن اختلاف و به تأخیر انداختن آن پیدا مینماید که در این ضمن گریبان خود را از شر هر دو طرف خلاص نموده و آدم خوبی در نظر هر دو طرف باقی بماند. آدم خوب اگر مجبور بسخترانی گردد بیانات عالمانه و هنرمندانه او ولو در جنبه تعقل و احساسات شنونده تاثیر نموده و شنونده را با بال و پر خیال در عوالم بالاسیر دهد ولی هرگز در اراده شنونده تأثیر و تحریکی ایجاد نمی‌نماید زیرا این آدمهای خوب نه فقط فاقد اراده اند بلکه ندانسته و نفهمیده بهترین مشوق بی ارادگی هستند خوب جلوه کردن در نظاره هم بدون استثناء هدف آدمهای خوب است و اگر بخواهند از نیت خوب خود قدمی به‌میل نزدیک شوند ممکن است و یا حتی است که عده‌ای با آنها بد شده و عقیده شان از آنها بر خواهد گشت و لطمه بوجاهت ملی و عمومی آنها وارد خواهد شد بنابراین نیت خوب آنها از حدود « نیت » هرگز تجاوز نمی‌نماید.

یکی از تاثیرات اجتماعی آدم های خوب اینست که مورد سوء استفاده پشت هم اندازها قرار می‌گیرند. البته آدم خوب رشوه نمیگیرد ولی احترام و تعظیم و یا یک استکان چایی که بعنوان برک سبزی از طرف یک پشت هم انداز عالی رتبه به آدم خوب تحویل داده میشود کافی است که از وجهه آدم خوب برای زمین زدن افکار اجتماعی جوانان جدی استفاده به‌میل آید جوانان جدی و میهن دوست که در دستگاه اجتماع

گنونی بخواهند در مقابل فساد و هرج و مرج اراده نشان دهند<sup>۳</sup> بتجربك پشت هم اندازان و بدست آدم خوب فوری متهم به «تندروی» میشوند بدیهی است که در مملکت شتر مآبان و آدم های خوب تندروی بزرگترین خیانت ها و عظیم ترین جنایات است عوامل فساد و هرج و مرج در احتکار و مکیدن خون مردم هر قدر تند بروند ، وحیف و میل کنندگان اموال عمومی هر قدر واحد مقیاس سوء استفاده شانرا مطابق سرعت سیر قرن بیستم انتخاب کنند آدمهای خوب بچوانان اجازه نمیدهند که قدمی سریعتر از قدم شتر راهوار و یا الاغ بردبار بردارند آدمهای خوب باعث میشوند که جوانان جدی و با احساسات یا بقول آنها (تندرو) بالاخره با بصفت پشت هم اندازان به پیوندند و با درمسلك خوبان ! منسلك شوند زیرا در مملکت گل و بلبل و محیط خواب خرگوشی فقط با قدمهای لاکبستی اجازه راه رفتن است ... ولی متأسفانه باشعرو ادبیات تنها اصلاحات اجتماعی امکان پذیر نیست برای يك تحول اساسی در امور جمهور باید دلها بشکنند خون دلهای خورده شده ریخته شود ... هرگز تاریخ نشان نداده است که متجاوز و ظالم از روی پند و موعظه و نیت خوب آدمهای خوب صندلی ظلم و اجحاف را خالی نماید .

بعقیده نگارنده خطرناکتر از ظالم و مستبد برای اجتماع کنونی ما آدمهای خوبی هستند که حس مبارزه با فساد را در جوانان ما میکشند باید حس مبارزه تشویق و هنر مبارزه آموخته شود البته «آدم خوب» را با «مبارز خون سرد» نباید اشتباه نمود مبارزینی که خون سردی را با خون گرمی جوانان توأم نموده و از تجربیات تلخ و شیرین مبارزات سیاسی روش و راه ورسم مبارزه آموخته اند بهترین افسران نیروی آزادی هستند از خون سردی و روش آنها باید درسها آموخت و آرامش ظاهری آنها را با بی حرکتی و بی اثری و تنبلی آدم خوب نباید اشتباه نمود . تجربه کردیم و خواهیم کرد تا کار بدست «آدم خوب» است این قافله تا بحشر لنگ است .

رهبر سال دوم شماره سیصد و شصت و پنجم (۳۶۵) ۲ شنبه  
۳۰ مرداد ۱۳۲۳ خلیل - ملکی

## تحول فکری چند «انقلابی آبدیده» از سوسیالیسم تا اپورتو نیسم و مزدوری بیگانه

سیمای کربهی که رهبران حزب توده کنونی میخواهند برای خلیل ملکی‌ها در موقع عضویت در حزب بسازند یکی از آن تقلبات و تحریفاتی است که آنها بیدریغ حتی در کلی‌ترین و مهمترین مسائل تاریخی هم اجرا میکنند. در حالیکه میدانیم تاریخ حزب بالشویک کنونی در زیر چشم میلیونی‌ها مردم که شاهد عینی وقایع بوده‌اند تحریف میشود و قتیکه میدانیم شماره‌های خاص روزنامه برآودا منطبقه در زمان لنین مجدداً مطابق امیال و شهوات رهبران کنونی طبع و بانمات اصیل کتابخانه‌ها تعویض میشود در اینصورت چه تعجبی دارد که از سیمای مترقی و مؤمن و مبارز خلیل ملکی‌ها و جناح اصلاح طلب آنوقت حزب امروز یک سیمای کربیه و از آن‌ها افراد مبارز «چند روشنفکر سست‌عنصر و چند عامل امپریالیسم» میسازند این سعی و کوشش برای معکوس جلوه دادن واقعیات از ضروریات بالشویسم منحرف از راه سوسیالیسم است. تا زمان انشعاب مترقی‌ترین و بی‌آلایش‌ترین افراد حزب که اکثریت بزرگ آنرا تشکیل میداد در همین جناح اصلاح طلب بود بقیه از نوع دکتر کشاورزها و روستاها و دکتور بزدی‌ها و امیر خیزبها و غیره و غیره با جاه طلب و یا دزد و دغل و رشوه‌خوار و ربه‌رفته یک جناح اپورتو نیست بودند که کمترین آبرویی نزد افکار عمومی حزب نداشتند در موقع انشعاب اکثریت کمیته ابالتی شهرستان تهران که در آنوقت تنها تشکیلات منظم حزب بود با انشعابیون از حزب توده کناره‌گیری کردند و بقیه انشعاب کنندگان از برجسته‌ترین عناصری بودند که مورد احترام افکار عمومی حزب می‌بودند مانند توللی و خنجی و مهندس قندهاریان و جلال آل‌احمد و مهندس موجدی انور خامه و مهندس زاوش و مهندس زنجانی و احمد آرام و غیره که نمونه و سرمشق شرافت اخلاقی و حزبی و غیره بودند.

دوئلت بیشتر افراد کارگر و یاروشنفکر که وارد حزب توده شده بودند از راه بحث و انتقاد بود که مبتکر و اداره‌کننده و روح آن همان خایل ملکی بود که امروز میخواهند بطور مصنوعی سیمای مخصوص خودشان را برای او درست کنند. پس از انشعاب و مخصوصاً پس از آنکه ما بمناسبت علاقه شدیدی که هنوز در آن روزها بشوروی داشتیم از فعالیت سیاسی منصرف شدیم عده زیادی از افسراد زحمتکش و روشنفکر حزب که در صدد پیوستن بنا بودند از حزب و سیاست کناره‌گیری کردند و عده دیگری که غیر از هیئت حاکمه و حزب توده قدرتی را در میسندان و مکتبی را پیدا نمی‌کردند علیرغم میل باطنی خود در حزب توده باقی ماندند. در حال امروز در حزب توده از آن کادر قدیمی عده زیادی باقی نمانده است و اکثریت نزدیک بتمام از افسراد جدیدی هستند که افسانه‌های تبلیغاتی دروغ را بهتر میتوان با آنها تلقین کرد و لسی برای

## همیشه نمیتوان آنها را فریفت

عده‌ای از مؤسسين جناح اصلاح طلب مانند قاسمی و کیانوری و احسان طبری و نوشین علی قدر مراتبهم تا اواخر کار با ما هم آهنگ بودند گرچه بعضی از آنها در حال نوسان بودند معذالك برای اینکه ارتباط خود را با توده حزب و افکار عمومي آن قطع نکنند دائما با جناح مترقی حزب که بمنزله دار و دسته و باندی نبود و سازمان علیحده نداشت بلکه تمام سازمان حزبی را با ستئنه‌ی رهبری فاسد و منحط و اپورتونیست در برداشت درید قدرت خود داشتند.

احسان طبری که یکی از آن ضعیف‌ها بود زیاد نوسان میکرد مثلا پس از وقایع آذر با یجان این شخص باندازه‌ای وحشت زده شده بود که در حضور در حدود شصت نفر از کادر درجه اول حزبی پیشنهاد میکرد که جناح اصلاح طلب حزب توده را ترک کنند و حزب را برای دکتر یزدی و دکتر کشاورز و ایرج اسکندری واگذار کنند و خودشان حزب علیحده تشکیل دهند و میگفتند اسم حزب توده ننگین شده است حتی همین احسان طبری انقلابی و بلشویک دو آتشه پیشنهاد کرده بود که حزب توده اعلام کنند که جنبه طبقاتی ندارد تمام کادر حزبی آن وقت مطلع اند که فقط مقاومت و جدیت من باعث شد که در آن روزها انشعابی از حزب توده بوجود نیامد من عقیده داشتم که عوض انشعاب از حزب توده باید رهبران اپورتونیست و دنباله‌رو را کنار گذارد و یک سیاست مستقل از دنباله‌روی شوروی ولی کاملا دوستانه نسبت بآن کشور پیش گرفت در اوائل کار همه حتی طبری با این سیاست موافقت کردند ولی هر چه جناب اشرف حزب توده را تقویت کردند و آقایان موقعت خود را محکم حس کردند و فشار شوروی نیز بیشتر شد باز آقایان از آن طرف نوسان کردند و امید و آرزوی اصلاح طلبان برای تصحیح سازمان حزب توده مبدل به یأس شد و رهبران حاضر برای انتخابات ده و کراتیک نبودند و از تشکیل کنگره حزبی سر باز میزدند و بهانه‌های مضحک میتراشیدند

راجع به چند نفر از مؤسسين جناح اصلاح طلب یا بقول رهبران کنونی حزب توده روشنفکران سست عنصر که «باند ملکی» بودند و انشعاب نکردند و بعدها رهبری حزب توده راه ردست گرفتند مانند نوشین و قاسمی و طبری و منقی و قرشی و غیره باید بگویم که اینها در اول کار کاملاً صمیمی و جدی با اصلاح طلبی تظاهر میکردند و شاید تظاهر هم نبود ولی در مدت طولانی تا انشعاب هر کدام از اینها که با ستانه کمیته مرکزی نزدیک میشدند بهممان اپورتونیسم مورد انتقاد خودشان دچار میکردیدند احسان طبری که از همان اول کار ضعف و زبونی را داشت و احتیاج به تسلیم شدن بلا شرط در مقابل یک قدرتی که او را و حزب «او» را حمایت کند داشت همه چیز و حتی معتقدات سوسیالیستی خود را واضح بود که در مقابل مجرب و متیر قدرت شوروی فدا خواهد کرد بخصوص که در آن اواخر طبری دیگر آن جوانک بی سروپائی نبود که محتاج زندگی بخور و نمیری باشد او در مازندران و پس از آن در تهران مزه زندگی لوکس را چشیده بود در ماسین مخصوص هیئت تحریریه رهبر لاهم میداد و بالاخره خودش و زنش در حدود هزار و بانصد تومان حقوق از خبرگزاری تاس می گرفتند و در هتل پالاس طعام تناول میکردند صبری امروز و آن روز آن اندازه فرق کرده بودند که طبری در آن روزها مانند سایر زحمتکشانش یدی ملت ایران یک لقمه نان «زهر مار» میکرد و بعد بکارهای اجتماعی خود میپرداخت ولی امروزها با خانم خود در هتل‌هایی که حتی امثال من یکبار جرأت ورود بآنجا نداریم

غذا «تناول» میفرمود و بعدها به کارهای اداری در خیرگزاری تاس می پرداخت آری طبری در آن کلبه ها روزی نوع دیگر فکر میکرد ولی حالا در هتل پالاسهائی که روز و شب را می گذرانید نوع دیگر رفتار میکرد .

قاسمی استخواندار تر از طبری بود مدتها نسبت به ایده آل اصلاح طلبان وفادار بود قاسمی وقتی چند روز بزندان افتاد و پس از آنکه بر طبق پیشنهاد من او در کتر کیا نوری به عضویت مشاوره هیئت اجراییه انتخاب شدند قاسمی دچار خودخواهی و جاه طلبی عجیبی شده بود و سیاست قدرت را در مقابل سیاست سوسیالیستی قرار داده بود و تحولی در افکار و عقایدش بوجود آمده بود و هر گونه اپورتونیزم تسلیم شده در مقابل سیاست دنباله رو شوری را تأیید می کرد و نسبت به ایده آل سوسیالیسم واقعی بکلی بی اعتنا شده بود آری شروع کنندگان همیشه خاتمه دهندگان نهضتی نیستند اغلب افراد که با ستانه قدرت میرسند خود را فراموش میکنند . من شخصاً شاهد انواع مختلف از اینگونه افراد بودم که بدو کار باصمیمیت شروع بکار کرده است ولی پس از آنکه موقعیتی بدست آورده اند درست دچار وضعی شده اند که در اول خود از آن انتقاد میکردند .

دکتر کیا نوری از قرار معلوم از اول ایمان و عقیده با آنچه میگفت نداشت او زمانی در آلمان خود را در خدمت نازیها قرار داده بود در ضمن مسافرتی که بشوری کردند و در آنجا بخصوص روابطشان با یک شاهزاده خانم معلوم الحال محکمتر شد خود را در خدمت یک دولت بیگانه قرار داد و منزل این زن و شوهر کانون عملیات ضد ملی گردید نوشتن از همه اینها با پرنسیپ تر بود و تا روز انشعاب و یا شاید تا بعد از آن قلباً از عملیات رهبران حزب توده متنفر بود روح آزاد و هنرمند نوشتن هرگز صد درصد تسلیم این فساد و انحطاط نمیشد ولی او اراده اظهار وجود از خود نداشت خیر خواه چند روز پیش از انشعاب با من صحبت می کرد و نسبت به ایده الها و هدف اصلاح طلبان ظاهر اصد در صد وفادار بود او نوشتن را انتقاد میکرد که در مقابل روش ارتجاعی هیئت اجراییه شخصیتی از خود نشان نمیدهد خیر خواه میگفت علت تسلیم شدن نوشتن باین رهبری منحط و فاسد از لحاظ فکر جمع کردن پول است که نوشتن دچار آن شده و میگفت هم اکنون نوشتن در حدود سی هزار تومان پول در حساب بانک گذاشته است که از استثمار من و دیگر هنرمندان بدست آورده و باعموئی آنرا تقسیم کرده است خیر خواه میگفت تا این اواخر نوشتن هنر را فدای سیاست میکرد و برای اینکه از مشهد بمنوان نماینده مجلس انتخاب شود هنر را فدای سیاست کرده بود ولی حالا هم سیاست را فدای هنر کرده است غافل از اینکه خود خیر خواه در عمل هم نشان داد که او همیشه هم سیاست و هم هنر در دورا فدای پول کرده است . خیر خواه راست میگفت نوشتن امروز با نوشتن روزهای اولی که من او را شناختم خیلی فرق داشت اولین بار که من بمنزل نوشتن در خیابان قوام السلطنه رفتم خود او دیر کرده بود هنوز نیامده بود لر تا در عین حال که بچه اش را در بغل آرم میکرد میخواست تنها اطاق مسکونی خودشان را برای مدعوین آماده کند بالاخره من بچه را نگاهداری کردم تا لر تا بتواند اطاق را جمع و جور کند آنروز من زیاد در تحت تأثیر زندگی محقر و متوسط این دو هنرمند زن و شوهر قرار گرفتم و بی شک وضع زندگی نوشتن ، نوشتن و لر تا می که میتوانستند زندگی خیلی بهتر از آن داشته باشند درن تاثر فراوانی کرد و قابلیت نفوذ نوشتن را نسبت بمقاومت من برای ورود در حزب توده بیشتر ساخت

من میدیدم این چند جوان مبارز وجدی و باارزش حتی اطافی که آنجا گرد هم آیند ندارند و بالاخره صادق هدایت بدون اینکه خود هرگز عضو حزب توده شده باشد اطاق خود را در اختیار این جوانان که به «اصلاح طلبان» بقول من و خود آنها و یا «چند روشنفکر سست عنصر و چند عامل امپریالیسم» بقول رساله «نیروی سوم بسوی آینده و حزب توده» بودند قرارداد.

آری نوشین آنروز بانوشین امروز که يك حساب در بانك و يك چك بانك در بفل داشت و هوای مسافرت بیاریس در سر روز ندگی نسبتاً مرفه در تهران داشت فرق فاحشی پیدا کرده بود. اصولاً تأثیری که هنرمندان حزب توده در من باقی گذاشتند تأثیر خوبی نیست علاوه بر ناجوانمرد بهای متعدد يك هنرمند خواننده، دوروز پیش از انشعاب باحکایات مفصلي که از جنایات رهبران حزب توده و کامبخش در رشت و مازندران در سفره بمن داد و موافقت صد درصد خود را نیز اعلام کرد و در روز انشعاب حاضر شد و ۵ تومان اعانه داد با کمال پستی و ناجوانمردی بمناسبت وعده ای که خانم کامبخش و احسان طبری باو داده بودند که او را به کنسرواتوار پراك برای تحصیل خواهند فرستاد باناجوانمردانه ترین وضع ممکن امضای خود را پای چند سطری گذاشت که احسان طبری برای او نوشته بود. رفتار و کردار جلال آل احمد تلخ پهایی را که از هنرمندان حزب توده چشیده بودم بقدر لازم جبران میکند شنیدم روزیکه ، از فعالیت سیاسی منصرف شدیم آل احمد بصحرا پناه برده و چند ساعتی در آنجا گریسته بود جلال اهل اقدام و عمل است باوراجی و استدلال های دور و دراز میانه ندارد ولی موقعی که خطری در بین است و احتیاجی بوجود او حس میشود از آن هنرمندانی است که سرپست خود حاضر میشود در همین ۹ اسفند جلال بی اختیار ، دم در خانه مصدق حاضر میشود، سخنرانی میکند رفیقان حزبی و مردم را دعوت بپایداری میکند و اگر از خود گذشتگی چند رفیق حزبی نبود چاقو کشان بقای جلال را در خانه مصدق از باد آورده بودند. مراسله ای که من در روزهای انشعاب برای نوشین نوشتم سندی است از آنچه بین ما گذشته .



## اگر معادله سوسیالیسم شوروی نقصی نداشت! احتیاجی بر وشهای ناجوانردانه نبود!

### مراسله ای از خلیل ملکی بنوشین

هر چند اینهمه ناجوانردی را من از هیچکدام رهبران حزب توده انتظار نداشتم ، و توسل آنها باین روشهای ناجوانردانه نه تنها از لحاظ شخص آنان بلکه از لحاظ دستگامی که اینها در آن جاداشتند در من و امثال من تأثیری اندازه عمیق ایجاد کرد ، ولی آنچه از نوشین دیدم از جنبه شخصی خلاف انتظار بیشتری بود ، زیرا نوشین تا آخرین لحظه وحتى پس از آنکه امضای او در پای قطعنامه های کذائی بر از تهمت و افترا های غیر شرافتمندانه گذارده میشد هنوز نسبت بآنها تنفر داشت .

من حدس نمیزدم شخصی مسانند نوشین بچرم اینکه من نسبت به هدفی که خود او در تلقین آن بمن از همه بیشتر سهم بود و وفادار مانده ام ، نسبت خیانت بمن و امثال من بدهد ، وبهمین مناسبت مراسله ای را در آنروزها باو نوشتم که اینک متن آن در اینجا برای اطلاع خوانندگان درج میشود .

پس از انشعاب ، نوشین دوبار دیگر بدیدن من آمد و این دیدار بمناسبت مأموریتی بود که هیئت اجرائیه بعهده او گذارده بود که در یک موضوع مهم حزبی که از دست من ساخته بود از من کمک بگیرد ، چون شخصی که می بایست مورد مساعدت قرار گرفته و از خطری نجات یابد مورد احترام من بود ، این اقدام عملی شد . نوشین میخواست در این ملاقاتها خود را تیرمه و توجیه کند بدینی او نسبت به هیئت اجرائیه ده ها بار بدتر از سابق بود خود را نزد من مجرم حس میکرد و سعی و کوشش فراوان و کاملاً بیهوده ای برای توجیه عمل ناجوانردانه خود بعمل می آورد . روشهای ناجوانردانه حزب توده در باره انشعاب یون از حدود مسائل محلی خارج است یعنی یک نمود پابنده اجتماعی وسیع و جهانی و پرمعنی است . اگر برای کمونیستهای جهان امکان مبارزه شرافتمندانه با افرادی که آنها را منحرف می نامند وجود داشت ، بی شک دست باین روشهای ناجوانردانه نمیزدند .

من در ایامی پس از انشعاب که هنوز بمکتب شوروی ایمان داشتم و جهان را هنوز ازدو اردو گاه سوسیالیسم شوروی و امپریالیسم غربی مرکب دانسته و نیرومی غیر از آن دورا غیر ممکن می دانستم ، وبهمین جهت پس از اظهار بدینی شوروی نسبت بخودمان از فعالیت اجتماعی دست کشیدم ، در آنروزها وقتی سعی و کوشش توده ایها و شورویها را برای ساختن مردمان بی شرافت از شرافتمندترین مردم میدیدم ، پیش خود فکر میکردم این دستگام

که سعی میکنند از مؤمن کافر، و از کافران نسبت بسوسیالیسم که من آنها را خوب میشناختم مؤمن مصنوعی بسازد، بی شک نقصی دارد اولین شک و تردید نسبت به دستگاه، و نسبت بان معادله ای که سوسیالیسم شوروی برای حل مشکلات جهانی به ما عرضه میداشت از اینجای پیدا شد و بگفته کویستلر باصراحت فهمیدم که درجائی از این معادله عیبی وجود دارد.

باری مراسله آنوقت من بنوشین اشاره بقسمتی از حوادثی است که بین من و او سازمان حزب توده واقع میشده است، اینک متن مراسله :

دوست عزیز آقای نوشین ، چندساعت پس از نصف شب است که این سطور را برای شما مینویسم . خیلی دلم برای شما تنگ شده است ، ولی ملاقات بایک نفرخان و منحرف برای شما خیلی خوشایند نباید باشد . گاهی خیال میکنم شما در روی صحنه تا تر زیارت نمایم ولی نمیتوانم خود را راضی کنم . ایراد من نه برای این است که شما امضائی برای تقبیح عملی نموده اید که مسببین حقیقی آن عمل را بهتر از من میشناسید ! برای این نیست که من نمی خواهم و نمیتوانم حتی در روی صحنه شما را به بینم ! بلکه تنفر من از دیدن شما باین جهت است که در مقابل این رویه ییشر فانه و ناجوانمردانه سکوت اختیار نموده اید . . . . شما که جرأت تقبیح علنی من و غیره را داشتید ولی جرأت تقبیح این روش را که خودتان نزدیک تر از من به قبیح آن هستید ندارید اگر من فعلاً نمیتوانم این افتخار را داشته باشم که بازی هنرمندانه شما در روی صحنه تا تر به بینم دارای این افتخار هستم که بازی هنرمندانه شما در صحنه سیاست تماشا می نمایم . اگر من نمیتوانم باندازه یکنفر از هزاران نفر تماشاچی تشویقی از شما و همکاران هنرمند شما بعمل آرم در عوض یک پیشنهاد مفید دارم .

پس از ولین شما نقشی را که امروز در صحنه سیاسی بازی میکنید در صحنه تا تر هم بازی نمایید .

شخصیت سیاسی خودتان را برای مردم مجسم سازید و بی شک موفقیت بزرگی خواهید داشت . چون من «قریحه» این نوع نویسندگی را ندارم ممکن است این مشکل و حل آن را بهمه آقای طبری یاریق طبری بگذاریم که رفاقت چهارده ساله خود را مخصوصاً باخامه ای بعد کمال هنرمندی رسانده است .

در روی صحنه یک فرد اجتماعی و مبارزی را مجسم نمایید که تا دیروز علی رغم توصیه تمام دوستان خود و علی رغم عقل و منطق، هنر و قریحه خود را فدای سیاست یعنی وکیل شدن برای مجلس نموده بود ولی امروز بعکس تمام عقاید سیاسی و اجتماعی خود را بنام معنی کلمه فدای قریحه و هنر یعنی فدای نتیجه حاصل از هنر یعنی «پول» نموده است .

همان پولی که شما هنرمندانه بارها آن را در صحنه معرفی

نموده اید که با آن پول میتوان وجدان اخلاقی ترین مردم را خرید  
با پول میتوان شجاعت اخلاقی انسان را خرید. البته تصدیق خواهید فرمود  
که این نوع خریداری لازم نیست همیشه مستقیم باشد غیر مستقیم هم از لحاظ اخلاقی  
همان اثر و نتیجه را دارد.

اگر یک فرد مبارز هنرمندی برای رواج بازار تیر-مارت  
هنرمندانۀ خود و یا از ترس کسادی بازار خود اجازه دهد که  
بنام او با سوء استفاده ضمنی از نام و شخصیت او قبیح ترین  
مردم شریفترین افراد را خیانتکار و منحرف و عامل امپریالیسم  
و همردیف تروتسکی و غیره جلوه دهند و اوساکت و آرام بنشینند  
که اسم او نیز بعنوان عضو هیئت اجرائیه در این اتهامات بنام  
اکثریت تام و تمام مورد سوء استفاده قرار بگیرد اسم این را چه  
می توان گذارد \*

آری دوست عزیز... نشان دادن شخصیت یک همچو فرد «بی شخصیتی»  
در صحنه، امروز بیشتر از هر روز برای جامعه ایران مفید و مؤثر است. من خوب متوجه  
این بی شخصیتی باشخصیت ترین افراد این جامعه روشنفکران ایران هستم و لزوم  
مبارزه با این بی شخصیتی را بخوبی درک مینمایم شما این مبارزه را در صحنه شروع  
نمائید و از خودتان نیز شروع نمائید.

اگر من جرأت صراحت لهجه گستاخانه را پیدا کرده ام البته تمجب نخواهید  
نمود. شما که لااقل در روی صحنه «حادثه جو» را بازی نموده اید متوجه هستید  
که من امروز با حادثه ای روبرو شده ام که هر نوع صراحت لهجه گستاخانه را توجیه  
مینماید. شما خوب متوجه هستید در این بیس سیاسی که امروز در نهضت توده  
ایران بقلم آقای طبری نوشته میشود و بکارگردانی ایشان و شرکت دکتر بزدی ها  
و دکتر کشاورزها و نامی ها و عمه مظفر فیروزها و شوهر او و مناسفانه شرکت  
خود شما بازی میشود نقش خیانتکار بمن و سایر افراد شرافتمند تحمیل شده است.  
خوب متوجه هستید که در این بازی تراژیک و کومیک نقش لنین و استالین  
و غیره را دکتر بزدی و دکتر کشاورز و عمه مظفر فیروز و شوهرش بازی کرده و  
نقش خیانتکاران رامن و خامه ای و دیگران بازی مینمایند!

دوست عزیزم آقای نوشین! گویا فراموش نموده اید این انحراف خیانتکارانه  
که بمن نسبت داده میشود تاریخش بعکس آنچه ادعا شده از موقع انتشار کتاب  
«چه باید کرد؟» نمیباشد. خیلی زودتر از آن شروع شده البته فراموش نکرده اید  
و اگر اشتغالات کسبی باعث فراموشی شده باشد با کمی تامل تصدیق خواهید نمود که  
طبری و قاسمی و کیانوزی و شما بودید که این فکر امروز را

که من تعقیب هینمایم در هن تزریق نمودید گویا فراموش نکرده باشید  
که من پس از شناختن افراد «اپورتونیست» در گوشۀ خانه خود منزوی شده بودم.  
وقتی شما از طبری تعریف و تمجید و مرا تشویق به تبعیت از فکر خودتان نمودید من  
ضعفها و خودخواهی های او را که در زندان دیده بودم برای شما تعریف میکردم

شما خوب میدانید که فکر امروزی من عیناً همان فکر مشترکی است که من و شما و طبری و قاسمی و کیانوری آنروز تعقیب مینمودیم و گویا آنها من و خامه‌ای از آن عده، امروز نسبت بآن افکار شریف و عالی و فادار مانده‌ایم و طبری و قاسمی و شوهر مریم همه مظفر فیروز درست در عکس آن جهت حرکت مینمایند و شما هم نقش «لش» را بازی مینمایید.

اگر کسب و تجارت شما را خیلی فراموش کار نموده باشد حتماً فراموش ننموده‌اید که علاوه بر اشخاص نامبرده یک شخص ساکت و آرام نیز در اغلب جلسات ما حضور داشت شخصی که نطق خوبی نیست ولی متفکر و قضاوت کننده خوبی است و من و شما هر دو نسبت به او احترام و ارزش قائل هستیم. آری! این سطور را برای صادق هدایت بخوانید او فراموش کاری شما را چیران خواهد نمود! من پس از نوشتن این مراسله حس میکنم که تمام نفرت من از شما تبدیل به محبت و صمیمیت همیشگی گردیده و حس میکنم که در یکی از شب‌های هفته می‌توانم شما را در روی صحنه به بینم و مانند هفته گذشته سعی میکنم در صف اول نشسته و از نزدیک بروی شما تماشا نمایم. من بدون شرمساری و با وجدان راحت بروی شما نگاه خواهم کرد زیرا با نوشتن این سطور دیگر هیچ اثری از نفرت و تحقیر در فکر من باقی نمانده و ارزش و احترام همیشگی خود را نسبت به شما باز یافته‌ام. من در عالم دوستی موظف بودم به تکلیف خود عمل کنم و افکار خود را در باره شما بخود شما بنویسم تا بتوانم استراحت نمایم.

دوست صمیمی شما - خاوهل ملکئی

## مسئولیت انشعاب مربوط به خلیل ملکی نیست ولی او با افتخار این مسئولیت را قبول می‌کند یک مراسم از جوهری به ملکی که سر اعترافات منحرفین در سیستم شوروی را تاحدی روشن می‌کند

حزب توده در کلیه نشریات و از جمله در نشریه اخیر «نیروی سوم بسوی آینده» و حزب توده سعی کرده است که انشعاب از حزب توده را یک عمل مستقیم مربوط به شخص اینجانب جلوه دهد و از شخص من یک هیولای مہیبی درست کند، در صورتی که انشعاب از حزب توده نطفه اش پیش از ورود من به حزب توده توسط اشخاصی که عده از آنها خود فعلاً در رأس آن حزب باقی مانده اند بوجود آمده است.

انشعاب از حزب توده یکی از مظاهر نا رضایتی افکار عمومی حزب و کادر حزبی بود، با انشعاب کلیه آن نا رضایتی‌ها از بین نرفت عده زیادی که آن وقت در حزب باقی ماندند ایرادشان بانشعاییها این بود که آنها زود دست بکار شدند و با ایرادشان این بود که نمی‌بایست از حزب انشعاب کرد بلکه می‌بایست در آنجا ماند و حزب را اصلاح کرد ولی این سعی و کوشش را انشعاییها از مدتها پیش بعمل آورده و در ضمن عمل متقاعد شده بودند که اصلاح حزب توده از راه دمکراتیک غیر ممکن است. آنها تیکه خرابی‌ها را ناشی از رهبران حزب میدانستند سعی و کوشش برای اصلاح حزب را مفید و مؤثر تشخیص میدادند، ولی بخصوص من که با وضع حزب بهتر آشنائی داشتم میدانستم که علت عده خرابی‌ها از سیاستمداران شوروی ناشی بوده و در حقیقت نواقص و معایب حزب توده مستقیماً ناشی از سیاست شوروی در ایران است. معذالک چون اینجانب هنوز سیستم شوروی مؤمن بودم نمی‌توانستم اقدامی بر علیه شوروی بعمل آورم و به همین مناسبت مخالفت من درباره رهبران حزب توده بود، و در مقابل بدبینی من نسبت بشوروی بیشتر از سایر انشعاییون بود معذالک این کمتر از دیگران بدبینی هرگز در آن زمان بحد مخالفت نمی‌رسید.

فکر انشعاب از حزب توده ابتدا از من ناشی بود، هر چند این کار را من افتخاری میدانم، و حاضر من تمام مسئولیت این انشعاب را اخلاقاً بعهده بگیرم ولی معذالک این فکر ناشی از اکثریت کمیته ایالتی شهرستان تهران بود که در آن روزها تنها تشکیلات منظم حزب توده در تمام ایران بودند.

من پس از قضایای آذربایجان سعی و کوشش خود را برای

اصلاح حزب بعمل آورده بودم ولی بالاخره مایوس شده و از هیئت اجراییه و تمام مسئولیت‌ها کناره‌گیری کرده و خیال داشته‌ام فقط عضو ساده حزب باقی بمانم و یک روز نامه مستقل در کنار حزب بوجود آورم. بعدها اکثریت کمیته ایالتی شهرستان تهران بودند که باضافه چند نفر مرا و ادار به همکاری کرده و امکان یک فعالیت موازی با حزب توده ولی مستقل از آن حزب را در من تلقین کردند.

جواهری یکی از افراد کمیته ایالتی تهران بود که بعدها مجدداً بحزب بازگشت و درمراسله خود مطالبی مربوط باین مسئله را به کمیته مرکزی خبر داده ولی کمیته مرکزی مانند سایر احزاب کمونیست و پادستگانهایی تواناتر شخصی را لازم دارد که قربانی کند و تمام گناهان و نارضایتی‌ها را عوض اینکه ناشی از توده مردم تلقی کند؛ از آن شخص به بیند. همانطور که در سیستم فاشیسم یهودیها منشاء تمام خرابی‌ها و عدم موفقیت‌ها بودند؛ در رژیم کمونیسم نیز «منجرین» همان نقش را بازی می‌کنند!

در ذیل این مقاله مراسله‌ای از آقای جواهری که به حزب توده بازگشته درج میشود. این مراسله در عین حال که بعضی از حقائق را روشن می‌سازد یک حقیقت خیلی بارزتری را نیز روشن می‌نماید که در خود مراسله منعکس نیست.

باین معنی که آقای جواهری در این مراسله نسبت باینجانب و تمام رهبران انشعاب که از جمله خودش نیز میباشد، اظهار خوشبینی میکند. ولی پس از ورود بحزب توده و پس از آنکه دو ماه در تحت تأثیر مکانیسم حزب توده قرار میگیرد، امضای جواهری در پای تصمیمات کنگره دوم حزب توده که خلاصه تمام تهمت‌ها و افتراهای

ناجوانمردانه است، قرار داده میشود، و این عمل نشان میدهد که حزب توده مانند سایر احزاب کمینفرمی چگونه از شرافتمندترین فرد باسانی شخص ناجوانمردی می‌سازد. اگر آقای جواهری در ضمن بازگشت بحزب توده اسنادی دیده باشد که مستلزم آن امضا باشد، ما حاضریم مراسله و یاسند و یا هر شرحی را که ایشان بنویسند در اینجا عیناً درج کنیم، و اگر ما این کار را نکرده‌ایم، ممکن است ایشان علت این دو عمل متناقض را که از طرفی ما را معصوم و باحسن نیت ولی پس از دو ماه خیانتکار و عامل امپریالیسم معرفی کردند، در روزنامه بسوی آینده با هر روزنامه دیگر منتشر سازند، و در صورتیکه این کار را نکرده‌ایم ما استنتاج خواهیم کرد که ایشان از عمل دوم خود پشیمان هستند.

در هر حال این عمل جواهری در عین حال نشان میدهد که منجرین احزاب کمونیست چگونه آن اعترافات کذابی را بر علیه خود و همکارانشان عدلی می‌سازند زیرا امضایی که جواهری در پای تصمیمات کذابی کنگره کذابی حزب توده قرار داد، غیر از اعتراف بخیانت خود و ضمناً رفقایش نبود. همچنین مراجعت او بحزب توده‌ای که درباره انشعایون قضاوت و عمل ناجوانمردانه، متناقض با قضاوت اولیه جواهری دارد، غیر از عملی شبیه اعترافات مذکور چیزی نمیشود.

اینک عین یکی از دو مراسله جواهری به خلیل ملکی:

«دوست محترم آقای خلیل ملکی. این نامه وقتی بشما میرسد که

من درخواست بازگشت خودم را بعزب توده ایران همراه رونوشت نامه حاضر بکمیته مرکزی تقدیم داشتم. دلیل این عمل من یعنی نوشتن نامه بشما درحین تقاضای بازگشت بعزب، اینستکه در جریان انصراف از اشعاب و بعد از آن تا تاریخ ۸ تیرماه که من در تهران بودم در برابر حملات اشتباهی که نسبت بشخص شماست استقامتی بی مانند در شما مشاهده نموده و دیدم که بهیچوجه از وظیفه ای که بریک آزادیخواه مترتب است عدول نموده اید. **اولاً باید همه بدانند که دخالت و مسئولیت شما در امر اشعاب بسیار کمتر از کسی مانند من بوده است.** نائیب این مسئله باید به صورت سر باقی نماند که شماییش از سایرین جوانان را بعصبانی نشدن و نسبت بدموکراسی جهانی خوشبین تر ماندن تشویق نموده و مخصوصاً با آنکه مستقیماً اغلب اوقات از روی اشتباه مقرون با احساسات طرف حمله قرار میگیرفتید هیچگاه از تعدیل احساسات افراد عصبانی خودداری و کوشش نمیکردید دعوت جوانان بانعلال، جلو گیری از نویسنندگان عصبانی از قلمبردازی - یادآوری جهت نهانی و سمت حقیقی بطور دائم - دعوت بتحمل وصیر - ابراز نفرت بدشمنان حزب توده ایران - احترام شخصیت ها - کسنازه گیری از کسانیکه رهبران جوان و کهنسال حزب توده را ناجوانمردانه متهم میساخته اند جلو گیری از هر جریانی بعد از صدور اعلامیه انعزال - زدن دست رد بسینه تمام ناراضیان حزبی که میخواستند رفقای شما را بغیال خود وارد معرکه بفضد حزب خودمان بنمایند. اینها همه ای از کارهای مدت یاد شده بود. هیچ فراموش نمیکنم که باچه کوششی شما کسانیرا که بانسانهای ادیبانه میخواستند درباره جرائد بر رهبران حزبی حملاتی نمایند و باحملاتی نمودند ملامت نموده و جداً بطرفداران آنها ابراز کسالت نمودید و مخصوصاً اعلام داشتید که عمل آن هانا جوانمردانه بوده است: همچنین بغضات دارم که شما نویسنده یک مقاله سیاسی را تهدید بتکذیب مندرجات نموده و مخصوصاً او را وادار نمودید که از نوشتن مطالبی که اضافه بر دروغ بودن تحریک آمیز نیز بوده و تهمت هائی ناروا نسبت بکمیته مرکزی سابق روا میداشت صرف نظر نماید. آقای ملکلی من این مطالب را برای شما نمینویسم من میخواهم دستگاه رهبری حزب ما بدانند که اگر تصمیم بازگشت خود را بشما اطلاع میدهم برای اینستکه شمارا معناً و باطناً در سخت ترین شرایط نسبت بعزب توده ایران ودموکراسی جهانی شدیداً علاقتند یافته ام. البته تصمیم شما دائر بکناره گیری از حزب از لحاظ ساختمان عصبی و مزاجی نباید همیشه محفوظ و محترم بماند ولی مع الوصف گمان ندارم که انجام این امر لزومی داشته باشد به اینکه عمداً بیائیم از شما هیولائی موحش بسازیم.

آقای ملکلی علت تقاضای بازگشت من بعزب توده خودمان اینستکه بتجربه ای که نموده ام در خارج از این حزب انجام عمل آزادیخواهانه برای شخص من مقدور نیست. بمن ثابت شده است که هر عمل ابتکاری در خارج از این حزب حتی باحسن نیتی نظیر حسن نیت من و دیگران یا بضرر حزب و آزادی تمام میشود. یا بضرر مبتکران. آقای ملکلی من میل دارم و گماندارم شما هم میل دارید راهیرا که پیهموده ام برای سایرین امکان پذیر باشد مع الوصف یکبار دیگر اعلام میکنم که بی هیچ تشویق فردی و شخصی و حتی با ایمان به اینکه در صورت راه یافتن بعزب خودمان مانند یکبار یا در آنجا پذیرفته خواهم شد.

خواستار سعادت شما - جواهری ۱۴۰۵۲۷

## هر کس تاهیهجده سالگی توده ای نمیشد ارزش نداشت، هر کس پس از ۱۸ سالگی توده ای دانسته و فهمیده باشد خیانتکار است

پیش از بایان دادن باین فصل باید باین نکته اشاره کنم که رسم شده است توده ایها و منافقین و خیانتکاران نسبت به نهضت ملی، بعضی از نوشته های مرا در روزنامه های رهبر و غیره میخواهند بعنوان سندی بر علیه من و تناقض گوئی من بکار ببرند. جای بسی تعجب است که توده ایهای چشم بسته و زبان بسته نمیتوانند، و یا نمیخواهند درک کنند که مسئولیت مقالات اساسی من در ج در یک روزنامه ارگان حزب آنهم حزبی مانند توده که کوچکترین آزادی برای افراد حزب قائل نیست، بیشتر از اینکه متوجه فردی باشد متوجه حزب و رری آنست. اگر این مقالات که در آخر رساله «نیروی سوم بسوی آینده و جزا» وده» بآن اشاره شده، مورد تأیید و تصدیق حزب و هیئت تحریریه نبوده، چرا ماهها و سالها گذشته و هیچگونه ایرادی بآنها وارد نکرده اند؛ فقط پس از آنکه ملکی از ادامه همکاری بآنها سرباز زده، و ماندن در آن حزب را پس از آن تجربیات تلخ تنگ دانسته، شروع بانتقاد از آن مقالات کرده اند؛

آقایان توده ایهای امروز فراموش کرده اند که همکاری حزب توده بامتفقین آنروز یعنی با آمریکا و انگلستان که از طرف شوروی «دول شریفه آزادی» لقب یافته بودند، صریح و واضح بود، و همکاری نزدیک با انگلستان مانند امروز در زیر پرده نبود. صرف نظر از اینکه اینجانب در مقالات مربوط ب شرکت سابق نفت برای اولین بار، صحیح ترین تجزیه و تحلیل را مطابق اصول سوسیالیستی انجام داده و خیلی منطقی تر و علمی تر از دیگران پرده از روی عملیات شرکت سابق برداشته ام، اگر معذک مطابق خط مشی حزب توده با اصطلاح آوانسهای هم ب شرکت سابق داده شده این بعنوان پیروی از اصول آنروز حزب توده بوده است. اینجانب بین رهبران توده از همه صریحتر مخالفت با تسلیم شدن بلا شرط در مقابل متفقین دولت شوروی و خود شوروی بودم.

هیئت تحریریه و اغایبی از کادر آنوقت حزب توده میدانند که جلوانتقاداتی را که من درباره نیروی متفقین و عملیات آنها در ایران می نوشتم، هیئت تحریریه روزنامه و کمیته مرکزی می گرفت. مقاله ای را که من تحت عنوان «صدای انگلستان از رادیو تهران» نوشته و انتقادی از برنامه انگلستان در رادیو تهران کرده بودم، سروصدائی در حزب بلند کرد و کمیته مرکزی بالاخره اجازه انتشار آنرا نداد. من در سلسله مقالاتی که پس از مسافرت بنواحی نفت خیز در روزنامه ارگان



عزب توده نوشتنم اعلام کردم آنطوریکه میگویند شرکت نفت دولتی در داخل دولت ایران نیست، بلکه دولت ایران دولت دست نشانده‌ای در داخل دولت یاسلطه و اقتدار شرکت نفت می باشد. اگر من مجبور بودم مطابق خط مشی حزبی منافع قانونی شرکت را در حدود پیمانها و قوانین محفوظ بدانم این فکر بمناسبت تابع بودن از روشی بود که مثلاً حزب توده را وادار کرده بود که در نواحی نفت خیز رسماً حزب توده تشکیل ندهد و همانطور که در آذربایجان فقط اکتفا به تشکیل شورای متحده شده بود در جنوب هم فقط شورای متحده را تشکیل دهد و اعضاء شورای متحده در صورتیکه تظاهراً حزبی بودن میکردند مورد مؤاخذه قرار دهد.

پيروان چشم و گوش بسته حزب توده چرا این حقایق روشن را برای حزبی ایراد نمیگیرند، ولی تبعیت از این خط مشی را برای من ایراد میکنند. **وانگهی**

**اگر من این خط مشی را می پسندیدم که در حزب توده میماندم** و کناره گیری نمی کردم چرا این آقایان که بمن ایراد می گیرند، آقای احسان طبری که تقسیم منابع نفتی ایران را بین سه دولت بزرگ شوروی و آمریکا و انگلیس از روی صلح جوئی و مسالمت آمیزی پیشنهاد کرده است مورد انتقاد ننیدانند!

در جواب دیگر مخالفین و منافقین که نوشته های مرا در روزنامه های حزب توده برخ میکشند باید بگویم. اولاً این ایراد را آنها نمی باید بکنند که مانند دکتر بقائی عضو مخفی حزب توده بگویند که مدبر يك مامه كينفرميسن كنواني نبوده اند، و ورودشان به حزب دمکرات جناب اشرف با توصیة حزب توده نبوده است و علاوه بر این مانند دکتر بقائی در تمام احزاب و جمعیت ها وارد نشده اند و حتی در جبهة ملی و نهضت ملی هم وارد نشده اند، مگر اینکه از آن منحرف شوند، در جواب این آقایانیکه خود را مفتخر میدانند که از اول مخالف حزب توده بوده اند و عضویت من و امثال مراد در حزب توده ننگ میدانند عرض میکنم، من از عضویت آنوقت خود در حزب توده و از کناره گیری خود از آن حزب و همچنین از ادامه دادن افکار سوسیالیستی و چپ که در حزب توده داشتم، نهایت افتخار را دارم. **تنها فرق آنروز و امروز من و امثال من در اینست که آنروزها شوروی را مانند میله و نیزه از حمتکش جهان و ده ها هزار دانشمند و هنرمند جهان مصداق سوسیالیسم میدانستیم و مانند تمام آزاد مردان جهان آمال و آرزوهای مترقی بشر را در آن سرزمین تحقق یافته میدانستیم**

یکی از پیران روشن ضمیر ایران گفته است اگر فرزندان من تا سن ۱۸ سالگی توده ای نشوند من آنها را از فرزندی خود خلع میکنم و اگر پس از ۱۸ سالگی باز هم توده ای بمانند باز هم از فرزندی خود خلع میکنم ولی خوشبختانه امروز ما مکتبی را بوجود آورده ایم، که حتی پیش از ۱۸ سالگی هم جوانان لزوم و اجباری برای عضویت در حزب توده ندارند و بهمین مناسبت در کلاسهای اول دانشکده ها دیگر توده ایها نفوذی را که در سالهای آخر دارند، ندارند و تدریجاً نفوذ آنها از بین نسل جوان و غیر جوان برمی افتد

از جمله افسانه های دروغ و بی پایه که در این رساله «نیروی سوم بسوی آینده و حرب توده» غالب زده شده اینست که «ملکی در برابر کسانیکه از بند و بست های

نهانی او اطلاع نداشتند مدعی بود که می‌خواهد «جریان مستقلی» بوجود آورد تا انگلیس‌ها ناچار شوند بآن تسلیم شوند» صفحه ۵ «نیروی سوم» بسوی آینده  
این دروغ شاخدار هم از آن تهمت‌هایی است که می‌گویند و تکرار می‌کنند، و بزور تکرار کردن می‌خواهند در عقول و نفوس ساده‌آنها منقوش سازند. صحیح است که ما می‌خواستیم «جریان مستقل» بوجود آوریم ولی هدفمان هرگز این نبود که انگلستان بآن نزدیک شود بالعکس امیدواری انشعابیون این بود که شوروی پس از دیدن اینکه مبارزه ما با انگلستان و امریکا با همان شدت ادامه دارد، بآن نزدیک شود. ولی باید بگویم که من بمناسبت اینکه آشنائی بیشتری سیاست شوروی داشتم، کمتر سایر انشعابیون باین تصور واهی دل‌بند بودم، ولی در هر حال گرچه کمتر از دیگران ولی باین مرض دچار بودم، وقتی مخالفت صریح رادومسکو را با جمعیت سوسیالیست توده دیدیم چون هنوز تصور نمی‌کردیم که بتوان کاملاً مستقل از شوروی نهضت کارگری را ادامه داد اذخالت در سیاست منصرف شدیم ولی فرصت کافی برای فکر کردن پیدا کردیم.

آزمایش‌های برارزشی که در چکسلواکی و مخصوصاً در یوگسلاوی و پس از آن به شکل دیگر در تمام احزاب کمونیست بالکان و کشورهای غربی بوجود آمد، معلوم شده که آنچه بنام انشعاب از حزب توده در ایران معروف است، یک فنومن بین‌المللی و اساس و پایه آن انحراف شوروی از اصول سوسیالیسم است. آزمایش تاریخ نشان داد آنچه دیروز در ایران پیش آمده بود، فردا در یوگسلاوی پیش آمده پس فردا در تمام کشورهای بالکان و جهان پیش خواهد آمد. تمام اخبار و اطلاعات واسطه از کشورهای دست‌نشانده شوروی و تمام تیپرات و تحولات احزاب کمونیست ایتالیا و فرانسه و غیره نشان می‌دهد درسی که ما رو در ترازد دیگران از تاریخ گرفتیم یک ضرورت اجتناب ناپذیر است.

## فصل سوم - «افسانه نیروی سوم» آیا در رساله‌های اخیر «واقعۀ‌ای» غیر از آنچه حزب توده و هیئت حاکمه می‌خوانستند بوجود نیامده است؟

عده‌ای از توده‌ایها، بطلبی که من در مقدمهٔ این سلسله مقالات نوشته‌ام ایراد کرده‌اند من در آنجا نوشته‌ام که بمناسبت اشتغالات اجتماعی و سیاسی روزانه دسترسی با اسناد و مدارک ندارم، و همین نکته شاید باعث شود که این سلسله مقالات اصالت بیشتری داشته باشد. آنها گفته‌اند که بعقیدهٔ خلیل ملکی فقدان اسناد و مدارک اصالت بیشتری بنوشته‌ها میدهد آری اگر توسط اسناد و مدارک رسمی و نوشته شده در قرون پیش بنظر شما اصالت بیشتری دارد بنظر من واقعیات زندگی سند و مدرک زنده تری در مقابل اسناد و مدارک رسمی و کتبی است.

«رسالهٔ نیروی سوم حزب توده و بسوی آینده» نیروی سوم را افسانه‌ای بیش ندانسته است و برای اثبات افسانه بودن نیروی سوم در ایران فقط چند صفحه تحریفات در نوشته‌های من بعمل آورده، ولی خیلی مفصل‌تر بتاریخ قرن نوزده و اوائل قرن بیست مراجعه کرده و توجیهی بوقایع زنده سالیان اخیر نکرده است من بالعکس عرض اینکۀ از هندلس و یا سایر افرادی که خودشان و شاید افکارشان در زیر خاک پنهان هستند بحث بمیان آرم ما بل هشتم در درجهٔ اول خوانندگان این سطور خود را از تحت تأثیر تبلیغاتی که بدرجهٔ کمال رشد و تکامل خود رسیده و سیاه‌را سفید و سفید را سیاه جلوه میدهند خارج سازند و زمانی خود را از تئوریهای گوناگون نیز فارغ ساخته و به واقعیات دنیای خارج با اسناد و مدارک زنده و وقایعی که ما خود در معرض آن وقایع و حوادث بوده‌ایم و هستیم توجه کنند تا بتوانند اولاً خود را از تحت تأثیر تبلیغات گمراه کننده که بعد کمال هنر مندی رسیده است خلاص سازند؛ و ثانیاً با توجه بواقعیات زندگی تئوری‌های اجتماعی را بهتر درک کنند.

آزمایشهای فیزیکی و شیمیایی و با سایر آزمایش‌های علمی همان اهمیت را برای تئوری‌های علمی دارند که وقایع و حوادث اجتماعی برای علم تاریخ و جامعه‌شناسی دارند ما بین حوادث و وقایع تاریخی آنچه ما شخصاً در معرض آنها قرار گرفته‌ایم برای ما واقعی‌تر از هر واقعی می‌باشد البته توجه بوقایع حاضر لازم است ولی کافی نیست، وقایع و حوادث معاصر را باید در ارتباط خود با گذشته مورد بحث و دقت قرار دهیم. البته ما وقایع و حوادث را مطابق تئوریهای اجتماعی که داریم توضیح و تشریح و یا تجزیه و تحلیل می‌کنیم، ولی از لحاظ روش تحقیق و تتبع علمی نباید فراموش کرد که ملاک تشخیص صحیح از سقیم عبارت از وقایع و حوادث و یا عبارات دیگر

آزمایشهای تاریخی است. اگر وقایع و حوادث تاریخی، با فرضیه‌های اجتماعی، تطابق پیدا نکرد و در حقیقت در ضمن عمل این آزمایشهای اجتماعی فرضیه‌ها را تصدیق و تأیید نکرده باید در قسمت تئوریها شك و تردید بخود راه دهیم، نه این-که حوادث سرسخت و غیر قابل انکار راه، انکار ورد کنیم.

### ملاك و معيار صحت و سقم فرضیه‌های اجتماعی و هر فرضیه

علمی، تطابق آن با واقعیات است نه بالعکس. مسلماً اگر اسناد و مدارك رسمی و کتبی یا اگر فرضیه‌های اجتماعی و کلی ما منافی با وجود نیروی سوم بود، ولی از طرف دیگر دردنیای واقعیت، دردنیایی که در خارج از ذهن ما و مستقل از فکر و ذهن ما، مستقل از بود و نبود ما وجود دارد،

دیدیم و شنیدیم و عمل کردیم که نیروی سومی مستقل از حزب توده و هیئت حاکمه وجود دارد، با توسل به تئوریها و کلیات نمیتوان وجود آنرا انکار کرد، این روش علمی نیست، بلکه باید وجود آنرا که هست بعنوان موجود سرسخت غیر قابل انکار قبول کنیم و بعد سعی کنیم که اولاً وجود آنرا با تئوریهای موجود تطبیق دهیم ثانیاً اگر تناقض شدید بین این واقعیت و تئوری وجود داشت، بی شك جایی از تئوری ما معیوب است. یا باید آنرا اصلاح کرد، و یا اگر با تصحیح تئوری توضیح واقعیات و حوادث امکان پذیر نبود يك تئوری نوین برای توضیح علمی واقعیات موجود وجود آورد. حالا توجه خوانندگان را بحوادث و وقایعی که خود شاهد و ناظر آن بوده‌اند و آنها را در جسم و جان خود، در رك و پوست خود عس و لمس کرده‌اند جلب میکنیم

### آیا واقعاً نیروی سوم افسانه‌ای بیش نیست؟

آیا در این سالهای اخیر «واقعهای» غیر از آنچه هیئت حاکمه از طرفی و حزب توده از طرف دیگر میخواست بوجود آید «واقع» نشده است؟

از زمانیکه موضوع استیفای حقوق ملی ما از شرکت سابق نفت شروع شده بود بشکل شعار ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور درآمده بالاخره خلع ید انجام گرفت، و با اخراج کارشناسان انگلیسی و برچیدن بساط کنسولگریهای سفارت انگلیس خاتمه یافت، امری، واقعه‌ای غیر از آنچه مطلوب هیئت حاکمه از طرفی و حزب توده از طرف دیگر باشد انجام نگرفته است؟

آیا این واقعه با نیروی حزب توده واقع شده و یا عاير غم آن و علیرغم کارشکنی‌های آن انجام یافته است؟ آیا نهضت ملی ایران افسانه‌ای بیش نیست؟ و با اینطور است که حزب توده ابداع کننده نهضت ملی و ملی شدن صنعت نفت سراسر کشور است؟ اگر اینطور نیست آن قدرت یا نیرویی که بزرگترین پایگاه استعماری بریتانیا را از ایران بیرون رانده چیست و کیست و کدام است؟ آیا آنطوریکه توده‌ایها روزی و مناقین روز دیگر ادعا کرده‌اند، واقعاً این نیروی امریکاست که از مصدق پشتیبانی کرده و استعمارگران انگلیسی را از ایران بیرون رانده و بیا يك نیروی توده‌ای بورك در سراسر ایران وجود دارد که مستقل از طرز تفکر حزب توده و مستقل از طرز

فکر هیئت حاکمه هدفی را دنبال کرده است؟ روزی بنام جبهه ملی و امروز بنام نهضت ملی حادثه ای را بوجود آورده است که آثار و علائم آن از سرحدات ایران تجاوز کرده و خاورمیانه و بالاخره جهان را، در تحت تأثیر خود قرار داده است؟

آری ما برای خواننده، برای خواننده ملی و پانوده ای و پانامافوق و غیره، اسناد و مدارکی از کتب و رسالات علمی و رسمی در این قسمت ذکر نمیکنیم، مامتوسل بشواید زنده می شویم، که در فکر هر خواننده از وقایع و حوادث منعکس شده است. از آنها می خواهیم که خود به تجربیات روزانه سالیان اخیر خود رجوع کنند، مشاهدات و معلومات عینی خود را ملاک درک حقیقت قرار دهند، مادر این رساله در جواب رساله حزب توده بیشتر از آنچه بگفته های آنها جواب دهیم، باید با آنچه آنها نگفته اند توجه کنیم. معذالک ما خود در این مورد زیاد معطل نخواهیم کرد، زیرا آنچه را که توده ایها نگفته اند، و مورد استناد ماست درست همانهاست، و قایمی است که هر خواننده خود در جریان آنها وارد است. ما میل نداریم آنها را تکرار کنیم ولی میل داریم خوانندگان که بسا اعضاء حزب توده بحث میکنند، توده ایهایی که از رهبران خود از رفقای خود سئوالاتی میکنند، باین وقایع بیشتر از همه توجه کنند.

از رهبران حزب توده بپرسند شما که در درونی سوم، اینهمه عبارت بردازی میکنید، چرا مسئله ملی شدن نفت و مبارزه ضد استعماری ایران را در آن رساله فراموش کرده اید و اقل فصلی بآن اختصاص نداده اید؟ چرا روش جبهه ملی و نهضت ملی و روش هیئت حاکمه و روش و شمارهای متلون خودتان را مورد بحث و قضاوت قرار نمیدهید؟ اگر شما میل ندارید جواب این سئوالات را بدهید، ما با صراحت و سادگی آنرا برای فریب خوردگانی که چشمان آنها در حال باز شدن است میدهیم!

علت اینکه شما بالاخره در صدد جواب دادن به نیروی سوم برآمدید، برای اینست که افراد شما متزلزل شده اند، از شمار اجمع بر روشهای غیرموجهتان توضیحات میخواهند از شمارهای متناقض شما سردر نمیآورند، شما برای روحیه بخشیدن باین تزلزلی که در صفوفتان پیدا شده، از طرفی مجبورید بآنها جواب دهید، و از طرف دیگر نمیتوانید آنچه توجیه نشدنی است بزور عبارت بردازی توجیه کنید. یعنی توجیه شمار اباور نمیکنند، بلکه این توجیه ها آنها را متزلزل تر ساخته، و ایمان و عقیده آنها را به نیروی ملت به نهضتی که از توده ملت ایران سرچشمه و الهام گرفته است بیشتر میکند. اینست که از لحاظ تبلیغاتی شما مجبورید که نقاط ضعف خود را ندیده بگیرید و از اسناد و مدارکی که مارکس و لنین و ستالین کبیر و غیره گفته اند شاهد بیاورید. میدان بحث را از ایران بجاهای دور دست، بجاهایی که مردم ایران معلومات کافی درباره آنها ندارند بکشانید، تا بتوانید از این ستون تا آن ستون مهلت و فرجی بدست آرید.

خواننده ای که جوای حقیقتی! بدون کمک ما چند سلسله از حقایق چند سال اخیر ایران را در نظر آر، اولاً وضع هیئت حاکمه ایران را نسبت بمسئله نفت و مبارزه ضد استعماری، ثانیاً شمارهای رنگارنگ حزب توده را راجع به نفت، که چگونه عدم امکان مبارزه ضد استعماری را اعلام میشد و چگونه جبهه ملی و اینکه ملی شدن نفت

فورمول خود انگلیس هاست تبلیغ میشد و سایر شمارهای ضد و نقیض را در نظر آر، که چگونه در دنبال نهضت ملی ایران راه رفته و در زیر فشار حوادث و کارهای انجام یافته مجبور شده اند شمار نهضت ملی را بالاخره پذیرفته و شمارهایی را که مورد نفرت و دشمنی آنها بوده از آن خود و پیروزی خود جلوه دهند، شما خوانندگان حقیقت جوی بیاد بیارید که در دوره اول مبارزه چگونه میخواستند جبهه و نهضت ملی را بدست رزم آراها خرد کرده و از بین ببرند، و بعدها آنرا تضعیف کنند، و چگونه بالاخره مجبور شدند با همان عواملی که وجود آنرا انکار میکردند و یا آنهارا عامل امپریالیسم میدانستند، با آنها تقاضای ائتلاف کنند که بلکه بتوانند آنرا از داخل منفجر سازند، ثالثاً در نظر بیارید که غیر از این دو نیروی مشخص و معلوم که گاهی مخالف هم و زمانی به موازات هم، حرکت میکردند، چگونه جبهه ملی و بالاخره نهضت وسیع ملی با بر نامه روشن و مشخص خود بدون نوسان قدم بقدم و واقع بینانه به هدف خود نزدیک شده و پیروزی بس از پیروزی بدست آورده است.

آیا یکی از این سه نیرو، یعنی موجودیت یکی از آنها را می توان انکار کرد؟ ما در این مقاله با خوبی و بدی و یا با ارزش و بیایی ارزشی آنها کاری نداریم، ما با هر بران نهضت ملی کاری نداریم، ما از اساس و پایه توده ای نهضت بحث میکنیم. در این کشور میلیونها مردم وجود دارند که میخواهند سیاست کهنه کار استعمار غربی از کشور آنها رخت بر بندند، ولی این میلیونها مردم همانطور که از کلیه دول استعماری غرب از امریکا تا فرانسه و هلند و غیره متنفر اند، نمیخواهند آلت دست سیاست شوروی گردند، این میلیونها مردم که در میتینگ های جبهه ملی حاضر شده اند و بیشتر از چند بار نهضت را نجات داده اند، قدرتی هستند غیر از حزب توده و هیئت حاکمه، آنها تیکه درسی ام تیر بنابنوشته نشریه تعلیماتی شماره ۱۴ در صفحه ۸ «در کنار جریان مبارزه» باقی نمانده بودند، و مانند اعضاء حزب توده با عتراف همان نشریه «نقش تماشاچی را بازی» نمیکردند و باز هم در نهم اسفند و پس از آن در موقع کسب اختیارات تظاهرات کردند غیر از نیروی سوم و نیروی ملت که بودند؟

## نمونه بارز دیگر از تحریف و تقلب حزب توده

### در اسناد کتبی و وقایع تاریخی

نمونه ((گمونیست و انترناسیونالیست)) مؤمن  
و واقعی! فرمانبردار ((بی چون و چرا و بدون  
قید و شرط))

«سپس ملکی در توجیه روش استعماری لیبرالست ها و احزاب مشابه آن  
«اینگونه سخن پردازی می کند: «سیاست داخلی و برنامه اجتماعی حزب  
«کارگرو احزاب مشابه آن در اروپا بالاخره منجر بازدياد تولید و فراوانی  
«ورفاه میگردد و همین برنامه اجتماعی است که امکان صرف نظر کردن  
«از استثمار مستعمره ها را بزودی امکان پذیر می سازد» (شماره هفت روزنامه  
«نیروی سوم) بزک نمیر بهار میاد!....  
«باید دید این نیروی سوم اروپائی اعم و اخص که ملکی در ستایش آن  
«سرازان می شناسد چیست؟»

### از صفحه ۱۰ و ۱۱ رساله نامبرده حزب توده

از خواننده، از بی انصاف ترین خوانندگان تقاضای خود، به معنی «بزک نمیر  
بهار میاد» این رساله منطقی حزب توده توجه کنند، که معنی آن در چار چوب  
مطالبی که در بالا از روزنامه نیروی سوم نقل کرده اند و خودشان نیز مطالبی اضافه  
کرده و با جمله بزک نمیر آنرا تخطئه کرده اند چیست؟ آیا معنی آن غیر از اینست که خلیل  
ملکی می گوید باید صبر کنیم تا برنامه اجتماعی حزب کارگران انگلستان و احزاب مشابه  
منجر بازدياد تولید شود تا آنها بتوانند از استثمار ایران و غیره صرف نظر کنند؟ آیا  
نویسنده این رساله منطقی حزب توده غیر از این نظر داشته است، که بخوانندگان  
خود از روی اسناد و مدارک اینطور تلقین کند، که نیروی سوم بایرانیان می گوید صبر  
کنید که تحولات حزب کارگران انجام یابد و بهار بیاید و خزانه و خیار برای بزک تهیه کند!  
واقعا هم معنی عباراتی که از روزنامه نیروی سوم شماره هفت اقتباس کرده اند  
و صحیح هم هست غیر از این معنی دیگری ندارد همانطور که معنی «لاله» که در  
قرآن هست غیر از اینکه خدانیست معنی دیگری ندارد.  
اما در روزنامه نیروی سوم شماره هفت و مجموعه مقالات آن که در نشریه شماره  
هفت علیجده چاپ شده و هر خواننده می تواند در صفحه ۲۶ آن رساله مطالعه  
کند که بلافاصله در دنبال آنچه نویسنده رساله حزب توده از آنجا نقل کرده

اینطور نوشته شده :

«ولی برواشرح است که احزاب سوسیالیست آسیا و آفریقا و یاد دیگر کشور  
«های عقب مانده نباید منتظر اجرا شدن برنامه سوسیالیستی در انگلستان  
«و فرانسه باشند این احزاب در کادر جبهه وسیع ملی خودشان مبارزه ضد  
«استعماری را اعم از اینکه بر علیه محافظه کاران و یا احزاب دیگر باشد  
«تعقیب کنند ...»

«..... نیروی صرم اروپا یعنی احزاب سوسیالیست آنها با احزاب مشابه  
«در آسیا و آفریقا وقتی هم آهنگی کامل پیدا خواهند کرد که اروپا هم از  
«میراث قرن بیستم خود، خواهی نخواهی صرف نظر کرده باشد و این  
«تنها با سعی و کوشش خستگی ناپذیر ملل آسیا و آفریقا امکان پذیر است  
«که اولاً تمام نیروی ذخیره ملی خود را بکار اندازند و ثانیاً از تناقضات  
«سیاست جهان کنونی استفاده کنند ...»

ما از توده ایهایی که کوچکترین آثاری از انصاف دارند و لزومی برای تحریف  
و تقلب نمی بینند سؤال می کنیم اگر رهبران شما، نویسندگان شما از بیث هدف مشروع  
و قابل دفاعی مدافعه می کنند چرا می روند که در پیش چشم شما این تحریفات واضح  
و آشکار را مرتکب شوند آیا ما در صفحه ۲۶ رساله مذکور و یاد شماره هفت نیروی سوم  
واقفاً گفته ایم « بزرگ نمیر بهار میاد !... » یا درست عکس آن را گفته ایم « که نباید  
منتظر اجرا شدن برنامه سوسیالیستی در انگلستان و فرانسه » بود و باید « بابکار  
انداختن تمام نیروی ذخیره ملی و استفاده از تناقضات جهان » کنونی به استعمار خاتمه داد؟  
مهمتر از این تحریف و تقلیب در نقل عبارات و تغییر شکل دادن نوشته های ما  
تقلیبی است که آنها در باره تقلب و معکوس جلوه دادن حوادث و وقایع میکنند ، ما  
گفتیم جواب این رساله باید بیشتر مربوط به مطالبی باشد که رساله نویس از دیدن  
آنها سر باز زده و آن حوادث مهم تاریخی را خواسته است ندیده بگیرد ولی اگر بیرون  
حزب توده هنوز چشمی برای دیدن و گوشه برای شنیدن و مغزی برای فکر کردن  
دارند در پیش خود انصاف خواهند داد که آیا نیروی سوم در مدت این سالیان اخیر  
که تظاهر و تجسم اراده ملت ایران بوده است واقفاً در عمل مطابق اصل « بزرگ نمیر  
بهار میاد !... » عمل کرده است و منتظر بوده است که « برنامه سوسیالیستی در انگلستان  
اجرا شود » و یا واقفاً در دنیای خارج، در دنیای مستقل اذهن و دردنیای مستقل از  
کتب و رسالات تحریف شده و منقلب گردیده در کوچه ها و خیابانها در کوی و برزن  
و میدان و مجلس و آبادان و مسجد سلیمان و آغا جاری دست به عمل زده است و عملاً  
استهرا را اعم از اینکه در زمان حکومت حزب کارگر و یا بقول شما حزب لیبرال و  
یا حزب چریل بوده یکی پس از دیگری از ایران بیرون رانده است؟ آیا بپس و پیش  
کردن عبارات با حذف « لا اله الا الله » آخر عبارت « لا اله الا الله » با سخن بردازی  
و عبارت سازی و تحریف و تقلب در چاپ رسالتهای گرچه دهها هزار نسخه چاپ و میچانا  
منتشر شود حقایق تاریخی را میتوان انکار کرد؟ و یا با مسکوت گذاردن آنها می توان  
هزاران کارگر و روشنفکر را که موقتاً فریب شمارا در حزب توده خورده اند برای  
ابد فریب داد؟

مگر این فریب خوردگان، این زبان بسته های قرن بیستم بالاخره توجه باین



حقایق مسلم نخواهند کرد که نیروی سوم بمعنی اعم خود آنچه ما آنرا نیروی سوم نامیده‌ایم و شما درصدد انکار آن هستید ولی آنرا مسکوت و ندیده میگذارید در مدت این چندسال اخیر مانند قدرت غیرقابل مقاومت سرسخت‌ترین مرتجعین از نوع رزم آرا و قوام السلطنه و اربابان انگلیسی آنها را از ایران بیرون رانده است و هرگز وعده بهار را مردم نداده است. خواننده منصف توجه کند که در رساله نیروی سوم حزب توده و بسوی آینده فقط در دو صفحه از هشتاد صفحه انتقاد از نیروی سوم در ایران بعمل آمده یعنی از او آخر صفحه ۸ تا او وسط صفحه ۱۱ و پس از آن به میدان مبارزات اروپا و کره و چین و غیره فرار کرده است که از این نوع تقلبات و تحریفات در باره نویسندگان و گویندگان آنجا آسانتر و باجرات تر عملی سازد اما خوش مزه است که در همین دو صفحه هم که راجع به افسانه نیروی سوم در ایران است باز هم درباره حزب لیبرالستان و غیر آن تحریف و تقلب بعمل آمده و از ورود در موضوع نهضت ملی تظاهر نیروی سوم در ایران سر باز زده است.

من در مقالات بعدی بوقت مسائل ریاضی و با وضوح و صراحتی که معادل دو تا چهارتا میشود نشان خواهم داد که یکی از اصول لنینیسم مخصوصاً در جلد ستالین خودش برای مستعمرات و نیمه مستعمره ها در حال حاضر از همان اصل «بزرگ نمیر بهار میاد» پیروی میکند با استناد بلنینیسمی که ستالین آنرا تشریح کرده و با تغییر (متمم و فوز) که در جهان بعد از جنگ ستالین با هواداری از صلح بین ۵ دولت بزرگ پیدا کرده توده ایها هم در تئوری و هم در عمل در این مبارزه ضد استعماری از اصل (بزرگ نمیر بهار میاد) پیروی کرده اند ولی در اینجا توجه باین حقیقت قابل ملاحظه است که چرا توده ایها و تبلیغاتچی های آنان حقایق و واقعیات و حوادث غیر قابل انکار را این طور تحریف کرده و میخوانند منقلب و معکوس جلوه دهند. نگارنده سطور نویسنده این سلسله مقالات و بسوی آینده را که بار ساله های چاپی ارسال شده از ماوراء مرزها سر هم بندی کرده است می شناسم او خود از آن «روشن فکران سست عنصری است که دور باند ملکی» گرد آمده بود آیا این شخص و امثال آنها این حقایق را نمی فهمند چرا اینطور استدلال میکنند؟ نگارنده در بعضی از مقالات بر خورد عقاید و آراء باین جاده بشطرفی که راه برگشت آسان ندارد اشاره کرده ام و نشان داده ام که مکانیسم عظیم و دقیقی که بوروکراتها و میا میا تارست های مسکوب برای رهبران احزاب کمینفرمیستی بوجود آورده اند از چه نوع است؛ در هر حال اگر آنها چشم شان و گوش شان باز است و نمی بینند و نمی شنوند و میچورند تقلب و تحریف کنند و این نوع کار کردن جزئی لایتجزی از دستگاه اجتماعی آنها شده برای اینست که یک هدف نامشروع و غیر قابل دفاع را مدافعه میکنند و یک هدف مشروع و راه سوسیالیستی ما را بیاد انتقاد و تهمت می گیرند و بهمین مناسبت چاره ای جز تقلب و تحریف و تهمت و ناسزا ندارند در دستگاه آن دموکراسی عظیم جهانی و ستاد زحمتکش جهان؛ که وزارت امنیت آن عملاً و مطابق اعتراف اخیر خودشان امنیت را حتی از عالی رتبه ترین کارشناسان دستگاه سوسیالیستی سلب میکند و از شرافتمندترین کارشناسان عمال انگلو- امریکن و امپریالیسم میسازد و صد هارمیلیون نفر مانند طوطی این اتهامات را تکرار میکنند و پس از مدتی معکوس آن اتهامات را درباره تهمت زنده ها تکرار می نمایند نمیتوان انتظار داشت که واقعیات تاریخی را در ایران معکوس جلوه ندهند. آنها تیکه

بحالت روانشناسی يك كمينفرمیست آشنا نیستند از آنها سؤال میکنند که مقاله آنروز پرآودا درباره بزشکان یهودی و آنابوکر وسلانسکی وغیره صحیح بود و یا معکوس آنها امروز ؛ برای كمينفرمیست صحیح النسب هم آن صحیح است و هم این تنها گویا بطور دیالکتیکی آنروز آن صحیح بود و امروز این یکی صحیح است زیرا کمونیست مسکویی و كمينفرمیست واقعی کسیست که بگفته بت بزرگ قرن بیستم « حاضر است بدون چون و چرا ، بدون تزلزل ، بدون قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی دفاع کند » ( از نشریه تعلیماتی ۲۳ و ۲۴ زیر عنوان دارودسته ملکی صفحه ۳۲ ) مطابق این کلام الملوك الملوك الكلام آنروز « بدون چون و چرا بدون قید و شرط » بزشکان شوروی جنایتکار و عامل امپریالیسم امریکا بودند امروز هم « بدون چون و چرا و بدون قید و شرط » وزیر امنیت سابق و متهم کننده آنها دارای آن صفات است. كمينفرمیست مؤمن و وفادار با « انترناسیونالیست » کسی است که مانند دستگاه رادیو که در مقابلش نشسته « بدون چون و چرا و بدون قید و شرط » آنروز اتهامات بر علیه بزشکان شوروی و امروز تبره آنها و اتهامات بر علیه متهم کنندگان سابق را تکرار کند و درباره دستگاه سوسیالیستی که تناقضات را نشان میدهند مانند دستگاه رادیو باز گوینده بی چون و چرا باشد با این فرق فاحش که دستگاه رادیو را میتوان روی امواج کشورهای مختلف میزان کرد ولی كمينفرمیست مؤمن و « انترناسیونالیست » نوع مسکویی دستگاهی است که فقط روی موج مسکو میزانه میشود.

كمينفرمیست با (( انترناسیونالیست )) مؤمن و واقعی کسی است که اگر روزی باو گفتند که استیفای حقوق ملی از نفت در شرائط حاضر امکان پذیر نیست اگر روز دیگر باو گفتند که ملی شدن نفت فورمول خود انگلیس هاست اگر باو گفتند که جیبه ملی و این مجلس نمیتواند وغیر ممکن است قرارداد الحاقی را رد کند اگر باو گفتند که پس از رد آن مترقی ترین شعار الغاء قرارداد است نه ملی کردن صنعت نفت و اگر روز دیگر گفتند که مترقی ترین شعار الغاء امتیاز نفت جنوب و ملی کردن « آن » است و « فقط ملی کردن آن » مترقی است و اگر باو تلقین کردند که ملی کردن صنعت نفت شعار امریکا بر علیه انگلستان است اگر باو گفتند که باید لبه تیز حمله را متوجه جبهه ملی کرد ولی برای صلح بین دولت بزرگ هواداری کرد و بنام صلح بین دول بزرگ هر روز خون زحمتکشانشان ایران و پسران و دختران جوان را ریخت اگر باو گفتند که دکتر مصدق و جیبه ملی عامل پست امریکاست و اگر در عین حال باو گفتند که باید با این عامل پست امریکا ائتلاف کرد و با امریکاجنگید و اگر باو گفتند که تمام موفقیت های جیبه ملی و دکتر مصدق بر علیه استعمار نتیجه مجاهدات ( بخوانید کار شکنی های ) ماست ، آری « انترناسیونالیست » واقعی تمام اینها را بنام مکتب « بدون چون و چرا و بدون قید و شرط » قبول دارد « انترناسیونالیست » واقعی فیلسوف است و یا لا اقل فلسفه مارکس را باید درک کند او میداند که « بدون چون و چرا و بدون قید و شرط » یعنی مطلق و مطلق بزبان های اروپائی یعنی ( اِلسولو ) مطلق یا اِلسولو یعنی ایده آلیسم هگل . برای مارکس و مارکسیسم همه چیز نسبی است مطلق وجود ندارد همه چیز چون و چرا دارد بدون قید و شرط وجود ندارد ولی انترناسیونالیست مسکویی تنها مسکو و فلسفه مارکسیستی تغییر شکل یافته ستالین را مطلق یعنی « بدون چون و چرا و قید و شرط » قبول دارد برای مارکس و مارکسیست واقعی همه چیز نسبی است حتی دولت ،

باید متدرجاً بمیرد و از بین برود ولی برای «انترناسیونالیست» مسکومی دولت بدون چون و چرا و بدون قید و شرط مطابق فلسفه مطلق ستالینی «تا حد اکثر ممکن باید تقویت» شود و میلیونها در شوروی و میلیونها بیشتری در خارج از شوروی باید از این دولت تجسم مطلق ایده هگلی «بدون چون و چرا و بدون قید و شرط» فرمان ببرند و همه چیز خود را در مقابل مجراب و منبر این ایده مطلق هگل که بشکل ستالینی خود تقییر شکل داده است قربانی کنند.

باین شکل نطفه هگلی فلسفه مارکس در ستالینسم تجسم می یابد و «تاریخ تکرار میشود ولی در یک سطح بالاتر» یعنی اطاعت کورکورانه نظام بروسی که مطابق فلسفه هگل می بایست بتمام جامعه توسعه پیدا کند بهترین نمونه و مدل خود را در دنیای ستالینی تجسم میدهد و صدها میلیون افراد بشری را به اتوماتهای مطیع و فرمانبرداری تبدیل میکنند که ارتش پروس هگلی آن نظم و انضباط بی چون و چرا و بدون قید و شرط را حتی در خواب نمیدید.

# نمونه‌ای از استدلال دیالکتیکی مطلق

## مقاله‌نویس در مقابل دیالکتیک نسبی سوسیالیستی

### هارکس وانگلس

«ملکی بتقلید از لیبرال‌های انگلیس ..... در جزوه «نیروی سوم پیروز می‌شود» که بیش از یکسال پیش منتشر شده است می‌گوید :  
 «در دنیای کنونی توده ملل ضعیف و حتی بعضی از دول نیز وجود دارند که نه در «دنیای آزاد» مستر ترومن آزادی حس میکنند و نه در دنیای سوسیالیستی شوروی از روش‌های سوسیالیستی اثری می‌بینند»  
 «(ص ۳) سپس در جای دیگر ادعا میکند : «علی‌رغم این دو وصف متخاصم «امریکا از طرفی و شوروی از طرف دیگر نه تنها در ایران و مصر و «خاورمیانه و هندوستان و اندونزی و مراکش و غیره یک نیروی سوم» در حال رشد و تکامل که آنتی‌تزی یعنی نیروی مخالف توسعه طلبی است بوجود آمده حتی عناصر خیلی قوی و نیرومند در تمدن غربی»  
 «بوجود آمده است که در مقابل دو تمدنی که یکی در امریکا و دیگری در روسیه پیداشده‌اند و هر دو در صدد بلعیدن تمدن غربی و اروپا می‌باشند مقاومت می‌کنند... تمدن غربی که دارای ریشه‌های عمیق تاریخی»  
 «و اقتصادی و صنعتی و علمی است بالاخره بنقاط ضعف خود غلبه میکند»  
 «و باین دو مدنیت سطحی و ساده که در عین حال از خود مغرب‌سرچشمه گرفته اند ولی در شرایط بدوی امریکا و روسیه پرورش یافته اند تسلیم نمی‌گردد» (از نیروی سوم پیروز می‌شود)

#### نقل از ص ۹ رساله نیروی سوم بسوی آینده

حالا شاهکار استدلال رساله نامبرده بسوی آینده را ملاحظه فرمائید که چگونه «ترهات» ما را که بگفته او وجه اشتراکی با ماتریالیسم تاریخی ندارد و از قلم ملکی «دیپلمات یعنی دارای معلومات سطحی از رشته‌های مختلف» برشته تحریر آمده رد کرده و توسط نویسندگان که آشنابه ماتریالیسم تاریخی هستند و دارای معلومات عمیق امیباشند تجزیه و تحلیل شده :

«معنی این ترهات که کوچکترین وجه اشتراکی با ماتریالیسم تاریخی (که گویا ملکی بدان معتقد است) ندارد بزبان فارسی معمولی اینست که انگلستان و فرانسه اهریالیستی که از ترس پیروزی کارگران خود را در پناه امپریالیسم نیرومندتری مانند امریکا قرار داده‌اند مبارزه علیه جبهه صلح و دموکراسی و سوسیالیسم اکتفا کرده بلکه در برابر تسلط جوئی امریکا نیز مقاومت خواهند کرد ملکی «این مقاومت را در صورت تظاهر؛ می‌خواهد ناشی از یک مشی خاص اجتماعی بداند و نه نتیجه رقابت امپریالیستها»

#### نقل از ص ۱۰ رساله نیروی سوم بسوی آینده

چه خوب بود این نویسنده فاضل و عمیق اشاره می فرمودند که کجای این «ترهات» منافات با ماتریالیسم تاریخی به معنی اقتصادی دارد. ما در رساله مذکور و در سایر انتشارات و از جمله در سرمقاله علم و زندگی بتفصیل بیان کردیم که در نتیجه جنگ جهانی اخیر وضع جهان نسبت به پیش از جنگ تغییر یافته و کم و بیش ساده تر شده مادر اینجا آن مطالب را تکرار نمی کنیم فقط اشاره باین حقیقت میکنیم که در موقع جنگ ظرفیت صنعتی امریکا که از طرف شوروی زرادخانه دولدموگراسی و «شیفته آزادی» لقب یافته بود هنوز انیکت کنونی آتش افروز جنگ را دریافت نداشته بود آری ظرفیت صنعتی امریکا چندین مقابل بیشتر شد و در مقابل ظرفیت صنعتی دول دیگر در نتیجه خرابیهای جنگ خیلی پائین آمد.

از طرف دیگر در نتیجه فتوحات جنگ اخیر ظرفیت صنعتی شوروی هم چندین مقابل زیاد تر شد. بالا رفتن ظرفیت صنعتی شوروی باین مناسبت بود که کارخانه های عظیم صنعتی آلمان و کشورهای اشغال شده بعنوان غنایم جنگی پیاده شد و در خاک اتحاد جماهیر شوروی برای همیشه پابرجا گردید آیا مطابق اصول سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس ولین مالکیت این کارخانه ها و سایر کالاهای بیحد و حصر که بشوروی نقل مکان کرد و اقامت ملحق سرمایه داران فاشیست بود و با مال زحمتکشان آلمان و سایر کشور های اشغال شده ز طرف آلمان و آزاد شده از طرف شوروی؟ بقول مارکس کشورهای آزاد شده بدو معنی اولاً آزاد شده از یوغ فاشیسم ثانیاً آزاد شده از هر نوع مالکیت و استقلال؛ باری خون متبلور و نتیجه زحمات قرون زحمتکشان اروپای مرکزی و شرقی بنام غنایم جنگ در شوروی متمرکز شد و ظرفیت صنعتی کشور شوروی مانند آمریکا بالا رفت.

نویسنده فاضل و عمیق و دبالتکتیسین رساله بسوی آینده بما توضیح ندادند که اگر ما گفته ایم که در نتیجه جنگ اخیر ظرفیت صنعتی دو قطب دنیوی و یاد قدرت بزرگ جهانی بالا رفت و در نتیجه بالا رفتن این قدرت و ظرفیت صنعتی آمریکا و شوروی جهان را در معرض هجوم و تهاجم خود قرار داده اند چگونگی منافات با ماتریالیسم تاریخی دارد؟ در مقابل سرمایه داری خصوصی امریکا ما از سرمایه داری دولتی شوروی که بدست بوروکرات های اداری و میلیتاریست پیروزمند اداره میشود بحث کرده ایم و نویسندگان فاضل و عمیق حزب توده اگر بگفته خودشان پس از یکسال توانسته اند بعقیده خود جوابی به نیروی سوم پیروزمند شود بدهند هنوز با اسناد و مدارک مذکور در رساله «سوسیالیسم یا کاپیتالیسم دولتی» که ما منتشر کرده ایم جواب نداده اند درس ۷۷ رساله نیروی سوم بسوی آینده اظهار «امیدواری» فرموده اند که «نیرنگ ملکی را در باره «سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی» نیز افشا سازند» و لابد با همین عمق و دقت که نیروی سوم را در فرموده اند فرضیه کاپیتالیسم دولتی ما را در باره شوروی رد خواهند فرمود ولی در حال این آقا بان دبالتکتیسین که هنوز توضیحات ما را راجع باین دو قدرت کاپیتالیستی متمرکز و نیرومند جهان یعنی آمریکا و شوروی رد نکرده اند نمیدانیم کجای این «ترهات» ما منافاتی با ماتریالیسم تاریخی دارد و یا ماتریالیسم تاریخی چه منافاتی با این گفته ما دارد که در مقابل این دو قدرت در حال بسط و انبساط و انفجار یک حالت مدافعه و عکس العمل در تمام جهان بوجود آمده و آسیامی خواهد در مقابل این دو قدرت که از جنگ با ظرفیت انبساطی بیشتر بیرون آمده اند مقاومت کند؟ اگر طبقات مختلف کشور

های اروپائی یکجبهه متعدد در مقابل این دو قدرت مهاجم تشکیل داده باشند و اگر در این جبهه وسیع یک عنصر سوسیالیستی آگاه و هشیار و سازمان دهنده وجود داشته باشد که در حال حاضر با اسم نیروی سوم بمعنی اخص نامیده شده باشد چه منافاتی با ماتریالیسم تاریخی دارد که نویسنده فاضل و عمیق بسوی آینده آنرا بدون استدلال محکوم فرموده و بفرموده خودشان فقط اکتفا باین کرده باشند گفته های حاکی از واقعیت مارا اینطور رد بفرمایند: «معنی این ترهات.... بزبان فارسی معمولی اینست که انگلستان و فرانسه امپریالیستی...»

حقیقت اینست که ماهر چه فکر می کنیم این ترجمه نویسنده فاضل و عمیق را که «بزبان فارسی ساده و معمولی» فرموده اند درک نمیکنیم زیرا در «زبان فارسی معمولی» عبارت «عناصر خیلی قوی و نیرومند در تمدن غربی بوجود آمده اند که در مقابل دو تمدن که یکی در امریکای بزرگ و دیگری در روسیه پیدا شده اند و هر دو در صد با تمدن غربی و اروپا میباشند مقاومت میکند» چگونه میتوان به «انگلستان و فرانسه» امپریالیستی «ترجمه کرد حقیقت اینست که اگر در زبان روسی نوین شوروی این ترجمه امکان پذیر باشد در زبان فارسی معمولی ما مردم عادی این «ترجمه» موسوم به تحریف و تقلب است زیرا ما گفتم در آسیا و اروپا «عناصر» قوی و نیرومند مقاومت در مقابل امپریالیسم بوجود آمده است. ماهر گز امپریالیسم اروپائی را نیروی سوم ننماییم که نویسنده فاضل اسم این تقلب و تحریف را «ترجمه» بفارسی ساده تلقی فرماید. این آقای ماتریالیست تاریخی و دیالکتیکی که برای عرایض ما وجه مشترکی با منطق قائل نیست اسم این تحریف و تقلب و یا بقول خودش «ترجمه» بزبان فارسی معمولی را تحقیق تاریخی میداند!

نویسنده فاضل و عمیق! که در مقابل ملکی «دبلیه تان دارای معلومات سطحی از رشته های مختلف» قرار دارد در این دو صفحه که مختص «افسانه نیروی سوم مربوط بایران!» است باز هم می فرماید: «علاوه بر حکومت انگلیس (هنگامیکه لیبرالیستها بر سر کار بودند) و حکومت فرانسه ملکی حکومت های ایران و مصر و هندو گاه ایتالیا را هم در شمار «نیروی سوم» میدانند لکن ملکی پس از برخورد با اولین اشکالات (!؟) از ادعای اینکه حکومت انگلیس درست جزو «نیروی سوم» است خودداری مینماید و بدان «نیروی سوم» بنامی اعم لقب میدهد»

ملاحظه میشود که تحریف و تقلب ادامه دارد ما از نهضت ها و عناصر نیروی سوم در آسیا و اروپا بحث کرده ایم و آنها فوراً این «عناصر را» «بزبان فارسی معمولی» و یا بزبان روسی خودشان به «حکومت» ترجمه فرموده اند و در عین حال مجبور باعتراف شده است که ملکی هم عقیده ندارد که حکومت انگلیس حتی حکومت کاری آن به سیاست استعماری پشت بازده باشد ولی سعی میکند اینرا مربوط به «برخورد با اولین اشکالات» تلقی فرماید ولی مانند سایر موارد توضیح نمیدهد که کجا ادعا شده بود که حکومت اتلی به سیاست استعماری پشت بازده و از این لحاظ نیروی سوم است و در برخورد با کدام مشکل و کجا و چطور از این ادعای فرضی عدول کرده است! ما فعلاً از نیروی سوم در ایران بحث می کنیم و مانند نویسنده فاضل و عمیق نمیخواهیم همه اش درباره حزب کارگر انگلستان بحث کنیم آنرا در مورد خود مورد مطالعه قرار خواهیم داد فقط در اینجا اشاره باین حقیقت می کنیم که نویسنده فاضل بسوی آینده

حق دارد نوشته های مارانفهمد زیرا برای این دیالکتیسیست های ستالینی همه چیز جهان «بدون چون و چرا» بدون قید و شرط «یا خوب مطلق است و یا بد مطلق اگر ما مطابق آنچه مارکس و انگلس و سایر سوسیالیست های منطقی فکر میکردند به خوب و بد مطلق عقیده نداریم و جنبه های مترقی و منحنی حزب کارگر انگلستان را تجزیه و تحلیل می کنیم جناح چپ آنرا از جناح راست تشخیص می دهیم و اقدامات سیاسی و موقت آن حزب را از مسائل و عقائد ایو تو لوزیک یا مسلکی مداوم آن تشخیص می دهیم برای آنها این مسائل نامفهوم است زیرا برای آنان هر آنچه روسی است که در کتاب لغت آنها کلمه روسی به کلمه شوروی «ترجمه» میشود بدون چون و چرا خوب مطلق است و هر آنچه غیر روسی است و یا بدون چون و چرا و بدون قید و شرط از روسی و یا از ترجمه شوروی آن طابق النعل پیروی نکند بد مطلق است .

در هر حال مادر هیچ کجای رسالات و مقالات مربوط به نیروی سوم حکومت هارادرایران و مصر و هندوستان و انگلستان و فرانسه نماینده نیروی سوم بمعنی اخص ندانسته ایم و فقط دولت یوگسلاوی را نمونه نسبتا کامل آن دانسته ایم که آنهم در مقابل دوغول عظیم سرمایه داری قرار دارد و واضح است که با این آسانها نمیتواند تمام اعمال خود را مطابق سوسیالیسم مطلق انجام دهد .

## يك اصل لنينيسم و تغيير شكل ستاليني آن بهترين معرف روش ضد ملي حزب توده در دو سال اخير

مازلن ازاين انقلابی بزرگ همواره با ذکر خیر یاد کرده ایم؛ ولی توده ایها که به فرمانبرداری «بی چون و چرا و بدون قید و شرط» عادت کرده اند و همچنین عده ای که طرز تفکر جامد آنها با سابق ذهنی غلط توده ای آغشته شده، انتظار دارند که ماتام گفته ها و یا کرده های لنین را تصدیق کنیم. این اشتباه است آنچه لنین در باره روسیه و شوروی انجام داده ممکن است صحیح و یا غلط و یا نیمه صحیح باشد و بدون شک هر چه بوده از لحاظ تاریخی ارزش بزرگی دارد، ولی لازمه این ارزش دادن این نیست که هر آنچه او در باره روسیه گفته و کرده ما قابل انطباق با همه جا بدانیم، گرچه خود او هم قابل انطباق دانسته باشد. اگر گرفتن امتیاز شیلات در زمان لنین قابل دفاع و یا قابل تحمل باشد، لازم نیست پس از سی سال در موقمی که دولت نیرومند شوروی مدعی ورود در عصر کمونیسم است نیز ادامه امتیاز شیلات قابل توجیه و یا تحمل باشد.

مادر اینجا يك اصل از لنينيسم را در تغيير شكل ستاليني آن مورد بحث و انتقاد قرار ميدهيم، و ميتوان اين را به عنوان نمونه ذکر کرد که لنین تطبیق دهنده سوسیالیسم با شرایط روسیه بوده است نه ایجاد کننده يك سیستم نوین اجتماعی بی شک لنین دارای ابتکار و وسعت نظر دیالکتیکی بوده و لااقل یکی از بهترین رهبرانی بود که در شرایط آن زمان امکان های انقلابی را از نطفه قوه بفعل آورد، ولی هیچکدام اینها دلیل نمیشود که ما با چسباندن يك ایسم با آخر اسم لنین مردم را مجبور کنیم که با ارزش او را انکار کنند و یا هر آنچه او گفته و کرده بدون قید و شرط قبول کنند و یا مثلاً هر آنچه برای زمانی و یا مکانی صحیح و منطقی بوده برای تمام زمانها قابل استفاده بدانند.

لنین شخصاً این آزمایش تاریخی را در شرایط روسیه کرده بود که انقلاب پرولتری روسیه همزمان با نهضت های ملی کشورهای تحت رقیبت درآمده تر از بود. موفقیت انقلاب اکتبر مرهون نهضت های ضد استعماری کشورهای نامبرده و همچنین موفقیت این نهضت ها مرهون انقلاب پرولتری کشور متروپل یعنی روسیه بوده است



بگی از اینها در شرایط آنروزی امپراطوری نزاری بدون دیگری امکان پذیر نبود. ستالین در کتاب مؤسوم به «مسائل لنینیسم» از این تجربه تاریخی يك فرضیه کلی لنینی میسازد و آنرا قابل انطباق با تمام جهان میدانند و عتیده دارد که تاریخ آئنده جهان از این فرضیه لنینیستی باید پیروی کند، یعنی مثلا آزادی هندوستان از رقیب امپریالیسم انگلیس، فقط در زمانی و بشکلی امکان پذیر است که، کمک مستقیم از انقلاب پرولتری انگلستان بگیرد البته در نظر ستالین و ستالینیون انقلاب پرولتری در انگلستان عبارت از انقلاب حزب کمونیست آنکشور است یعنی باید «بزرگ» های هندوستان نمیرند و صبر کنند، تا حزب کمونیست انگلستان از حالت يك «سکت» بیرون بیاید و نهضت کارگری آنجا را در بر بگیرد. پارلمانی را که نماینده در آنجا ندارد و در حدود نصف نمایندگان آن مال حزب کارگراست، از بین ببرد، تا انقلاب در هندوستان و سایر مستعمره‌ها برای رهائی از رقیب امپریالیسم انگلیس امکان پذیر باشد، و همچنین بنابراین فرضیه لنینیستی با توضیح ستالینی آن باید تحولات سوسیالیستی در انگلستان وقتی امکان پذیر باشد که مستعمرات انگلستان بتوانند هم‌آهنگ و هم‌زمان با آن انقلاب کمونیستی قیام و خود را از قید رقیب آزاد سازند. در حال بنا باین فرضیه مسئله ملی در مستعمرات و مسئله انقلاب کمونیستی دو موضوع مستقل از هم نمیباشند.

یعنی مسئله ملی و نهضت های ملی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره جزئی از یک کل بزرگ جهانی میباشد که بدون در نظر گرفتن آن کل که انقلاب کمونیستی کشور های صنعتی بزرگ است، غیر قابل حل میباشد.

بنابر این فرضیه آزادی اندونزی از رقیب هلند، و آزادی مستعمرات فرانسه و بلژیک و غیره از رقیب آن کشورهای امپریالیستی جزئی از کل یعنی تابعی از انقلاب کمونیستی در هلند و فرانسه و بلژیک و غیره است. بنابراین تا موقع رسیدن زمان انقلاب پرولتری یا کمونیستی در انگلستان و فرانسه و هلند و بلژیک و غیره کمونیست های کشورهای مستعمره این دول مستعمراتی فقط باید طبقه کارگرا برای انقلاب تربیت کنند، نه اینکه اقدام به آزاد کردن خود از قید رقیب کنند، زیرا آزادی واقعی بدون انقلاب کمونیستی واقعی در کشور متروپول یعنی در انگلستان و فرانسه و هلند و غیره غیر ممکن و غیر قابل تصور است.

این فرضیه کلی مانند تمام کلیات زیبا و قشنگ است، ولی تعمیم دادن يك مسئله مربوط به مورد بخصوص به تمام جهان، آنهم در مسائل پیچیده ای مانند مسائل اجتماعی صحیح نمیباشد. در شرایط جغرافیایی و تاریخی خاص روسیه که تمام مستعمرات و کشورهای تحت رقیب در آمده متصل بهم بودند، این موضوع صدق کرده است، در آنجا راه آهن سرتاسری اینها را بهم مربوط میساخته و با وسایل دیگر این کشورها را از قلمرو نفوذ کشورهای بزرگ دیگر دور ساخته بود يك حزب سوسیال دموکرات انقلابی وسیع نه تنها در روسیه بلکه در تمام کشورهای مستعمره تزار وجود داشت که همه آنها بمنزله حزب واحدی بودند و شعب آن در کشورهای تحت رقیب در آمده تزار احزاب وسیع و بزرگ بودند، نه مانند احزاب کمونیست مستعمرات کنونی که محدود به سکت میباشدند. اگر هندوستان و اندونزی مطابق این توصیه ستالینی منسوب به لنین میخواستند

صبر کنند که در انگلستان و هلند انقلاب کمونیستی شود تاچه وقت میبایست صبر کنند! ولی ستالین واقع بین تر از آنست که اینگونه فرضیه های کلی را توجیه کند، او پس از جنگ اخیر جهانی وقتی عملاً دید در کشورهای نظیر فرانسه و ایتالیا که دارای احزاب کمونیست بآن بزرگی هستند (و حتی احزاب کمونیست آنها بزرگتر و بانفوذتر از احزاب بلشویک روسیه در زمان انقلاب اکتبر بود) بوجود آمدن انقلاب صلاح نمیباشد. او عملاً این اصل لنینی را در یک تغییر شکل (متامورفوز) ستالینی مورد عمل میگذارد، یعنی دولت شوروی را جانشین انقلاب پرولتاری احزاب کمونیست کشورهای بزرگ میکند. یعنی انقلاب در مستعمرات و در کشورهای مترویل مانند انگلیس و فرانسه و ایتالیا و هلند و غیره وقتی امکان پذیر است که ارتش سرخ دولت شوروی بحرکت درآید، احزاب کمونیست تمام کشورهای جهان وظیفه ای ندارند مگر اینکه در انتظار «**ظهور**» ارتش سرخ روز را بشب و شب را بروز آرند، البته باین شکل نه تنها نیروها و نهضت های کشورهای مستعمراتی تبدیل به نیروی ذخیره دولت شوروی میشود، نه تنها نیروی نهضت های کارگری کشور های صنعتی نیروی ذخیره امپراطوری عظیم زحمتکش جهان! میگردد، بلکه انقلابهایی که بزور ارتش سرخ عملی شود از خطر و مرض مسری تی تسم نیز مصون میماند.

دو انقلاب سوسیالیستی مورد قبول شوروی یکی پیش از جنگ اخیر در اسپانیا، و دیگری پس از جنگ در چین بوجود آمد که دولت شوروی در عمل هیچگونه کمکی بآنها نکرد، حتی با حکومت رسمی ملیون چین علی رغم کمونیست ها بارها عهد و پیمان بست، و دست آنها را در خفه کردن نهضت کمونیستی عملاً و رسماً آزاد گذارد.

همچنین درباره قیام شجاعانه تیتو و حزب کمونیست یوگسلاوی بکلی بی اعتناء بود، و در تمام مدت جنگ يك كمك موثر بآنها نکرد و اگر كمك های انگلیس و امریکا در زمان جنگ نبود، نهضت یوگسلاوی شاید نمیتوانست با موفقیت زیاد در مقابل فاشیسم مقاومت کرده و راه ارتش فاشیست را بطرف شوروی دچار آنهمه مشکلات بکند. در هر حال هدف دولت شوروی در تمام موارد جلوگیری از نهضت های کارگری است که باتکیه به نیروی ملی و محلی پیروز میشود و همواره متوجه اینست که پیروزی نهضت های کارگری و ملی تنها و تنها موهون قدرت دولت شوروی و ارتش سرخ باشد. اگر میخواهید سیاست خاص حزب توده رادرموضوع ملی شدن صنعت نفت و نهضت ملی ایران در بیاید، و کلیدی برای حل اینهمه شمارهای متناقض پیدا کنید، و با اصطلاح سرکلاف را بدست آرید، باید تمام عملیات و قضاوتها و همکاریها و مخالفت های حزب توده را در روشنائی این اصل لنینی که در جلد ستالینی اش تظاهر کرده، مطالعه کنید.

برای اینکه هدف و روش حزب توده در این مدت برای شمارش شود، علاوه بر آن اصل لنین در لباس ستالینی اش موضوع صلح بین ۵ دولت بزرگ را نیز بآن اضافه کنید، مسئله کاملاً روشن خواهد شد. وقتی که نهضت ملی یا مبارزه ضد استعماری بدون انقلاب کمونیستی در مترویل یعنی در انگلستان غیر ممکن است، و وقتی که انقلاب کمونیستی در انگلستان و در غیر آن بدون بحرکت آمدن ارتش سرخ غیر ممکن

است ، بنابراین در انتظار جنگ سوم جهانی و به حرکت آمدن ارتش سرخ اولاً باید تمام کشورهای غیر تابع شوروی را بشکل نیروی ذخیره ستاد زحمتکشان جهان! در آورد ، و در عین حال در حین سال شماری برای روزی که ارتش سرخ مهیای حمله و هجوم و حرکت باشد، باید هوادار صلح بین ۵ دولت بزرگ بود. هر کدام از این ۵ دولت بزرگ که مهیای صلح باشوروی یعنی تقسیم دنیای بعد از جنگ بمنطقه نفوذ باشد ، با او باید کنار آمد ، و البته در این مورد نیروی انقلابی زحمتکشان باید تبدیل به نیروی همکاری با آن دولت گردد ، و بالا اقل اقدام جدی بر علیه آن دولت بزرگ که حاضر به تقسیم جهان بمنطقه نفوذ گردیده نیاید ولی تمام نیروی انقلابی محلی متوجه مخالفت با آن دولت بزرگی باشد که بمناسبت نیرو و قدرت و مالی خود حاضر نیست . بیشتر از آنچه در بالتا و پوتسدام برای شوروی سهمی قائل شده سهم جدیدی قائل شود .

آنطوریکه میدانیم انگلستان تنها دولت از دول بزرگ امپریالیسم غربی است که هوادار صلح بین ۵ دولت بزرگ است ، و امریکانیز بزرگترین مقاومت را در مقابل شوروی برای دادن سهم نوینی بآن کشور بعمل میاورد ، و چون نهضت ملی در ایران و سایر کشورهای مشابه و یا مستعمره يك مسئله محلی و مستقل از دموکراسی و سوسیالیسم جهانی نیست ، پس عوض مبارزه ضد استعماری فقط از ترس ملیون باید تظاهر بآن کرد ولی در زیر ماسک این تظاهر برای تقسیم موقت جهان و منابع نفت بین شوروی و انگلستان همکاری کرد، و در موقع و دوره صلح بین دول بزرگ منابعی برای ستاد زحمتکشان تهیه کرد و ضمناً مبارزه جدی را متوجه امریکا کرد، که مقدر جا امریکا هم خسته شود و بالاخره هوادار صلح بین ۵ دولت بزرگ برای تقسیم جهان بمنطقه نفوذ گردد ، که سهمی بیشتر از آنچه نصیب ستاد زحمتکشان شده بشود. برای اینکه خوانندگان از قول خود ستالین با این حقایق که بهترین روشن کننده روشهای ضد ملی رهبران توده است آشنا شوند ، در مقاله دیگری ترجمه قسمتی از مطالب کتاب «مسائل لنینیسم» تألیف ستالین را خواهیم آورد .

## «مسئله ملیت» در لنینیسمم باعینك ستالینی

### بلاقت در این مدارك ستالینی خواهید فهمید که چرا و چگونه حزب توده و احزاب مشابه منافع ملی را فدای شوروی میکنند

به جناح لنینیستی سوسیال دموکراسی این مذمت به عمل آمده است که مسئله ملیت را نتوانسته است آنطوریکه باید و شاید درک و حل کند. قابل توجه است که بزرگترین رهبران احزاب کمونیست غیرروسی، بیشتر از همه اتهام و یا جرم «انحراف ملی» را دریافت کرده اند.

مسئله ملیت یهود که لنین و جناح سوسیال دموکراسی منسوب با و اصلا «ملیت یهود» را منکر بوده، و برای آنها فقط قومیت قائل بودند، یکی از قابل توجه ترین مسائل است. اما بوجود آمدن دولت اسرائیل که ملیت آنها را عملاً ثابت کرد، يك آزمایش باحادثه تاریخی است که فرضیه لنینی و ستالینی ملیت را تکذیب کرد! ما در فرصت دیگری این موضوع را مورد بحث و دقت قرار میدهم، و فعلاً مسئله ملیت را از لحاظ دیگری که لنین و ستالین مورد بحث قرار داده آنطوری که خود ستالین درک میکنند بیان کنیم.

ستالین در کتاب «مسائل لنینیسم» چاپ انگلیسی آن در فصل مربوط باصول اساسی لنینیسم درباره «ریشه های تاریخی لنینیسم» و «روش» و «تئوری» و «دیکتاتوری پرولتاریا» و «مسئله دهاقین» و «مسئله ملیت» و غیره بحث میکند، اینك مامطالبی از بحث اخیر از صفحه ۵۹ تا صفحه ۶۷ آن کتاب چاپ مسکو را برای اطلاع دقیق خوانندگان نقل میکنیم.

باید توجه داشت که این فرضیه درباره شرایط روسیه قابل انطباق است؛ و بعضی قسمت های آن که مربوط به لزوم همکاری جناح های انقلابی طبقات مختلف در چهارچوب نهضت ملی هنوز هم در شرایط مبارزه ماقابل انطباق است، ولی این مسئله که نهضت ملی را جزئی از کل انقلاب کمونیستی قرار داده از چندین لحاظ بسا واقعیات دنیای حاضر تطابق نمیکند؛ فرض اینکه دولت شوروی از سوسیالیسم منحرف نمیشد، نیز این فرضیه با شرایط دنیای امروز صحیح نبود تا چه رسد باینکه ستالینیسم تبدیل بیک امپریالیسمی از نوع خاص خود شده است، که از لحاظ شدت در تاریخ بی سابقه است.

باری ستالین در کتاب مذکور مینویسد:

«مسئله ملیت»

«..... و این (تقسیم شدن دنیا بدو اردوگاه استثمار کننده و استثمار  
 شونده) مسئله ملی را به مسئله مستعمرات مربوط میسازد. با این وضع مسئله  
 ملی از شکل خاص داخلی دول بیک مسئله عمومی و کلی و بین المللی. بیک مسئله  
 جهانی آزاد شدن ملل تحت رقیبت در کشورهای تابعه مستعمراتی از قید رقیبت  
 امپریالیسم تغییر شکل پیدا میکند..... سابقاً مسئله ملی را از لحاظ  
 در فورمیسم نگاه میکردند که یک مسئله مستقل بود و ارتباط با مسائل کلی.....  
 از نوع انقلاب پرولتری نداشت بطور ضمنی فرض میشد که پیروزی پرولتاریا  
 در اروپا بدون اتحاد مستقیم با نهضت های آزادی در مستعمرات امکان پذیر است...  
 «لنینیسم ثابت کرده است و جنگ امپریالیستی و انقلاب روسیه تا بید  
 کرده است که مسئله ملی فقط در ارتباط خود و بر پایه انقلاب  
 و راه پیروزی انقلاب در غرب بوسیله اتحاد انقلابی با نهضت های آزادی  
 مستعمرات و کشورهای غیرمستقل با امپریالیسم است. مسئله ملی قسمتی از  
 «مسئله کلی انقلاب پرولتری است جزئی از مسئله دیکتاتوری  
 پرولتاریاست..... آیا امیدی هست آیا پایه ای وجود دارد تا  
 منتظر باشیم که این امکانات برای انقلاب پرولتاریائی مورد استفاده قرار گیرد  
 «که کشورهای مستعمره و غیرمستقل از حالت نیروی ذخیره  
 بورژوازی امپریالیست به نیروی ذخیره انقلاب پرولتاریائی  
 تبدیل شود..... لنینیسم با این سوال جواب مثبت میدهد.....  
 «مکانیسم تکامل امپریالیسم و جنگ امپریالیستی و انقلاب در روسیه این نتیجه گیری  
 لنینیسم را تأیید میکند..... ولی این موضوع این معنی را ندارد که  
 «پروله تار یا باید هر نهضت ملی را پشتیبانی کند یعنی در هر مورد هر زمان و همواره  
 در مورد مشخصی هر نهضت ملی را تأیید نماید..... حالات یا مواردی  
 «پیش می آید که نهضت ملی در بعضی از کشورهای زیر یوغ  
 «با منافع نهضت پرولتاریائی و بارش آن تناقض پیدا میکند.  
 «در این موارد پشتیبانی کردن (نهضت پرولتاریائی از نهضت  
 «ملی) بکلی بی مورد است. مسئله حقوق بشری (حقوق ملل) یک  
 «مسئله منفرد و مستقل (برای خود کافی) نمیباشد، آن جزئی از مسئله کلی انقلاب  
 «پرولتاریائی است، مسئله ملی تحت الشعاع مسئله کلی است و باید از نقطه نظر  
 «کلی مورد ملاحظه قرار گیرد»  
 بعنوان مثال مشخص ستالین شرح میدهد که پشتیبانی از نهضت ملی چک و  
 اسلاوهای جنوبی، از مواردی بود که انقلاب پرولتری نمیبایست از آن پشتیبانی کند  
 و مارکس نیز در قرن گذشته از آنها پشتیبانی نکرد و اینطور ادامه میدهد.  
 «... زیرا پشتیبانی از نهضت ملی چک و اسلاو جنوبی در این زمان مساوی با کمک  
 «مستقیم به تزاریسیم بوده که خطرناکترین دشمن نهضت انقلابی اروپا بود  
 «... این است موقعیت در مقابل بعضی از نهضت های ملی نسبت به خاصیت ارتجاعی  
 «ممکنه این نهضت ها - البته اگر مسئله را از نقطه نظر تشریفات و از نقطه نظر

«فضای صرف و نظری مورد ملاحظه قرار نداده بلکه بطور مشخص از نقطه نظر  
«منافع نهضت انقلابی مورد مطالعه قرار دهیم»

آیا مطابق تشخیص توده ایها و اربابان نشان نهضت ملی ایران که دادن هرگونه امتیاز نفت را، حتی به انقلابیون پرولتاری! قانونا ممنوع میسازد، عبارت از آن نهضت های ارتجاعی است، که منافع این نهضت ملی با منافع انقلاب پرولتاریائی شوروی تناقض پیدا کرده است آیا توده ایها مسئله جزئی نهضت ملی ایران تحت الشعاع مسئله کلی انقلاب جهانی! قرار داده اند و یا شاید ملی شدن نفت ایران و حفظ شدن استقلال آن باعث تضعیف انگلستان و بنفع امریکا تشخیص داده شده چطور که پشتیبانی از نهضت چک و اسلاو جنوبی گویا تضعیف دولت آلمان و اتریش بساعت تقویت شدن تزار می گردید؟

ستالین در کتاب نامبرده اش پس از آنکه مسئله را اینطور طرح میکنند، در ضمن یک روش مبارزه، ضد استعماری نیز اشاره میکنند که توجه باین که بکار بستن این روش از طرف نهضت ملی ایران تاچه حد مورد حمله توده ایها قرار گرفت قابل ملاحظه است.

در صفحه ۶۳ کتاب مسائل لنینسیم می نویسد:

« خاصیت انقلابی نهضت ملی در شرایط بر قیت آوردن امپریالیستی بطور ضروری ایجاب نمیکند که حتما عناصر پرولتاریائی در آن نهضت ملی وجود داشته باشد و یا لازمه اش وجود برنامه جمهوری خواهانه و یا انقلابی در نهضت نییاشد »  
« و لازمه اش وجود پایه دموکراتیک در نهضت نیست . مبارزه امپریالیستستان در راه استقلال افغانستان بطور عینی یک مبارزه انقلابی بود علی رغم اینکه نقطه نظر امیر و شرکایش سلطنت خواهانه بود . . . . . و بهمین مناسبت مبارزه بازرگانان مصر در راه استقلال مصر و روشنفکران بورژوازی مصر در راه استقلال مصر بطور عینی مبارزه انقلابی است علی رغم اینکه متشاء و رهبری « این نهضت ملی مصر بورژواها بودند علی رغم اینکه مخالف سوسیالیسم بودند »  
پس از آنکه ستالین مسئله ملی را در لنینسیم اینطور طرح میکنند ، در قسمت دوم همین فصل زیر عنوان « نهضت آزادی ملل زیر یوغ و انقلاب پرولتاریائی » از جمله مینویسد :

« پیروزی طبقه کارگر در کشورهای تکامل یافته و آزادی ملل زیر  
« یوغ از یوغ امپریالیسم بدون تشکیل و تحکیم یک جبهه  
« انقلابی مشترک غیر ممکن است »

بنابراین آزادی هندوستان و سایر مستعمرات و با کشورهای تحت نفوذ انگلستان بدون پیروزی حزب کمونیست انگلستان و موفقیت این یکی بدون موفقیت مستعمرات غیر ممکن است و تمام مستعمرات انگلستان تا موقعی که حزب کمونیست انگلیس یک انقلاب پرولتاریائی را با موافقت احزاب کمونیست مستعمرات اعلام نکرده و قیام نکرده باید در انتظار آنروز باشند البته حالا دوره هواداری از صلح بین دولت است و حزب کمونیست ایران و هندوستان نمی تواند یک قیام نهائی بر ضد انگلستان را که باید توأم با قیام حزب کمونیست انگلستان باشد در دوره صلح پایدار بین

« دولت بزرگ اجازه دهد ستالین اینطور ادامه می‌دهد:

« تشکیل یک جبهه انقلابی مشترک غیرممکن است مگر اینکه  
« پرولتاریای ملل حاکمه کمک مستقیم و جدی به نهضت  
« آزادی ملل محکوم (زیر یوغ) یعنی بر علیه امپریالیسم  
« «کشور خودش» انجام دهد زیرا «هیچ ملتی که ملل دیگر را زیر یوغ  
« حکومت خود میکشد آزاد نیست» (مارکس)

محتاج تفسیر نیست که مطابق این اصول اگر مثلا حزب کمونیست انگلستان  
تواند با ایجاد انقلاب کمک مستقیم و جدی به نهضت ملی مستعمرات بکند گویا موفقیت  
نهضت‌های ملی غیرممکن است!

ستالین در صفحه ۶۵ کتاب مذکور برای برطرف شدن هر گونه سوء تفاهم  
که انقلاب پرولتاری و پیروزی او باید همزمان با نهضت‌های ملی باشد، بار دیگر در  
ضمن شرح مفصل می‌نویسد: «انقلاب در روسیه پیروزی پیدا نمی‌کرد و کولچاک  
« و دنیکین خرد نمیشدند اگر پرولتاریای روسیه تمایز و پشتیبانی ملل زیر یوغ را  
« با خود همراه نداشت».

همانطور که در اسناد و مدارک بالا ملاحظه میشود این دو پیروزی، یعنی پیروزی  
پرولتاریای کشور حاکمه و نهضت ملی کشور محکوم بنا بر اصل ستالینیسم لازم و ملزوم  
هم، و مانند روسیه باید همزمان با هم باشند، بنابراین اگر توده‌ایها در شروع نهضت  
ملی ایران آنرا غیرممکن میدانستند با پیروی از این اصل لنین ستالین حق داشتند، زیرا  
نه کمونیسم در انگلستان قادر بکمک «جدی و مستقیم» بود و نه ارتش سرخ «حاکمیت  
ملی» توده‌ایها را در شرایط حاضر میتواندست تأمین کند!

# انتر ناسیونالیست در نظر ستالین و ستالینیون گسیپست که بی چون و چرا و بدون قید و شرط منافع صدها میلیون زحمتکشان

جهان را در خدمت « ملت بزرگ روس ، بزرگترین ملت بین  
ملتها » قرار دهد والا « آن سوسیالیست تنگ نظر و انزواجو  
باردوگاه امپریالیسم امریکا در می غلطد ! »

برای اینکه آنچه از لنینیسم از قول ستالین بیان کردیم ، مورد استفاده خواننده  
برای درک روش کمینفرمیست ها از جمله توده ایها در مسئله ملی و مسائل مربوط به پیشان  
قرار گیرد ، باردیگر اصولی را بطور خلاصه و پشت سر هم می آریم ، تا بار بپردازن آنها  
بههم نقطه نظر کمینفرمیستهارا در باره ملت و میهن و نهضت ملی کشور خودشان و کشور  
شوروی در نظر بگیرد .

در کتاب « مسائل لنینیسم » اثر ستالین ، از صفحه ۵۹ تا ۶۷ در ضمن مطالب دیگر  
اصول ذیل را می تو نید بخوانید :

- ۱- « لنینیسم ثابت کرده است و جنگ امپریالیستی و انقلاب روسیه تایید کرده  
است که مسئله ملی فقط در ارتباط خود بر پایه انقلاب پرولتری ... مسئله  
ملی قسمتی از مسئله کلی انقلاب پرولتری است ، جزئی از مسئله دیکتاتوری  
پرولتاریاست .... که کشور های مستعمره غیر مستقل از حالت نیروی ذخیره  
بورژوازی امپریالیست به نیروی ذخیره انقلاب پروله تاریخی تبدیل شود .
- ۲- « حالات با مواردی پیش می آید که نهضت ملی در بعضی از کشورهای  
ذیربوغ با منافع نهضت پرولتاریائی و با رشد آن تناقض پیدا میکند در این  
موارد پشتیبانی کردن بکلی بی مورد است .
- ۳- « ... و آزادی ملل ذیربوغ از یوغ امپریالیسم بدون تشکیل و تحکیم  
یک جبهه انقلابی مشترک ( مشترک بین نهضتیون کشور محکوم و کمونیستهای  
کشور حاکم و در شرایط حاضر با کمینفرم - یادداشت نویسنده مقاله ) غیر ممکن  
است تشکیل یک جبهه انقلابی مشترک غیر ممکن است مگر اینکه پرولتاریای  
ملل حاکمه کمک مستقیم و جدی به نهضت آزادی ملل محکوم .... انجام دهد .
- ۴- « ... از اینجا ضرورت مبارزه باتنگ نظری و انزواجویی و محدودیت طلبی  
سوسیالیست های کشورهای محکوم واضح است که نمی توانند از بالای منافع ملی  
خود نظاره کنند و ارتباط بین نهضت ملی خودشان را در کشورهای مختلف با  
نهضت پرولتری کشورهای حاکمه درک کنند بدون این مبارزه ( مبارزه باتنگ



« نظری سوسیالیست‌های کشورهای محکوم - یادداشت نویسنده » غیر قابل تصور  
 « است که طبقه کارگر ملل محکوم بتوانند... همدردی خود را با طبقه کارگر کشور  
 « های حاکمه ( در شرایط حاضر با طبقه کارگر کشور شوروی و با کمینفرم - یادداشت  
 « نویسنده ) حفظ کند... بدون این، مبارزه بین‌المللی غیر ممکن است ... از اینجا  
 « است که لنین از وظیفه مضاعف کمونیسم از تربیت کارگران باروچ انترناسیونالیسم  
 « بحث میکند »

با در نظر گرفتن مطالب بالا ، تعریف انترناسیونالیست را از قول استالین  
 « پیشوای داهی زحمتکشان جهان کسی که : نوغش چراغ راه توده های سراسر مردم  
 کیتی است ؛ در جزوه شماره ۲۳ تا ۲۴ مخفی حزب توده ص ۳۲ زیر عنوان « دارودسته  
 ملکی » ترجمه از مجموعه آثار جلد ۱۰ ص ۱۰۵ چاپ روسی ملاحظه فرمائید :

« انترناسیونالیست » کسی است که حاضر است بدون چون

و چرا بدون تزلزل بدون قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی دفاع  
 « کند ، زیرا اتحاد جماهیر شوروی پایگاه نهضت انقلابی جهانی است و  
 « دفاع کردن و بجلو راندن این نهضت انقلابی بدون دفاع از اتحاد  
 « جماهیر شوروی غیر ممکن است . زیرا کسی که بر سر دفاع از نهضت انقلابی  
 « جهانی علیرغم و برضد اتحاد جماهیر شوروی است وی برضد انقلاب  
 « گام بر میدارد ، وی مسلامه اردوگاه دشمنان انقلاب درمی غلطد »

با مختصر توجه با این اسناد و تطبیق آنها با واقعات بعد از جنگ معلوم میشود  
 که نهضت ملی در کشور های محکوم و تحت نفوذ استعمار بنا به تعبیری که ستالین  
 از لنینیسم دارد بدون انترناسیونالیسم غیر ممکن است اگر انترناسیونالیسم سابقا  
 همدردی و همکاری و تشکل جبهه واحد انقلابی بین سوسیالیست های کشور محکوم  
 با کمونیست های کشور حاکم بوده حالا بجای احزاب کمونیست کشور حاکم کشور  
 اتحاد جماهیر شوروی « پایگاه نهضت انقلابی جهان » نشسته است و تعریف بالا از  
 انترناسیونالیسم هر گونه ابهام را از بین میبرد اگر در نظر بگیریم که پس از تشکیل  
 کمینفرم منشی ها و رؤساء احزاب کمونیست جهان با تشریفات تمام اعلام کردند  
 که احزاب کمونیست مقدم ارتش سرخ را گرامی خواهند داشت نشان میدهد که  
 مطابق اعلام بالا نه تنها نهضت های ملی کشور های عقب مانده بلکه انقلاب پرولتاریای  
 کشورهای صنعتی پیشرفته نیز « جزئی » از « کل » قرار گرفته اند و انقلاب سوسیالیستی  
 یا کمونیستی در کشورهایی از نوع فرانسه و انگلستان و ایتالیا و امریکا و ژاپون و غیره  
 هم نه با تکیه به نهضت توده مردم بلکه در انتظار مقدم ارتش سرخ عملی خواهد  
 شد و باید « جبهه انقلابی » جهانی با حرکت در آمدن ارتش سرخ عملی شود و در انتظار  
 این روز صلح بین ۵ دولت بزرگ بدون دول کوچک شمار تمام احزاب کمونیست  
 محلی یا ملی باشد در دوره و مرحله ای که صلح بین ۵ دولت بزرگ شعار « پایگاه  
 نهضت انقلابی جهان » است نهضت های ملی و محلی و سوسیالیستهای « تنگ نظر  
 و انزواجو » که مبارزه با استعمار را بدون داشتن « جبهه انقلابی » با « پایگاه نهضت  
 انقلابی جهان » و بدون انتظار و یا امکان « کمک جدی و مستقیم » از آن « پایگاه »  
 امکان پذیر میدانند « به اردوگاه دشمنان انقلاب درمی غلطند »

در تعریفی که از انترناسیونالیست در نشریه تعلیماتی شه و مادر بالا آنرا نقل

گردیم عمداً يك اشتباه و یا تقلبی را مرتکب شده‌اند. در تهریفی از انترناسیونالیسم که در بالا از نشریهٔ تعلیماتی مخفی حزب توده نقل شده عبارت ستالین اینطور ترجمه شده: «زیرا کسی که بر سردفاع از نهضت انقلابی جهانی علیرغم و بر ضد اتحاد جماهیر شوروی است وی بر ضد انقلاب گام بر میدارد...» ولی در رساله «نیروی سوم حزب توده و بسوی آینده» از اواخر صفحه ۵۲ این عبارت ستالین نقل از چاپ روسی اینطور آمده است «زیرا هر کسی خیال میکند از جنبش انقلابی جهانی بدون اتحاد جماهیر شوروی و علیه آن دفاع کند او علیه انقلاب اقدام میکند و حتماً به اردوی دشمنان انقلاب می‌غلطد»

از خواننده تقاضا میشود به اختلاف اساسی کلمات «علیرغم» و «بدون» توجه کنند، عبارت اصلی و حقیقی ستالین نوعی است که اصطلاح «بدون» با آن بهتر تطبیق میکند و عمل نیز در موارد متعدد آن جدا تایید می‌کند که هر نهضت کارگر یا حزب و یا کسی که «بدون» اتحاد شوروی یا «مستقل» از او بخواهد نهضت انقلابی را از لحاظ محلی یا جهانی پیروی کند دشمن انقلاب است و بار دو گاه امپریالیسم امریکا «در می‌غلطد».

یکی از مورخین معاصر رند ریستل هوپر دارای نشان از آکادمی فرانسه در تالیف خود موسوم به «تاریخ ملل بالکان» چاپ پاریس در سری نشریه‌های «مطالعات بزرگ تاریخی» صفحه ۴۷۲ مینویسد:

«بمناسبت جشن آزادی رومانی» مارشال وروشیلف در حالی که فکری از ستالین را که در ۱۹۲۸ اظهار شده است دوباره فورموله کرد، اخیراً اینطور گفت «اتحاد جماهیر شوروی جنبش و دفاع انقلاب جهانی است کسی که خیال میکند این نهضت را مستقل از اتحاد جماهیر شوروی و یا بر ضد او دفاع کند وی ضد انقلاب است و بار دو گاه دشمنان ما می‌غنطد.»

پرواضح است که مطابق این تعبیر هر کس: هر نهضت انقلابی که حتی مستقل از (نه بر ضد) شوروی اقدام و یا دفاع کند بار دو گاه دشمنان «با بنگاه انقلاب جهانی در می‌غلطد.» بفرض اینکه دولت شوروی از سوسیالیسم منحرف نمیشود و روابط اقتصادی خود را با کشورهای موسوم به سوسیالیست توده از بالکان روی شرکت‌های مختلط از نوع شرکت مختلط؛ شیلات قرار نمیداد و شدیدترین استثمار و استثمار را که روزنامه‌های حزب توده اسم آنرا «بزرگوارانه»؛ و استوکس معامله شبیه آنرا «سخاوتمندان» میگذارند قرار نمیداد، خلاصه بفرض اینکه شوروی در حدود سوسیالیسم باقی میماند، مطابق اصول سوسیالیسم مارکس اصلاً از وی نداشت که هیچ حزب یا نهضت یا کس یا کسانی حق نداشته باشند مستقل از اتحاد جماهیر شوروی ولی موازی با آن لااقل از نهضت انقلابی محلی خودشان دفاع و یا اقدام کنند. مورخ نامبرده در بالا در همان کتاب در ذیل عبارات بالا مینویسد «راد یوبلگراد با اعلام فوق مارشال وروشیلف» اینطور جواب میدهد: «سیاست فرماندهی و قیمومت اتحاد جماهیر شوروی تناقض صریح با اصل حق حاکمیت ملل بر خود دارد»

ملاحظه میشود که اگر تیتو مخصوصاً در دوره اول اخراج شدن از کمیونفرم می‌خواست مستقل از مسکو و مطابق مقتضیات محلی یوگسلاو نهضت سوسیالیستی را مستقل

از مسکو نه بر علیه او بلکه موازی با او دفاع کند و با وجود اینکه مدتهای متمادی در تمام موارد بین المللی صد در صد از رای نمایندگان شوروی پیروی میکرد معذک چون مستقل از مسکو از نهضت انقلاب جهانی و محلی دفاع میکرد و چون عملاً بر اردوگاه امپریالیسم نیم غلطید و شورویها بداند فرضیه آنها عملاً و علناً غلط از آب در میآید سعی کردند که با زور و اعمال جبر، یوگسلاوی را به اردوگاه امپریالیسم بملطانند، ولی علیرغم اینها یوگسلاوی با استحکام زیاد بدون اینکه اجازه دهد امریکا و یا امپریالیست های غربی دیگر در ساختمان سوسیالیستی و در برنامه سوسیالیستی آنها اعمال نفوذ کنند، با استفاده از تناقضات شوروی و امریکا خود را در مقابل خطر حتمی قدرت انبساطی و تهاجمی شوروی با استفاده از وسائل مادی امریکا حفظ و آماده کرد اگر استفاده از کمک مالی و جنگی یوگسلاوی از امریکا دلیل غلطیدن آن به اردوگاه امپریالیسم باشد، باید اذعان کرد که شوروی خودش در مدت فقط یکسال یکبار بدامن فاشیسم و بار دیگر به دامن امپریالیسم امریکا و انگلیس غلطیده است.

چون دکتر مصدق در ایران و کاندی و نهر و در هندوستان با نهضت وسیع ملی خودشان بدون اینکه مسئله ملی ایران یا هندوستان را جزئی از کل انقلاب پروتاریایی انگلستان و یا جزئی از «پایگاه نهضت جهانی» مسکو قرار دهند، بر علیه استعمار قیام و اقدام کردند و چون این نهضت های ملی و نهضت های مشابه آن در آسیا و افریقا، «مستقل» از مسکو و مسکوئینها بود، و چون عملاً نه ایران و نه هندوستان نه مصدق و نه نهر و اردوگاه امریکا نه غلطیده اند، اینست که تبلیغات کمیونفرم در ایران و هندوستان و همه جهان بکار می افتند، و میخواهند بزور تبلیغات وسیع فقط در روی کاغذ و بالاخره در ذهن افراد (نه در دنیای خارج) این نهضت ها و علامت و نشانه آنها مصدق و نهر و غیره را با اردوگاه امپریالیسم بملطانند، و در هر حال برای عدم موفقیت این نهضت ها که تکلیف عملی فرضیه (دو اردوگاه امپریالیستی و سوسیالیستی خیالی) آنهاست، هر چه میتواند اشکال تراشی کنند، و با عقب انداختن و یا با از بین بردن این نهضت ها بطور مصنوعی قحط و غلا و بدبختی ایجاد کنند و این کشورها را از نیروی ذخیره امپریالیسم بورژوازی به نیروی ذخیره کاپیتالیسم دولتی شوروی مبدل سازند. اما عملاً دیروز در هندوستان و یوگسلاوی و امروز در ایران و فردا و پس فردا در همه جا این نهضت های ملی از طرفی و نهضت های سوسیالیستی از طرف دیگر مستقل از دو قطب توسعه طلب جهانی، علیرغم امریکا و شوروی بوجود آمده اند، و عملاً خود را محرز و مسلم داشته اند، و رفته رفته رشد و تکامل و تشکل بیشتری می یابند، اگر حزب توده ده ها هزار جزوه کاغذی چاپ زند و مجاناً منتشر کند و در روی کاغذ آن نهضت های مستقل از دو اردوگاه ستالین را «افسانه» بنامد علی رغم این تبلیغات، این نهضت ها افسانه نیست قدرت و نیروی محسوس و ملموس است، که میلیونها مردم در ایران و صدها میلیون مردم در آسیا و افریقا آنرا درک می کنند، آنرا تشکیل میدهند یعنی درک و پوست و گوشت خود نیروی سوم مستقل از مسکو و واشنگتن را درک می کنند.

يك نظر کلی واجمالی به این اصل لنینی- در نظر ستالین که نهضت های ملی تمام جهان و نهضت های کارگری بین المللی باید بدون چون و چرا و بدون قید و شرط منافع محلی و «جزئی» را تابعی از ستاد زحمتکشان جهانی! مسکو که «کل» است قرار دهند، باین شکل يك فرماندهی کل در مسکو بوجود می آید. ركب از بوروکراتها و میلیتاریست ها که با فتح ستالین کراد و برلین باوج قدرت خود رسیده اند، و این فرماندهی کل مسکوئی يك آلت و ابزاری برای استفاده از نیروی ذخیره تمام جهان در دست دارند که روزی اسم کمینترن و زمانی اسم کمینفرم بخود می گیرد، شعب این دستگاه بزرگ فرماندهی مسکوئی بنام احزاب کمونیست کشورهای غربی و شرقی در سرتاسر جهان بوجود می آید، این احزاب کمونیست عوض اینکه از میلیونها توده مردم زحمتکش ملل خود آنطوریکه سوسیالیسم تقاضا دارد الهام بگیرند، مطابق اصل ستالینی منسوب به لنین، بمنزله يك کنسرت عظیم جهانی هستند، که تمام هوش و حواس و انرژی خود را متوجه چوب دست گرداننده روسی این کنسرت و یا بقول نشریه تعلیماتی مخفی ۲۳ و ۲۴ متوجه گرداننده کنسرت ملت روس «برجسته ترین ملت در میان همه ملل» (آلمان آلمان مافوق همه) کرده اند.

احزاب کمونیست کمینفرمی با استفاده از آخرین ترقیات و تکامل تبلیغاتی و باسوه استفاده از مکتب مترقی سوسیالیسم منافع و نیروی ملت و ملل خود را سعی می کنند، بعنوان نیروی ذخیره این امپراطوری روس بزرگ و گردانندگان بوروکراتو میلیتاریست آن قرار دهند. خط مشی این احزاب کمونیست مطابق دستور لنینیسم ستالینی و مطابق اعتراف خود این احزاب و از جمله حزب توده، تابعی و جزئی از انقلاب کلی است که ستاد آن در دست حزب بزرگ ملت بزرگ روس است، و آن حزب بزرگ هم در دست گرداننده بزرگ آن دیروز ستالین و امروز مالنکوف است.

ملک و ماخذ اقدامات و قضاوتها و قیامها و عصیانهای ملل برای احزاب کمینفرم منافع میلیونها زحمتکشان جهان نیست، بلکه کلیه آنها تابعی از استراتژی ملت بزرگ روس «برجسته ترین ملت مابین همه ملل» و رهبر بزرگتر آن در زمان جنگ سرد و گرم میباشد، هر کجا منافع سوق الجیشی جنگ سرد و یا گرم مسکو اجازه داد، حزب کمونیست هر کشور، انقلابی و جنگ جو، و هر کجا عکس آنرا تقاضا کرد محافظه کار و صلحجو و مسالمت آمیز تشریف دارند.

احزاب کمونیست کمینفرمی امروزی جهان بی سابقه ترین و وسیع ترین دستگاه خدمتگذاری يك فرمانفرمایی بی سابقه در تاریخ جهان هستند، که سعی و کوشش بی مانند برای تاسیس بزرگترین امپراطوری مقتدر و خشن تمام دورانهای تاریخی را بعمل می آرند، ولی همانطور که اراده ملل بالاخره ناپلئونها و هیترها را محکوم کرده است، این امپراتوری نوین نیز علی رغم استفاده از مدرن ترین وسائل محکوم اراده ملل خواهد شد.

«استیفاء حقوق از نفت جنوب خیالیست باطل» (افسانه  
 ایست مانند افسانه نیروی سوم) نه دولت ایران و نه  
 مجلسین ایران و نه منضمات آنها در این مورد  
 با اقدام مفیدی دست نخواهند زد)) از سرمقاله‌های بسوی آینده مهر ماه ۲۹

مطابق فرضیه ستالین منسوب به لنین حزب توده حق دارد که نهضت ملی ایران و  
 تجسم سیاسی آن نیروی سوم به معنی اعم و اخص را افسانه‌ای بیش ندادند افسانه بودن  
 نیروی سوم را روزنامه مخفی مردم خیلی بیشتر از نویسنده ناضل و عمیق! بسوی آینده  
 از جمله در شماره ۱۶۱ اعلام کرده بود. ولی رستاخیز نهضت ملی ایران مانند  
 امواج سهمگین از بالای سر حزب توده رد شده و آزمایش تاریخی و حوادث  
 غیر قابل انکار ثوربهای آنان را بسخریه گرفت و روزنامه‌های مخفی و آشکار آنان  
 را مجبور کرد که درد نبال نهضت ملی ایران سیر کنند و پشت سر هم شعارهای  
 گوناگون و متلون بدهند تمام این تناقض‌گوییها تنها در روشنائی اصل لنینیستی  
 ستالین قابل توضیح میباشد پس از توجه به تعریفی که از انترناسیونالیست کرده  
 بودند به تعریف «ناسیونالیسم» در دوره‌ای که امکان ائتلاف باروشنفکرترین  
 و مترقی‌ترین جناح‌ها را انکار می‌کردند و هنوز حمله ائتلافی خود را مانند امروز  
 شروع نکرده بودند رجوع میکنیم. فراموش نکرده‌ایم که در آن روزها رساله حزب  
 توده «ماهیت اجتماعی جبهه ملی» را بورژوازی متوسط و غیره تشخیص داده و امکان  
 مبارزه ضد استعماری را بکمک آنها جدا منکر بود در ۲۱ مهر ۲۹ بسوی آینده در  
 سرمقاله خود در شماره ۱۳۷ اینطور نوشته است:

((سیمای ملیون)) ((ملی)) چیست و کیست؟ ((ملی)) نقاب سیاسی  
 )) است که چهره‌های داغدار و تنگین را میپوشاند ملی لنگریست که در پس آن  
 )) دشمنان عوام فریب خلق ... ایجاد مفسده و آشوب ... ادامه میدهند ملی  
 )) آخرین تیر ترکش استعمار در دنیای ما است ملی بیکر متعفی است که دزدان  
 )) نقابدار قرن بیستم آتش افروزان جنگ سوداگران مرگ ... خواهیم بود و  
 )) اضمحلال ملی هارا خواهیم دید))

البته تعریفی از انترناسیونالیسم آنطوری تعریف اینطوری از ناسیونالیسم را لازم  
 دارد حالا برای اینکه خواننده بازم بدون کمک و تفسیر ما بتواند از شعارها و قضاوت‌های  
 متناقض و غلط حزب توده در روشنائی اصل ستالین مذکور بهتر استنتاج و استفاده کند شمه‌ای از  
 قضاوتها و شعارهای حزب توده را در اینجا از ستون اصلی میآوریم  
 البته چون مسئله ملی جزئی از مسئله انقلاب پرولتری است انقلاب پرولتری  
 فقط در محراب مسکو تجسم یافته است و نیروی مستقل از آن نمیتواند وجود داشته

باشد روزنامه‌های مغفی و آشکار حزب توده و افراد مومن با آنها نمیتوانستند باور کنند که ملت ایران بدون دستور آن ستاد زحمتکشان دست باوادمی یا نهضتی بزند بنابراین از جمله بسوی آینده در شماره ۲۸-۱۵ خرداد می‌نوشت :

«ملت ایران وقتی میتواند نسبت به مسئله نفت نظر واقعی خود را اظهار دارد... که انتخابات مجلس شوری بر طبق اصل شرکت تمام اتباع بالاتر از ۱۸ سال کشور ایران آزادانه تجدید شود که آزادی اجتماعات و احزاب از طرف دولت وارد نقض و هجوم قرار نگیرد... والا زهم اکنون به امضا کنندگان منشور ملل متفق: به نمایندگان ملت‌های آزاد اعلام میکنیم که طوفان نفت... اظهار نظر را از ملت ماسلب کرده است (!!) (این قسمت اخیر از شماره ۳۰-۱۷ خرداد ۲۹ اقتباس شده)

بسوی آینده در تفسیر اخبار شماره ۴ خود ۳۰ خرداد ۲۹ بمناسبت «لایحه نفتی که

» **جبهه ملی** « آنرا...» مینویسد :

«دسته‌ای هم هستند که عقید دارند نمایندگان جبهه میدا نستند چه میکنند

» و آنچه **بظاهر مخالفت مینماید در واقع قدمی در راه**

« **موافقت است** »))

راجع به عدم امکان استیفای حقوق ملی بسوی آینده زیر عنوان « بازهم

ماجرای نفت » در سرمقاله شماره ۱۲۶-۹ مهر همان سال مینویسد

« نخست باید دانست که در شرایط فعلی و بانفوذ بی‌حسابی که سیاستهای استعماری

» در ارگانهای حکومت ایران دارند استیفاء حقوق از شرکت نفت

(( جنوب نیالیت باطل )) (افسانه ایست مانند افسانه نیروی سوم- یادداشت

» نویسنده ) نه دولت ایران و نه مجلسین ایران هیچکدام در

» این مورد با اقدام مفیدی دست نخواهند زد .... ماجرای نفت ضمنا

» دستاویز بسیار خوب است برای عوام فریبان، امروز در مجلس ایران عناصری

» هستند که دل مخالف را بازی میکنند و بآن صورت عادلانه و دنیا پسندی (!)

» میدهند (باز در سرمقاله شماره ۱۳۰ مینویسد:

» استیضاح درباره نفت: نمایندگان جبهه ملی... در این چند سال اخیر درباره

» نفت ایران سخنرانی کردند... ولی دیدیم و خواهیم دید که از این مذاکرات

» کوچکترین نتیجه‌ای عاید ملت ایران نمیشود .

» مبارها گفته‌ایم و باز هم میکوتیم که استیفاء حقوق ملت بدست این مجلس

» و این دولت انجام پذیر نیست اینها همه دلال مظالم استعمارند . . . . فقط مجلس

» و دولتی میتوانند حقوق ملت ایران را از شرکت نفت جنوب استیفاء کنند که نماینده ملت

» ایران باشند (البته مطابق فرضیه ستالینی مانند پیشه‌وری و مجلس او جزئی از کسل

» و فرمانبردار بی‌چون و چرا بدون قید و شرط باشند - یادداشت نویسنده )

بسوی آینده در شماره ۳۰ خرداد ۲۹ تخطئه نهضت ملی ایران و بیشکوهی‌های خود را در

تاریخ ۲۷ مهر اینطور ادامه میدهد :

» . . . مگر بین آقایان نمایندگان «منی» که دولت را مورد استیضاح قرار

میدهند و از «حق» ملت ایران دفاع میکنند خود از طرف اکثریت معلوم الحال

و دست نشانده مجلس بعصویت کمیسیون نفت برگزیده نشده و «فیصله» امر بعهده ایشان محول نگردیده؟ ۰۰۰۰۰ در این صورت آیا این مخالف خوانیها جز برای آنست که یکبار دیگر مسئله نفت را در «محیط باصطلاح آزاد» و در شرایط باصطلاح «دموکراتیک» مطرح و تصفیه نمایند و راههای «قانونی» را بر ملت مترض و حق جوی ما مسدود دارند؟

آنطوری که میدانیم بمناسبت مخالفت با ملی شدن نفت سراسر ایران و بخصوص با سراسر ایران حزب توده فورمول لغو کردن قرارداد را پیش کشیده و بیک تیر میخواست دو نشان بزندان اولاً اینکه لغو قرارداد فقط مربوط بنفت جنوب ایران میبود و باتصویب نشدن ملی شدن نفت سراسر ایران زمینه برای تحصیل امتیاز شمال باقی میماند ثانیاً بالغو قرارداد مادر مراجع بین المللی محکوم میشدیم هم تئوری حزب توده یعنی عدم موقعیت نهضت ملی بدون پشتیبانی شوروی ثابت میشد و هم فرصت برای امتیاز نفت شمال بهتر باقی میماند بسوی آینده در شماره ۱۵۷ مینویسد:

«ملاحظه میشود آقای دکتر مصدق بهیچوجه از لغو قرارداد ظالمانه نفت سخن نمیگوید در صورتیکه تنها راه چاره لغو قرارداد است و بس ۰۰۰۰ اما آیا جبهه ملی باز هم مدعی است که در راه لغو قرارداد قدم بر میدارد؟ آیا وقایع و حوادث جواب دندان شکن دادند یا نه؟ جبهه ملی هم قرارداد را عملاً لغو کرد و هم صنعت نفت جنوب و هم شمال را ملی کرد - یادداشت نویسنده (در شماره ۱۶۲ بسوی آینده در ضمن تفسیر اخبار منجم باشی اینطور پیش بینی میفرمایند:

«شرکت منتظر است بدانند کدام نظر کمیسیون «ملی» تراست تا آنرا تقویت کند. که گزارش دهد قرارداد الحاقی بهمین شکل بیشتر «قابل دفاع و تصویب» است (با با کمی جرح و تعدیل و عقب و جلو کردن کلمات... شرکت در کناری ایستاده و منتظر است به بیند کدام یکی از این دو نظر که در معنی چندان تفاوتی ندارد بیش میروند تا دنبال آنرا بگیرد. (باز هم بسوی آینده در شماره ۱۶۳ می نویسد:

**پیشنهاد «ملی کردن» صنعت نفت هم مانند عنوان «جبهه ملی بسیار خوش ظاهر است... ما بدون اینکه بخواهیم منکر ((اهمیت این مسئله گردیم میکوشیم خود را در مسیر ((جنجال قرار ندهیم.))**

بسوی آینده در شماره های ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۷۲ و ۱۷۵ بترتیب می نویسد.

«تمایل اکثریت قریب باتفاق ملت ایران که الفاء قرارداد نفت را (نه ملی شدن نفت سراسر ایران را - یادداشت نویسنده) آرزو میکند... نظر عده ای از جمله آقای دکتر مصدق چند شیلینگ بر هر تن بیافزاییم و از مناقشه (یا جنجال بقول شما یادداشت ما) بپرهیزیم!! با بد مردم ایران بدانند که طبقه هیئت حاکمه کنونی ایران اعم از دولت و مجلسین و منضعات آنها بهیچوجه باستیفای واقعی حقوق ملت ایران از شرکت نفت نخواهند پرداخت و از مجموعه اقدامات آنها «چیزی جز زبان عاید نخواهد گردید (باید در انتظار ظهور ارتش سرخ سال (شماری کرد - یادداشت ما) راه حل الفاء قرارداد است و بس (نه ملی کردن نفت (سراسر کشور) ... حل مسئله نفت هم موقوف باستقرار حاکمیت ملت ایران (از

(نوع پیشه‌وری که مسئله ملیت و نهضت ملی را جزئی از کل انقلاب پرولتری «ارتش سرخ» قرار دهد - یادداشت نویسنده) قرار داد الحاقی راملت ایران رد «کرد نه‌جبهه مفتضح ملی مردم بخوبی میدانند که جبهه ملی چه معجونی است» (جبهه اتلافی که امروز خواهان آن هستید چه «چونی است»؛ یادداشت نویسنده) «و چگونه دست استعمار برای فریب توده‌های ملت آنرا بوجود آورده است مردم «هیچ وقت فراموش نخواهند کرد که پیشوای این جبهه «بیرمرد مکاری که نیم «فرن است باغفال و فریب خلق مشغول است در عمر دراز خود چه شعبده‌های رنگارنگی بقالب زده است... ماسک جبهه ملی برداشته... میشود البته در این کمیسیون «نمایندگان جبهه ملی خود را مخالف این تصمیم نشان می‌دهند ولی این مخالفت‌ها و مخالفت‌های قبلی صرفاً برای توجیه و تسجیل نتیجه اعمال میشود که از تصمیم نهائی «کمیسیون حاصل می‌گردد آن مخالفت‌ها همه برای آن بود که اکنون کمیسیون نفت «تواند این تصمیم ضد ملی و تبه‌کارانه را اتخاذ کند... اکثریت اعضا «کمیسیون نفت... واقفیت که بامانورهای مزورانه معرکه را گرمی آر آیند...»

نویدا آینده شماره ۳ بجای بسوی آینده با شجاعت ترا خلف خود میباید:

«کمیسیون نفت دیر و زخیال همه را از ملی کردن صنایع نفت و الغای امتیاز داری «راحت کرد آخر «توافق» هم تا آن حد لازم است که نقشه اصلی بهم نخورد...» مرحله جدید و «ملی کردن آن» اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با (بخوانید برای خاطر) شرکت نفت ایران و انگلیس شماره پنج نویدا آینده و شماره‌های ۱۴ و ۱۵ «اعلام رسمی بطلان امتیاز نفت ایران و انگلیس و ملی کردن آن... درخواست بطلان «قراردادهای منقور امتیاز نفت جنوب و ملی ساختن آن... جبهه ملی کسار شکنی «میکند... اساس پیشنهاد رئیس کمیسیون روی ملی کردن صنعت نفت است ولی... «توده‌های مردم ایران که خواهان ملی کردن بدون قید و شرط نفت جنوب هستند «(یعنی قید و شرط ((سراسر)) را بردارند - یادداشت ما)... که پیشنهاد ملی کردن نفت جنوب (فقط جنوب نه شمال) بدون مهلت ملی شود... و نفت جنوب «ایران ملی شود...»

ملی شدن نفت سراسر ایران پس از تصویب شدن آن و رد شدن امواج نهضت، از روی سر حزب توده از طرف این حزب انقلابی! پیش‌آهنگ! طبقه کارگر بالاخره پذیرفته شد در شماره‌های ۳۰ نویدا آینده و بسوی آینده شماره ۲۲ اسفند و شماره ۲۹ اسفند و نویدا آینده ۲۵ اسفند ۲۷ و ۲۹ اسفند ۲۹ مینویسند:

«... ((ملی شدن نفت جنوب))... فقط حرفهائی روی کاغذ خواهد بود... و نفت «جنوب ایران ملی گردد... ملت ایران برای اعلام رسمی بطلان... و ملی شدن نفت «جنوب ایران مبارزه میکند... بهترین جوابی که ممکن است باین اظهارات آقای «هندرسن داده شود همان تصویب پیشنهاد ملی شدن نفت (رفیق! سراسر را باز «فراموش کردی) در جلسه امروز مجلس شورا بود امروز مجلس پس از يك جلسه «پر شور پیشنهاد کمیسیون نفت را مبنی بر ملی شدن نفت و تمدید کار کمیسیون تصویب «کرد... دیر و زخیال ایران (نه مجلس انقلاب پرولتری مسکو) باتفاق آراء «گزارش کمیسیون نفت را جمع بقبول اصل ملی کردن نفت را (باز هم سراسر فراموش «شده) با اصلاحاتی (!! تصویب کرد بدین ترتیب عملاً پاسخی با باطلیل هندرسن



« (به باطل قطب دیگر به باطل بایگناه امیر بالیسم نوین ) دادولی تصمیم  
« مجلس تصمیم کاملی نیست (۱۱) (خلع ید بیرون کردن عمال استعمار و قنسول  
« گریها و سفارت و بستن آنها و غیره تصمیم را کامل کرده یا نه؟ )  
حسن ختام این مقاله را جملاتی از اول مقاله می گذاریم که با مطالب آخر  
مقایسه شود:

« استیفاء حقوق از شرکت نفت جنوب خیالیست باطل (و افسانه ای است مانند  
« نیروی سوم) نه دولت ایران و نه مجلسین ایران و نه منضمات آنها هیچکدام در  
« این مورد اقدام مفیدی دست نخواهند زد »

از سرمقاله های مذکور بسوی آینده مهرماه ۲۹

# در روشنائی، چراغ «داهی»

بشریت که نبوغش راه مردم سر امر آیتی

است)) واضح میشود که چرا مجله ارتش سرخ

بارزم آراء و سادچیکف باقوام السلطنه و حزب توده باارتجا عیون

و محافظه کاران بر علیه ملیون همکاری میکنند

« رزم آرا افسر با کفایتی بود که بهر نقطه ایران سفر کرده ..... و این  
یکی از خصوصیات هر افسر «مترقی» است ..... رزم آرا در نظر نداشت  
حکومت دیکتاتوری را در ایران برقرار سازد، وی حتی متمایل نبود  
کار بر نظامی خود را خراب کرده و وارد سیاست ایران شود.

« رزم آرا نه تنها مایل نبود افسران ایرانی برای تعلیمات نظامی بانگلستان  
و امریکای پروند بلکه علاقه داشت که این افسران بشوروی اعزام شوند  
و تعلیمات جدید ارتش سرخ را فراگیرند و حتی سعی میکرد از دولت

« شوروی سلاح جدید خریداری نماید ..... رزم آرا به بهبود  
(روابط دوستانه و تجاری دو کشور علاقه زیاد داشت و  
(مایل بود برای اثبات این تمایل و علاقه خود امتیاز

(( بهره برداری از نقت شمال را به شوروی بدهد و وضع

« کارگران را با این عمل بهبودی داده ..... دولت شوروی حاضر شده  
« بود خسارات زمان جنگ را که ارتش شوروی با آن کشور وارد کرده بود  
« تماما بپردازد و طلاهای ایران را که در بانک مسکو بود بیه گذارده شده  
« است بآن دولت مسترد دارد ..... بدیهی است که اگر دشمنان دوستی  
« شوروی و ایران که اربابان دول مغرب میباشند رزم آرا را از بین نمیبردند  
« هیچگاه در تاریخ ایران دوستی شوروی و ایران بیای فعلی یا آینده  
« نمیرسید »

نقل از مجله ارتش سرخ (گراسنی آرمیا) مورخ ۲۷ آوریل

مطابق ۱۸ فروردین ۱۳۳۰

من افراد و جوانانی را که فریب حزب توده را خورده اند، متوجه این  
حقیقت می کنم که مطالب فوق و سایر وقایع مشابه اتفاقی و اشتباه نیستند بلکه ناشی

از خاصیت اجتماعی لنینیسم ستالینی میباشند. وقتی قوام السلطنه حاضر میشود که با چاپ کردن اسکناس در زمان جنگ یعنی با قطع کردن خوراک بخور و نمیر زحمتکشان ایران مبالغه بشوروی بدهد، یعنی باجی را که نخست وزیران گذشته بدول اشغالگر غربی داده بودند، قوام بشوروی بدهد.

وقتی این فتودال مستبد و مطلق‌المنان حاضر می‌شود و جرأت میکند که با پیشه‌وری بعنوان مردم‌آذر با بجان صحبت کند و امتیاز نفت ممنوع را بعنوان شرکت مختلط بشوروی‌ها واگذار؛ همین قوام السلطنه مستغنی از تعریف و توصیف بگفته آقای سادچیکف «بزرگترین سیاستمدار خاورمیانه» و «مترقی» می‌گردد؛ اگر سادچیکف این مرتجع کهنه کار را «سیاستمدار مترقی» و مجله ازتش سرخ «سرلشکر رزم‌آراء مترقی» را بر خمامیکشند اشتباه نمی‌باشد تعریف انترناسیونالیست و ناسیونالیست در تعبیر ستالینی لنینیسم همین تقاضا را دارد.

نشریه تعلیماتی شماره ۲۳ و ۲۴ حزب توده در صفحه ۳۲ می‌نویسد «میهن

پرست اصیل میهن خویش بودن بمعنی دوست وفادار اتحاد شوروی بودن است». مجله ارتش سرخ هم معنی دوست وفادار شوروی بودن را اینطور بیان میکند: «رزم‌آراء بیهود و روابط دوستانه... دو کشور علاقه زیادی داشت و مایز بود برای اثبات این تمایل و علاقه خود امتیاز بهره برداری از نفت شمال (و البته بهره برداری از هزاران زحمتکش ایرانی را) بشوروی بدهد»

اگر رزم‌آراها و قوام السلطنه‌ها «مترقی» و «دوست شوروی» اعلام می‌شوند و خلیل‌ملکی‌ها منحرف و مزدور و عامل امپریالیسم هر دو این‌ها اشتباه نیست: ناشی از اصل لنینیسم منسوب بستالین است. زیرا این «داهی بشریت، کسیکه نبوغش چراغ راه توده‌های مردم سراسر کیتی است کسیکه از خش - خش ملایم برگ‌های درختان جنگل‌ها صدای او شنیده میشود» فرموده است که اگر رزم‌آراء و قوام السلطنه نهضت ملی ایران را جزئی از انقلاب پرولتری شوروی قرار دادند و منابع مادی و مواد اولیه و اسکناس ایران را در خدمت هدف‌های سوق‌الجیشی ستاد زحمتکشان جهان قرار دادند و بدون چون و چرا و بدون قید و شرط منافع دولت شوروی را در نظر گرفته و از جیب میلیون‌ها زحمتکش ایرانی حاتم‌بخشی کردند اینها یعنی رزم‌آراء و قوام السلطنه‌ها مردمان مترقی و انترناسیونالیست واقعی و دوست شوروی می‌باشند ولی اگر خلیل‌ملکی‌ها در ایران تیتوها و اسلانسکی‌ها در بالکان و اروپای شرقی و مرکزی که سوابق یک عمر سوسیالیستی دارند حاضر نشوند که بی‌چون و چرا و بدون قید و شرط منافع زحمتکشان ملل خود را فدای اتحاد جماهیر شوروی بکنند آن‌ها به «اردوگاه دشمنان شوروی و امپریالیسم خونخوار و آتش افروز جنگ در میفلظند» و مثلاً تنها در یک صفحه نشریه تعلیماتی حزب توده بیست و یکبار علامت تعجب و سخریه درباره خلیل‌ملکی بخورد. مردم «مترقی» میدهند و ده‌ها تهمت و افترا و فحش و ناسزا در همان یک صفحه نثار می‌کنند که با نزاکت‌ترین آنها «بیشرم و آبرو و مزدور اربابان امپریالیست» است.

رزم آرا از یکطرف مرد «مترقی و دوست شوری» و از طرف دیگر وکیل مدافع شرکت سابق نفت در پشت تریبون مجلس شورای ایران بود رزم آرا سنتزو بسیار کیب سازش سیاست روس و انگلیس در ایران و با قبول این دلال تقسیم غنائم بعد از جنگ دو کشور پیروزمند روس و انگلیس برای تقسیم استعماری ایران بود. با در نظر گرفتن این اصل لنینیسم ستالین که در دوره «صلح با ایدار» «موقت» بین دو دولت بزرگ روس و انگلیس باید صلح بعمل آید و مبارزه ضد استعماری در این شرایط غیر ممکن است و دولت شوروی و عامل مترقی آنها هم در شرایط حاضر شمار اصلی و اساسی خود را هواداری از صلح بین دو دولت بزرگ قرار داده اند، پس جبهه ملت و نهضت ملی اصیل نمیتواند وجود داشته باشد. بنابراین تمام قدرت و انرژی حزب توده مترقی مصروف کارشکنی برای جبهه ملی و نهضت ملی میشود زیرا این جبهه و نهضت چون در اردوگاه سوسیالیسم جهانی نیستند پس بیشک در دامن دشمنان شوروی یعنی امریکا «در غلطیده» اند. روزنامه مردم در شماره ۶۱ خود تحت عنوان «سخنی چند درباره دو مقاله قیام ایران» مینویسد:

«التر فرض محال قبول کنیم آه همه پانزده میلیون  
 «مردم زحمتکش ایران آگاهانه بخوانند و تصمیم  
 «شوند زنجیر استثمار و استعمار را پاره کنند و در مقابل  
 «قدرت نظامی و سیاسی طبقه حاکمه ایران و امپریالیسم  
 «امریکا و انگلستان بایستند غیر ممکن است موفق شوند  
 «مگر آنکه توجه و معاضدت معنوی و حتی وجود  
 «جبهه دموکراسی که در رأس آن اتحاد جماهیر  
 «شوروی قرار دارد در جهان فشار امپریالیسم را خنثی  
 «کند و بدین ترتیب راه پیروزی را هموار گرداند»

آیا در روشنائی این «چراغیکه داهی و نابغه بشریت فرازاه توده های مردم سراسر کیتی» و از جمله حزب توده نگاه داشته است بخوبی نمیتوان درک کرد که جرائم مخفی و آشکار حزب توده چرا مینوشتنند که «استیفاء حقوق ملی از شرکت نفت جنوب با این مجلس و دولت و منضات آن خیالی است (باطل)؟ آنها می که تصور میکنند حزب توده اشتباه کرده و بسا تقصیر و قصور را از جانب حزب توده دانسته و شوروی را توجیه میکنند یا نمی فهمند و یا فهمیده خود را به فهمیدگی می زنند، تمام روشهای حزب توده، کارشکنیهای آنها درباره نهضت ملی، پیروی آنها از رزم آرا و از سیاست سازشکارانه انگلستان با شوروی صد درصد از لحاظ لنینیسم ستالین صحیح و بدون ایراد است.

اگر حزب توده برای عدم موفقیت جبهه ملی و نهضت ملی ایران با ارتجاعی ترین جناح های هیئت حاکمه ائتلاف صمیمانه بر ضد نهضت ملی کرده و اگر این ائتلاف خبیثه در عمل بر علیه جبهه ملی که مرکب از جناحهای انقلابی هیئت حاکمه و کارگران و روشنفکران مترقی بوده نه تعجب دارد و نه آنطور که بعضی ها ادعا میکنند از روی اشتباهی است که رهبران حزب توده میکنند

رهبری حزب توده در موردیکه با سیاست استعماری بریتانیا عملاً هم آهنگ میشود و از صالح نشاندار مزدوران سیاست بریتانیا برای «صلح پایدار» استفاده میکند و با آنها بر علیه نهضت ملی و دکترا مصدق در طول این دو سال اخیر ائتلاف خبیثی تشکیل میدهد تمام اینها در روشنائی چراغ انیستی ستالین که در راه توده های سراسر کیتی نگاه داشته بخوبی روشن میشود. اینک ملزایران عملاً در مدت این دو سال نشان داده است که اکثریت مردم زحمتکش ملت ایران با ضاهه روشنفکران و جناحهای مترقی سایر طبقات بخلاف کارشکنی های مداوم و خستگی ناپذیر هیئت حاکمه و ستالینیون ایرانی مؤتلف آنان و حتی علی رغم کارشکنیهای شوروی، با استفاده از تناقضاتی که اولاً بین بلوک شرقی و غربی وجود دارد و با استفاده از تناقضاتی که بین عناصر مختلف بلوک غربی وجود دارد ولی با تکیه اساسی به نیروی ملت ایران، به نیروی مستقل از هیئت حاکمه و حزب توده توانسته است خود را از زربار تحمیلات استعماری آزاد سازد و زمینه را برای مقاومت در مقابل توسعه طلبی خطرناکتر شوروی نیز مهیا و آماده سازد، برای اینکه علاوه بر شواهد زنده و جاندار و زباندار که هر خواننده از مخالفتها و کارشکنی های حزب توده خود شخصاً میتواند در حافظه خود از حوادث دو سال اخیر ایران پیدا کند. معذک برای یادآوری بعضی از حقایق مختصری از نوشته های خود حزب توده را که حاکی از همکاری آنها با ارتجاعیون بر علیه جبهه ملی و نهضت ملی است ذیلاً نقل میکنیم.

هنوز در زمانی که توده ایها حمله ائتلافی خود را به جبهه ملی و نهضت ملی شروع نکرده بودند و بالعکس مبارزه با استعمار را پیش از استقرار حاکمیت ملی خودشان غیر ممکن دانسته و جبهه ملی مرکب از بازرگانان مترقی و بورژوازی متوسط را با زحمتکشان و عناصر مترقی و روشنفکر بیادانتقاد و سخریه می گرفتند، درست در همین موقع از یک ائتلاف با عناصر ارتجاعی صریحاً دم میزدند ولی مبارزه با جبهه ملی تجسم آنوقت نهضت ملی را وظیفه خود میدانستند توجه کنید که در ضمن نشریه تلمیحاتی شماره ۱۲ مورخه ۲۳ فروردین ۳۱ چگونه با عناصر ارتجاعی ائتلاف میکنند ولی «لبه تیز حمله را متوجه جبهه ملی» میسازند.

« عناصر محافظه کار و ارتجاعی نیز میتوانند برای حفظ منافع خویش  
 ( منافع مشترک ارتجاعیون با استاد زحمتکشان جهان ! ) قدمهای مثبتی  
 در راه جلوگیری از جنگ و دفاع از صلح بردارند... با بازرگانان و صاحبان  
 صنایعی که از برقراری روابط اقتصادی و تجارتي میان شرق و غرب  
 جانبداری میکنند نیروهای صاحب براتب و وسیعتر و دامنه دارتر  
 از نیروی پیشرو اجتماع است زیرا علاوه بر عناصر مترقی و پیشرو و عناصر

### « محافظه کار و ارتجاعی را نیز در بر میگیرد »

این آقایان انقلابیون دو آتشی که در مسئله هواداری از تقسیم صلح حیوانه جهان بین دولت بزرگ اینقدر مسالمت جو تشریف دارند که حتی با محافظه کاران و ارتجاعیون جبهه مشترک مطابق اعتراف صریح خود تشکیل میدهند، ملاحظه فرمائید که در مبارزه با نهضت ملت ایران چقدر جدی و ستیزه جوی باشند: همان نشریه در صفحات ۹۵۹ و ۹۶۰ می نویسد :

«امادرمیان همه دستجات ارتجاعی که در دهسال اخیر بمیدان سیاسی  
 ایران پانها:ده اند «جبهه ملی» . . . . رنگها و نیرنگهای تازه و  
 «ماسکی برچهره . . . . . جبهه ملی . . . . . باشعار «ملی شدن نفت  
 «سراسر ایران» بزرگترین عوام فریبی را بنیان گذاشت . . . .  
 «آیا ملی شدن نفت خواست ملت ایران است؟ امریکا نیز خواهان  
 «نوعی از «ملی شدن» صنعت نفت ایران است . . . . . این  
 «مبارزه ضداستعماری جبهه» ملی رنگ ناسیونالیستی بخود گرفت .  
 « . . . . . اگر ناسیونالیسم در کشورهای مستعمره یا بگیردمبارزه  
 «مردم این کشورها را منحرف کرده . . . . . جبهه ملی مبلغ  
 «ناشی ناسیونالیسم است برای جدا کردن و دورداشتن مبارزه ملت  
 «ایران از مبارزه ملت های دیگر برای مبارزه با غارتگران انگلیسی  
 «(عجب جرم و گناه کیبره ای مرتکب میشوند !!) درچارچوب تضادهای  
 «امپریالیستی (پس چکارکنند فقط بانیروی خود بچنگند؟)  
 این نشریه تعلیماتی پس از اینکه در روشنائی اصول لنینیستی استالین راه  
 و رسم مبارزه با جبهه ملی و نهضت ملی را یاد میدهد تعلیمات! حزب پیشاهنگ  
 را اینطور ادامه میدهد:

«رققا! اینست برجسته ترین حقه ها و لم های کار «جبهه ملی» . . . وظیفه  
 «مادر مقابل این خیانتکاران مردم فریب روشن است همیشه باید بخاطر  
 «داشته باشیم که «جبهه ملی» اگرچه رسوا شده ولی هنوز هم  
 «خطرناکترین دشمن داخلی ملت ایران است پس نتیجه میگیریم  
 که باید همه نیروی خود را علیه دشمنی که مبارزه  
 «با آن فوریت دارد» (مبارزه با محافظه کاران و ارتجاعیون  
 «فوریت ندارد باید با آنها برای هواداری از صلح ائتلاف کرد!)  
 «و موضوع روز است تجهیز کنیم و در عین حال که از  
 «مبارزه باعمال زخم خورده و ایرانی نمای امپریالیسم  
 انگلستان (غیر از جبهه ملی که آنها را زخم خورده کرده است)  
 «غافل نمیشینیم لبه تیز حمله خود را متوجه «جبهه  
 «ملی» بنمائیم . . . جبهه ملی را همیشه باید بر سر  
 «بزنگاه گیر کشید . . . پس اگر میخواهیم (جبهه ملی)  
 «را رسوا کنیم باید او را بمیدان عمل بکشیم . . . . .  
 «باید به پیشواز حوادث رفت باید حوادث بیدار  
 «کننده را آفرید و جبهه ملی را در برابر آن  
 «قرار داد.»

ملاحظه میشود که منظور اصلی و اساسی برای بیروز کردن اصل لنینیستی ستالین  
 بی آبرو کردن جبهه ملی است روزی این بی آبرونی را با مبارزه مستقیم انجام میدادند

ولی وقتی امواج از بالای سر آنها گذشت و نهضت ملی واقعیت سرسخت غیرافسانه‌ای و واقعی‌تر از هر واقعه‌ی خود را نشان داد بی‌آبرو کردن جبهه‌ی ملی و نهضت ملی و سمپتر را این بار با حمله‌ی ائتلافی شروع کردند که بلکه از داخل آنرا منفجر سازند. زیرا موفقیت نهضت ملی ایران شکست علمی و عملی لنینیسم ستالین است.

**نتیجه‌ای که در ضمن عمل از اصل لنینیسم معمول در حزب ستالین گرفته می‌شود اینست که بارز، آراها و قوام السلطنه‌ها و ارتجاعیون و محافظه‌کاران ائتلافی بر علیه نهضت ملی ایران بوجود آید زیرا مطابق آنچه اوضاع و احوال و حتی اسناد و مدارک ذکر شده در این مقاله نشان می‌دهد نهضت ملی ایران از مواردی است که ستالین در جمله‌ی زیر به آن اشاره می‌کند: «حالات با مواردی پیش می‌آید که نهضت ملی در بعضی از کشورهای زیر یوغ با منافع نهضت پروتاریائی و بارشده‌آن تناقض پیدا می‌کند در این موارد پشتیبانی کردن از آن (نهضت ملی) بکلی بی‌مورد است.»**

## فصل چهارم

تجسم سیاسی سوسیالیسم در دوره پس از جنگ

### ایدئولوژی نیروی سوم

همان سوسیالیسم منطبق با شرائط دوره حاضر است  
تقلب و تحریف روش استدلالی حزب توده است

« ادعای این گروه اینست که بین طبقات حاکم و احزاب

« کارگری گروه سومی را تشکیل میدهند»

از صفحه ۲۶ رساله « نیروی سوم حزب توده و بسوی آینده»

دم از تئوری نیروی سومی که گویا بین سرمایه داران

امریکا و سوسیالیسم شوروی قرار گرفته زدند

از صفحه ۲۵ رساله مذکور

« راه جدیدی که گویا از راه بورژوازی و پرولتاریا متمایز است بنابه

« راه سومی» جلوه گر سازند »

از شماره ۱۶۱ روزنامه مخفی مردم صفحه ۲

« تئوری نیروی سوم ادعای بوجی که گویا بین غارتگران فتودالها و

« بورژواها و غارت شوندگان کارگران و زحمتکشان بتواند نیروی دیگر

« موجود باشد که با اصطلاح نه این ونه آن باشد دروغ پیشرمانه ایست

« که از دیرزمانی .... » !

از نشریه تعلیماتی شماره ۲۳ و ۲۴ حزب توده صفحه ۱۱

« مسئله تنها بدین شکل مطرح است ایدئولوژی سوسیالیستی یا بورژوازی

« حد وسطی اینجا نیست زیرا نوع بشر هیچگونه ایدئولوژی «ثالثی»

« بوجود نیاورده است .

از همان نشریه صفحه ۱۴ که زیر عنوان دارودسته ملکی منتشر شده است

این « گروه» نیروی سوم هرگز و هیچ کجا ادعا نکرده است که « بین

طبقات حاکمه و احزاب کارگری گروه سومی را تشکیل میدهد » ، چون مطالب و

تئوریا و بالاتر از همه واقعیات روشن و زنده و جاندار را نمیتوانند انکار کنند؛ مجبورند

که عقائد ما را تحریف کنند و بطلب تحریف شده جواب بدهند .

در چند موردی که از اسناد و مدارک بی شمار حزب توده در بالا ذکر کردیم ادعائی

شده است که هر شخص منصف و آشنا با تشارات و عقائد ما تصدیق خواهد کرد که

ما هرگز این عقیده را ابراز نکرده ایم . که نیروی سوم گروهی

بین سوسیالیسم و امپریالیسم و یا یک ایدئولوژی نوین بین این ایدئولوژی



بورژوازی وایدئولوژی برولتاریاست وهرگز نگفته ایم که راه حل سومی بین سوسیالیسم شوروی واهپریالیسم امریکاست، ما همواره بیشتر از چندبار گفته ایم ومیگوئیم که امریکاراه حل سرمایه داری خصوصی امریکارا بجهان عرضه میکند وشوروی کاپیتالیسم دولتی را بعنوان راه حل عرضه میکند . ما راه حل سوم را که عبارت از سوسیالیسم دهو کراتیک است و عبارت از تجسم سوسیالیسم ومرحله رشد وتکامل آن در حال انطباق با شرائط دوره بعد از جنگ است، قبول داریم.

آقای نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام ، در مورد مقاومت در مقابل دابلوک شرق وغرب بحث از نیروی ملل که در مقابل آنها مقاومت میکنند کرده وضمنادر مصاحبه مطبوعاتی اظهار داشته بود که این نیروی سوم نیست ونیروی اول است . البته منظور ایشان از اول بودن اهمیت آنست . طبیعی است که ما هم نیروی ملل را از لحاظ اهمیت و تاریخی اول میدانیم و اگر این نامگذاری را بعنوان یک واقعیت قبول کرده ایم، برای اینست که اولاً دردنیای این اسم معروفیت پیدا کرده وتانیا پیش از جنگ ومخصوصاً در موقع جنگ وتامدتی پس از آن در ایران از لحاظ زمانی ، تنها دویرو یعنی قدرت هیئت-ما که از طرفی وقدرت حزب توده از طرف دیگر بعنوان دو واقعیت وجود داشت و در مقابل ایندو یک قدرت سیاسی قابل ملاحظه از لحاظ کمی و کیفی وجود نداشت و اغلب طبقات محروم امیدها وآرزوهای خود را در حزب توده جستجو میکردند، هر چند عده ای بودند که بپیچکدام عقیده نداشتند، ولی اینها بعنوان یک نیروی سیاسی متشکل که جدا بآن دو پشت پازده وبان دو نیروی واقعی که هر کدام پایگاه اجتماعی یکی از دابلوک شرق وغرب بودند مبارزه کنند و این مبارزه بطور مرتب ومنظم متکی بیک مکتب باشد وسود نداشت . پس از آنکه حزب توده پس از جنگ وبس از تمام شدن بهانه مبارزه ضدفاشیستی سیاست دنباله روی خود را از هدفهای سوق العیسی شوروی در زمان جنگ گرم وسرد هر دو نشان داد ، مردم متوجه شدند که نه تنها از هیئت-ما که بلکه از حزب توده هم نباید امیدی داشته باشند و در مقابل این دویرو بمناسبت مبارزه برای استیفای حقوق ملی قدرتی بوجود آمد که از لحاظ زمانی نیروی سوم است نه از لحاظ اهمیت تاریخی .

مهمتر وقابل توجه تر از تقلب وتحریفی که حزب توده میکند ومنتهیات ما را بشکل دیگر میخواهد جلوه دهد اینست که آنها چرا مجبور باین کار هستند آن علتی که آنها را مجبور به تقلب وتحریف میکند نشان میدهد، که ما ونهضت ها و جریان های اجتماعی مشابه ما عبارت از جریان صحیح تاریخی میباشیم ومکتب اجتماعی ما همان مکتبی است که رشد وتکامل جریان تاریخ بشر بآن مکتب ونتیجه منجر میشود و چون این جریان تاریخی غیر قابل مقاومت است چون این مکتب را بنام سوسیالیسم نمیتوان تخطئه کرد پس باید آنرا تحریف ومکتب و باعقاد تحریف شده را تخطئه واز این ستون بآن ستون فرجی بدست آورد .

**ماز خوانندگان توده ای خود انتظار داریم نمونه مدارک**

## ذکر شده در بالا زابر دارند و با گفته‌ها و نوشته‌های مامقایسه کنند که در کجا و چطور مانیروی سوم را بین امریکاشوروی قرار داده ایم .

ماهواره نیروی سوم را بعنوان سعی و کوشش طبقات زحمتکش درمقابل امریکاشوروی قرار داده ایم . نویسندگان حزب توده و بسوی آینده عوض این که استدلالات ما در باره این که در شوروی اختلاف طبقاتی بیشتر از اختلاف طبقاتی کشورهای سرمایه‌داری غربی است عوض این که اختلاف عظیم سطح دستمزدها را عوض این که علت «تقویت شدن دولت بعنوان سلطه خفه کننده نسبت به مردم شوروی» را عوض این که دیکتاتوری عده‌ای معدود بوروکراتها را به پروتاریزهای شوروی و حتی سعی و کوشش طبقه ممتاز حزب بلشویک را با اینکه دیکتاتوری خود را حتی نسبت به پروتاریزهای جهان مستقر سازد توضیح دهند آنها این توضیحات را با آینده موعول می‌کنند و در رد عقاید ما تحریفات و تقلبات کهنه و پوسیده خود را بار دیگر تکرار میکنند جواب های مکرر ما و واقعیات زنده و زباندار حوادث را ندیده میگیرند . و از مواجه شدن با واقعیات زنده جامعه خود مامیترسند و از مقابل آن فرار کرده و به میدانهای دور از دسترس مردم زحمتکش و ساده‌ایران پناه میبرند تا تقلبات و تحریفات خود را با مبالغه بیشتری بخورد مردم بدهند .

**اگر آنها از جلو واقعیات نمیگریزند ، آیا بهتر نبود بجای این که وقتشان را بجعل و نقل قول تحریف شده صرف کنند با استدلالات پاسخ دهند و آن را به «آینده!» موعول نکنند**  
ما ذیلا مطالبی را از رسالات و مقالاتی که مکرر مورد استناد رساله مورد بحث حزب توده قرار گرفته ذکر می‌کنیم و هر خواننده با مقایسه اینها با مطالب مذکور در صدر مقاله و ماخوذ از رسالات و نشریه‌های تعلیماتی حزب توده ، خود قضاوت کند که آیا ما «تئوری نیروی سوم» را بعنوان «ادعای بوچی که گویا بین غار نگران (فتودالها و بورژواها) و غارت شدگان (کارگران و زحمتکشان) بتواند نیروی دیگر موجود باشد که باصطلاح نه این باشد و نه آن باشد» گفته ایم بقول رساله حزب توده این «دروغ بیشرمانه» را گفته ایم و یا این تهمت و «دروغ بیشرمانه» ایست که رساله نویس و دستگاه تبلیغاتی اربابان آنها از روی ناچاری در مقابل تمام سوسیالیست های جهان یقالب می‌زنند .

آری در این جایی شك يك دروغ «بیشرمانه» وجود دارد . زیرا نوشته های صدر این مقاله ماخوذ از نشریات حزب توده با مطالبی که ذیلادرج میشود تناقض شدید و صریح دارد . ولی باید دید که معتقدات ما آنهاست که نشریات حزب توده بهمانسبت داده و یا اینها که ما از نشریات مختلف در اینجا نقل میکنیم خواننده خود بدون کمک ما . «دروغ بیشرمانه» و مرتکب آنرا کشف خواهد کرد . خواننده توجه خواهد کرد که آیا ما نیروی سوم را واقعا تئوری نوینی بین تئوری های وجود معرفی کرده ایم و یا منکر این بوده ایم که نیروی سوم تئوری جدیدی باشد . خوانندگان قضاوت خواهند کرد که ما نیروی سوم را بعنوان واقعیت سیاسی و تظاهر همان فرضیه های سوسیالیستی دانسته ایم و در روزنامه نیروی سوم آدینه و در رساله ای که آن مقالات را دوباره

بجای رسانه در صفحه ۲۰ تا ۲۱ در جواب يك كهينفرمیست دیگر که مطالب ما را تحریف و بآن جواب میداد نوشته ایم:

« این مؤمن بکمینفرم فراموش کرده است که مطابق راه و رسم توده ایها «مطالب نویسنده» بر خورد را آنروزها تحریف کرده بود که بتواند «بمطالب تحریف شده جواب دهد نویسنده» بر خورد هرگز امریکا و «شوروی را دو قطب» اصلی «نامیده و هرگز» بقطب سوسیالیسم به «رهبری دولت شوروی» که در مقابلش نیروی سوم باشد عقیده نداشته «قطب سوسیالیسم بر رهبری دولت شوروی» عقیده کمینفرمیست هاست که ماهواره از قول آنها بیان کرده ایم نویسنده «بر خورد» در همان «کتاب شوروی را منحرف از سوسیالیسم بطرف» ناسیونالیسم «روس بزرگ معرفی کرده و از سیاست غیر سوسیالیستی و تهاجم آن دولت نسبت بدول بالکان و برای تحت رقیت در آوردن آنها بحث ها به «میان آورده است... ماوتی صحبت از «نیرو» میکنیم نیرو یا قدرت را با مملکت و مکتب اجتماعی نباید اشتباه کرد...»

«بنابر این در تقسیم ساده از جهان با ستمارشونده و استثمار شده دو «نیروی اول یعنی امریکا و شوروی هر دو در اردو گاه و یا صفا استثمار کنندگان توسعه طلب قرار میگیرند»

(صفحه ۲۲ - نشریه نیروی سوم چیست؟)

رسالة حزب توده و بسوی آینده در صفحه ۱۲ می نویسد: «در ایران نیز هر کس منکر وجود چنین نیروی سومی بود، ملکی او را بداشتن سوابق ذهنی توده ای متهم و تکفیر میکرد و با عملیات مجیر العقول شعبده بازان «ثابت» مینمود که چنین نیروی سومی وجود دارد و کسیکه سوابق ذهنی توده ای دارد آنرا نمی بیند!»

حال ما از خوانندگان انتظار داریم خود قضاوت کنند، برای اینکه هر انسانی که دارای عقل سلیم انسانی است درک کند که در ایران علاوه بر هیئت حاکمه و حزب توده يك نیروی ملی دیگری که الهام دهنده مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت سراسر ایران بود وجود دارد، آیا لازم است که «عملیات مجیر العقول شعبده بازان» را بکار برد؟ و یا بالمعکس شعبده بازان ناشی حزب توده از نوع نویسنده رساله مذکور هستند که مطالبی از نوع زیر را بشکل مطالب مذکور در صدر مقاله تغییر شکل داده و تحریف میکنند در صفحه ۲۲ رساله «نیروی سوم چیست» چنین نوشته شده :

«نیروی سوم بعنوان جبهه مقاومت» دارای يك هسته سوسیالیستی است که رهبری کننده کم و بیش آگاه این جریان و یا جبهه است که ما «آنها نیروی سوم بمعنی اخص می نامیم. بنا بر این نیروی سوم يك «واقعیت سیاسی» است که در مقابل دو قطب یاد قدرتی که پس از «جنگ از همه مقتدرتر پیدا شده اند تظاهر کرده و يك «فرضیه اجتماعی» نویسی» نیست بلکه مظهر سیاسی يك فرضیه اجتماعی سوسیالیستی است که در مرحله حاضر بداز جنگ در اوضاع و احوال خاص «جهان کنونی ظاهر گردیده است.

«نیروی سوم دو حقیقت مظهر سیاسی همان منطق مبارزه سوسیالیستی است که همواره در طی تاریخ وجود داشته و در مرحله نهم از جنگ با این شکل درآمده است. آن منطق مبارزه سوسیالیستی عبارت از اینست که محرومترین طبقه یا طبقات نسبتاً محروم بر علیه محروم کنندگان (جبهه) ای تشکیل میدهند ولی در عین حال شخصیت طبقاتی خود و هدفهای آینده را نیز فراموش نمیکنند.»

«منطق مبارزه سوسیالیستی هم بشکل (جبهه) ای آن و هم بشکل (حزبی) آن امروز در اروپا و جهان در مقابل دو قطب متجاوز قرار گرفت اند اما سوسیالیستهای اروپای غربی و یوگسلاوی و آسیای ویرانی در اوضاع و احوال متفاوتی قرار دارند و به همین مناسبت مبارزه آنان در دو شکل مذکور در بالا اگر تشابهی باهم دارند اختصاصات و تمایزهایی نیز از هم دارند از همین جهت است که نیروی سوم بمعنی اعم آن و بمعنی اخص آن در نقاط مختلف جهان لزومی ندارد که عیناً شبیه هم بوده و پای خود را در جای پای آن یکی بگذارند... بطور خلاصه اگر بخواهیم تعریف علمی و دقیق نیروی سوم را از لحاظ فرضی و علمی در نظر بگیریم باید توجه داشت که تعریف آن از لحاظ فرضیه اجتماعی همان تعریفی است که سوسیالیسم از لزوم مبارزه طبقات زحمتکش بمعنی اخص و اعم آن یعنی بمعنی طبقه ای و بمعنی جبهه ای آن کرده است و آن تعریف هم در کتاب «برخورد» و هم در صفحات ششده (از کان سابق حزب زحمتکشان) و هم دو شریات «حزبی ما بکرات تشریح شده از جنبه عملی نیز نیروی سوم تظاهر آن در منطق سوسیالیستی در مرحله پنجم از جنگ جهانی اخیر است که بعنوان «یک واقعیت سیاسی آشکار شده و تظاهر تاریخی مبارزه است که فراسر مرزهای تاریخی را فرا گرفته و مصداق آن عبارت از هر عملی است که جبهه ملی در ایران و جبهه های مشابه در خاور میانه و حزب کمونگروه در هندوستان و احزاب مشابه در آسیا و آفریقا و سوسیالیستهای یوگسلاوی و اروپا در آنجا هم در سیاست حزبی خود توجه در سیاست جبهه ای خود عملی ساخته اند...»

### از رساله «نیروی سوم چیست» صفحه ۲۲

خلاصه حزب ما بتواند حزب زحمتکشان ملت ایران بوجود آمده و ادامه دهند همان مبارزه دائم طبقاتی است که تاریخ بشر نمودار کلی آنست. نیروی سوم عنوانی است که مردم آنرا پسندیده و انتخاب کرده اند و ما هم بعنوان احترام بافکار عمومی آنرا به شمار خود قرار دادیم. نهضت کارگری و تظاهر سیاسی آن و سوسیالیسم در طی دوران تکاملی تاریخی خود اسامی مختلفی بخود گرفته است. نیروی سوم در این مرحله یکی از این اسامی است که به مناسبت ساده تر شدن قدرتهای موجود در جهان حاضری بیش آمده است. این اسم هم مانند اسامی دیگر بوجود آمده و از بین خواهد رفت ولی مبارزه و کوشش دائمی طبقات زحمتکش برای پیروزی ادامه خواهد داشت.

دوره اول این سلسله مقالات با این بخش خاتمه مییابد  
 و آدوره دوم آن بزودی درباره « روش مسألهت آمیز  
 برای هدفهای انقلابی » و درباره نیروی سوم اروپا و  
 آسیا و سوسیال دموکراتهای اروپا و حزب کارگر  
 انگلستان زیر عنوان « نیروی سوم ضرورت اجتماعی  
 اجتناب ناپذیر » منتشر خواهد شد.

## راه خلی که نهضت ملی ایران در مقابل پایگاه امپریالیسم غرب (هیئت حاکمه) از طرفی و در مقابل پایگاه اجتماعی شوروی توسعه طلب (حزب توده) از طرف دیگر انتخاب کرده است

دوره اول این سلسله مقالات با این بخش خاتمه مییابد  
 و آدوره دوم آن بزودی درباره « روش مسألهت آمیز  
 برای هدفهای انقلابی » و درباره نیروی سوم اروپا و  
 آسیا و سوسیال دموکراتهای اروپا و حزب کارگر  
 انگلستان زیر عنوان « نیروی سوم ضرورت اجتماعی  
 اجتناب ناپذیر » منتشر خواهد شد.

جنگ جهانی آخرینه تنها از لحاظ اینکه دو قدرت بزرگ صنعتی را از همه  
 قدرتهای صنعتی دیگر نیرومندتر ساخته تأثیر در سرنوشت جهان دارد بلکه در ضمن  
 از مابشهای ضروری جنگ قدرت و ظرفیت صنعتی و تمرکز آن و لزوم دخالت دولت  
 در کلیه شؤون اجتماعی بیشتر از پیش محسوس و لازم و ضروری گردیده است. اقدامات  
 و ابتکارات شخصی در مقابل نقشه های وسیع دولتی و اجتماعی محکوم بزوال گردیده  
 است. در ضمن از مابشهای صنعتی تجلیه شهرها از سکنه تجلیه شهرها از اصطلاح و  
 تجاوزات و مزاحمت و غیره است. و اجتماعی و اقتصادی آن، متشکل شدن افراد در سازمانهای  
 عمومی و تفویض کلیه ای از بزرگ از سازمانها، بخار که مستلزم از کارکنان و نیروهای وسیعی بودند  
 که اشتغال و عظمتی تجاوز کرده و ایجاد میکرد که تمام شؤون اجتماعی و لحاظ و ادکی  
 ملی و نه تنها افراد از طرف یک مرکز اداره شود، تکمیل شدن بی مشافه و وسائل عمل و  
 نقل و وجود آمدن سرویس های هوایی که ارتباط دور افتاده ترین نقاط جهان را  
 سهولت از ارتباط بین مرکز یک کشور کوچک در یکصد سال پیش نمیتواند با تجربه کشف  
 شدن انرژی اتمی مساوی است که ابتکارات شخصی و اصول سرمایه داری خصوصی را  
 محکوم بندهم موقوت میکند. پس از آنکه انرژی اتمی مورد استفاده برای موتور  
 دریایی و نظامی و راه اجتماعی گردد این وسیله تولید و توزیع تمدن جهانی در ارتباط  
 اجتماعی بوجود خواهد آورد که در تمام تاریخ بشر بی سابقه است. انرژی اتمی که  
 متأسفانه تا حالا فقط در مورد تخریب بکار رفته وقتی بعنوان عامل آباد کننده در زندگی  
 بشر بکار میآید گناهناهیست. باید متأسفانه در این مورد نیز خود را بر انرژی اتمی  
 در دست آوردن انرژی اتمی مانند خون تملک خصوصی از این بهیچوجه نمیتوان کرد. آن  
 در دست آوردن انرژی اتمی منتشر می شود که در تمام اجتماعات کلیه طبقات و همه و همه لازم

گروه و از میدان رقابت بیرون خواهد دراند.

گرچه کشور ما از لحاظ صنعتی تکامل لازم و کافی نیافته و ضرورت ملی شدن وسائل تولید و توزیع (باستثنای صنعت نفت) از لحاظ تمرکز داشتن يك ضرورت تاریخی نیست<sup>۱</sup> معذک بمناسبت اینکه با تسهیل وسائل ارتباط حتی دور افتاده ترین کشورهای صنعتی و نیرومند با نقشه های اجتماعی و دولتی وسیع خود کشور ما را نیز مانند سایر کشورهای مترقی یا عقب مانده مورد هجوم کالاها و نقشه های استعماری و غیر آن قرار داده اند لزوم دخالت دولت در تمام شئون اقتصادی و حتی اجتماعی و حمایت دولت از مؤسسات کوچک و لزوم داشتن يك نقشه وسیع اجتماعی که ابتکارات شخص در ضمن آن نقشه کلی قرار داده شود يك جبر تاریخی اجتناب ناپذیر بنظر میرسد. اگر این توضیحات را بخواهیم در يك عبارت خلاصه کنیم باید گفت که در دوره پس از جنگ لزوم اقتصاد مطابق نقشه و تنظیم شئون اجتماعی مطابق نقشه يك ضرورت اجتناب ناپذیری شده است. ولی این اقتصاد و اداره امور اجتماعی مطابق نقشه بدو صورت متفاوت امکان پذیر است اولاً اقتصاد متمرکز و حکومت متمرکز و یا حکومت توتالیتر متناسب با آن و یا اقتصاد متمرکزی که تولید کنندگان بیشتر از اداره کنندگان بوروکرات در تولید و توزیع دخالت داشته و متناسب با آن حکومت نیز دارای دموکراسی بیشتری باشد

امروز ملاحظه میشود که عناصر سوسیالیستی و روشهای سوسیالیستی باشند و یا ضد بیشتر در همه جا تنها چاره دردهای اجتماعی تلقی میشود در کشور ما نیز افکار عمومی متوجه هدفها و روشهای سوسیالیستی است. نفوذ بی مانند حزب توده در اول کار و سقوط کنونی آن خود علامت و نشانه اینست که رشد و تکامل مرحله حاضر يك نظام اجتماعی نوینی را تقاضا دارد مردم تبلیغات اجتماعی حزب توده و طرفداری او را از عدالت اجتماعی می پسندیدند ولی دنباله روی رهبران آن حزب از سیاست شوروی توجه افکار عمومی را از آن حزب بطرف دیگری منحرف ساخت و امروز می بینیم که نه تنها حزب توده مانند سکت گردیده و رابطه اش با توده قطع شده و بگفته نشریه تعلیماتی خودشان «زمین توده ای در زیر پای آنها جا خالی میکند» بلکه تزلزل کاملی در صفوف آن حزب بوجود آمده و يك تصفیه دامنه دار هم اکنون در آن حزب شروع شده و از قرار مسموع فملا در چیت سازی ده نفر از توده ایهای مبرز مشمول تصفیه شده اند منظور اینست که نفوذ حزب توده را در جامعه نباید دلیل این دانست که مردم میل دارند «بی چون و چرا و بدون قید و شرط» تسلیم شوروی گردند و نهضت ملی خود را تحت الشعاع انقلاب پرولتری انگلستان و یا حرکت ارتش سرخ قرار دهند آنچه محقق است و هر شخصی میتواند حس کند اینست که افکار عمومی در ایران برای اولین بار بمعنی واقعی خود بوجود آمده و نهضت ملی ایران علامت و نشانه آنست که مردم از افکار و عقائد دست چپ نه تنها بدشان نمی آید بلکه در عین حال طالب آنند ولی از دنباله روی يك مرکز خارجی اعم از اینکه این مرکز در ماوراء سرحدات جنوبی و یا شمالی باشد متنفر میباشند.

جنبه مسلکی سوسیالیسم تاحدی که با مقتضیات ملی و محلی و مذهبی ماتناقض نداشته باشد مورد حسن استقبال بی مانندی است و این حسن استقبال يك مسئله ذوقی و یا اتفاقی نیست بلکه ناشی از طبیعت حاضر اوضاع اجتماعی است.

ملی شدن صنعت نفت سراسر ایران فورمولی است که نه هیئت حاکمه و نه حزب توده آنرا نمی خواستند ولی مردم آنرا درک کردند و قسایدند و از آن خود ساختند و شعار نهضت ملی خود قرار دادند با این شعار مردم تنفر خود را از طالبان و از مدافعان امتیاز نفت جنوب و نفت شمال ابراز داشتند و در عین حال تقاضا کردند که صنعت نفت نه تنها به بیگانگان واگذار نشود بلکه سرمایه داران ایرانی نیز آنرا بسود شخصی خود اداره نکنند بلکه دولت آنرا بنام ملت و بسود ملت اداره کند برواضح است که باتصویب شدن قانون نه از لحاظ سیاست خارجی و نه از لحاظ سیاست داخلی مسئله خاتمه نیافته است بلکه شروع شده است ولی آنچه اینجامورد بحث است اینست پیدایش و رشد و تکامل نهضت ملی ایران نه آنطوریکه خود انگلستان و پایگاه اجتماعی آن هیئت حاکمه مدعی اند مربوط به حزب توده است و نه آنطوریکه حزب توده پایگاه اجتماعی شوروی توسعه طلب مدعی است مربوط باردوگاه امپریالیست غربی است .

همانطور که آقای دکتر مصدق بارها اظهار داشتند نهضت ملی علی رغم دو اقلیت منورخواست و اراده اکثریت بزرگ ملت ایرانست . دیروز جمال امامی ها و شوشتری ها نهضت ملی ایران را مولود و پامؤتلف حزب توده معرفی می کردند امروز هم منافقین و مخالفین دیگر هستند که مصدق و نهضت ملی را مؤتلف حزب توده معرفی میکنند برواضح است دشمنان نهضت ملی و حکومت ملی ما اعم از راست ها و چپ نمایان باید آثار و نهضت ما را یکی از دو قطب توسعه طلب جهان نسبت بدهند ولی هر شخص متوسط هر راهگدرو یا مرد توی خیابان میدانند که غیر از آنند و قدرت بزرگ جهانی و غیر از دو پایگاه اجتماعی آنهاد را ایران یعنی غیر از هیئت حاکمه و حزب توده قدرت بزرگ دیگر علاوه وجود دارد و قدرت حکومت را در دست گرفته ولی متأسفانه دستگاه حکومت سابق رانشکسته و از بین نبرده و بهین مناسبت هر روز دچار مشکلات و کارشکنی های می شود . بروید در سر راهتان از هر راهگذری که می خواهید برسید در کارخانه و مدرسه و دانشگاه و اتوبوس و قهوه خانه و بازار از مردم عادی و متوسط سؤال کنید که آیا این خلیل ملکی است که با «عملیات مجیرالقول» شعبده بازان امکان و ضرورت وجود این نیروی مستقل ملی و ایرانی متمایز از دو پایگاه اجتماعی امپریالیسم غرب و شوروی را با اینهمه مردم «ثابت» کرده است یا مردم با چشم و گوش و لامسه خود دیده اند و شنیده اند و لمس کرده اند و درک کرده اند که خودشان هستند و وجود دارند و ملی شدن صنعت نفت سراسر کشور را طالبند و انگلیس ها را علی رغم امریکاییها بیرون کردند و نمی خواهند دولت بیگانه دیگری اعم از امریکا و روس و فرانسه جانشین آن شود . اگر در دو سال پیش هیئت حاکمه بده ای و حزب توده بده ای دیگر نتوانست تلقین کند که شما هستید ولی قادر نیستید که حق حاکمیت خود را مشخصاً بدست آرید هیئت حاکمه میگفت و تلقین میکرد که با انگلیس ها نمیتوانید مبارزه کنید و شرکت سابق را در جهان قادر مطلق معرفی می کردند و حزب توده هم تلقین میکرد که صحیح است شما هستید و نیروی نیز می باشید ولی دنیا دو اردوگاه بیش نیست اگر شما بی چون و چرا و بدون قید و شرط در اردوگاه شوروی اسم نویسی نکنید در اردوگاه امریکایی غلطید ولی امروز میلیونها ایرانی حس می کنند که که هستند مفرورند که دست استعمار بریطانیار ابریدند، مفرورند که تسلیم امریکانشدند و نخواهند شد

می بیند که علی رغم امریکا در عواید نفتی موفق شدند، می بیند و مقرونند که  
علی رغم تلفین حزب توده و هلی رغم قضات امریکایی و شوروی و زلاها موفق شدند،  
می بیند که علی رغم تلقیغات سیاستمداران امریکا و انگلستان و سایر سیاستمداران  
تحت هواد انگلیس نفت مآخرین از داد و در روز بروز آمده آنها افزوده می شود و  
«مسئله» نفت بدون موافقت انگلستان و حتی امریکا حل می شود.

اگر ما به نصایح ویند و اندر زهیت خاکه گوش میدادیم و میفهمیم که ظرفیت  
فنی نداریم هنوز شرکت سابق نفت نه تنها از اعیان زمین های پناور جنوب و ازدهها  
هزار نفر زحمتکش ایرانی مشغول بهره برداری بود بلکه حکومت شرکت سابق نفت  
تمام شئون سیاسی و اجتماعی ما ادامه داشت ولی دکتر مصدق علی رغم بند و اندرز  
هیئت حاکمه و علی رغم کارشکنی های مداوم آنها در چند مرحله با بکار بردن شاهکار  
هکای سیاسی رابطه ایران را با سیاست استعماری بریطانیا قطع کرد و بی شک پس از  
مدت کم با زیادی که مربوط به قاطعیت نهضت ملی و درجه کارشکنی منافقین میباشد  
روابط غایب با ملت انگلستان برقرار میشود ولی اینبار روی اصول تساوی و حق  
حاکمیت ملل بر خود. همچنین اگر ما از هیئت حاکمه صرف نظر میکردیم و راه حل  
حزب توده را قبول میکردیم در این صورت مبارزه ضد استعماری غیر ممکن بود می بایست  
همانک با شماره ۶۱ روزنامه مردم و هزاران نوشته های دیگر حزب توده معتقد باشیم که  
«اگر فرض محال با توده میلیون مردم زحمتکش ایران آگاهانه نخواهد بود مصمم شوئند زنجیر  
استعمار و استعمار را باز کنند و در مقابل قدرت سیاسی و نظامی طبقه حاکمه ایران و  
امپریالیسم امریکا و انگلستان بایستند غیر ممکن است موفق شوئند» آری حزب توده  
مطابق اصل لنینی و ستالینی مذکور بمانند و اندر زهیت داده که از ملی کردن نفت سراسر  
کشور فعلا صرف نظر کنیم و هوادار صلح بین دولت بزرگ باشیم و خود را ذخیره  
سوق الجیشی انقلاب پرولتری جهان یعنی شوروی قرار دهیم و بدون چون و چرا و  
بدون قید و شرط پیشنهادات «بزرگوارانه» شوروی را نه تنها در باره «شرکت  
مختلط ایران و شوروی شیلات» بلکه پیشنهادات «بزرگوارانه تر» میلاد چیکف و  
قوام را درباره «شرکت مختلط نفت ایران و شوروی» قبول کنیم و مطابق توصیه  
احسان طبری علاوه بر نفت جنوب که دست انگلیس ها باشد نفت شمال را بروس و  
قسمت دیگری با امریکا دهیم و در انتظار جنگ جهانی و از سر سرخ خود را برای ظهور  
آماده سازیم.

بنا به بند و اندرز حزب توده مصدق نه میبایست به شورای امنیت برود و نه  
میبایست به لاهه برود، نمیبایست صدای ما بگوش جهانیان برسد میبایست جنوب ایران  
در معرض پیشنهادات «سخاوتمندانه» ستوکس و شمال ایران در معرض بهره برداری  
«بزرگوارانه» ستاد زحمتکشان جهان باشد.

ولی ملت ایران نه آن راه حل و نه این راه حل حزب توده را پذیرفت بلکه يك  
راه حل سوم را پذیرفت که بدون تشریح ما هر خواننده اعم از توده ای و غیر آن این  
راه حل سوم را میشناسد. این راه حل، راه حلی است که تمام ملل زیر بوغ استعمار  
آنرا میپسندند و از آن الهام میگیرند و تمام آزاد مردان جهان و تمام زحمتکشان کشور  
های بزرگ و مترقی این راه حل را راه حل مشکلات جهانی، راه حل استقرار صلح بین ملل



(نه صلح بين ه دولت) بزرگ ميشمارند. اينك ملت ايران راه حل خود را انتخاب کرده است و از قوه بفعل آورده رشد و تکامل داده و بمرأجل نهائی تکامل خود نیز خواهد رساند تنها کورها و کرها ممکن است آنرا نه بينند و نشنوند ولی چشمها باز ميشود و عمليات محيرالمقول شعبده بازان ناشی نیز قادر نخواهد بود که برای همیشه اين چشم هارا بسته نگاه دارد .



## توضیحی درباره کایشدها

وقتیکه ما اسنادی از نشریه های تعلیماتی حزب توده استخراج کردیم و آنها را بنظر افراد ساده و عادی آن حزب رساندیم، عده ای از افراد ساده آن حزب نتوانستند باور کنند که این اسناد مستخرج از نشریات تعلیماتی حزب آنهاست، آنها ما را بجمل سند و نقل و قول دروغ متهم کردند، زیرا این نشریه های «تعلیماتی» برای افراد ساده و روشن ضمیر و عادی آن حزب نیست، بلکه برای «آهلیمات» کسانی است که حزب توده را میگردانند و دروغ و تناقض، و آشنائی بطرق «فوت و فن کار حزب توده» در وجه آنها تأثیر منفی ندارد. آنها باید با اینگونه «نشریه های تعلیماتی» دور از چشم و نظر افراد عادی، بطرق «فوت و فن» آشنا شوند، تا بتوانند گفتارهای متناقض و کردارهای متناقض و خیانتهای رهبری حزب و رهبری این «رهبری» را توجیه نمایند.

بهمین جهت آنها میکوشند که این نشریه های تعلیماتی مخفی بدست افراد ساده و عادی حزب نرسد و جای تعجب نیست که افراد بیخبر و ساده حزب توده که از وجود چنین نشریاتی نیز بیخبرند، اسناد ما را بمحتویات این نشریات سندسازی و جعل نام بگذارند و انتساب این اسناد را بجزیشان باور نکرده و از ما اصل سند را مطالبه کنند

**هضم تناقضات غیر قابل هضمی مانند اینکه :**

**باید کار جبهه ملی عامل امپریالیسم را با فوت و فن های مخصوص بر سر بزنگاه گیر تمام کرد و یا «باید با جبهه ملی علیه صف متحد امپریالیسم آمریکا و انگلیس صف متحدی تشکیل داد»!**  
برای افراد ساده خیلی مشکل است، مخصوصاً وقتیکه راههای این «فوت و فن ها» در نشریات تعلیماتی آه و خسته میشود... بهمین جهت گردانندگان حزب توده میکوشند که این نشریات بدست افراد عادی نیفتد و ما، ایرغم این گردانندگان دروغگو و یک صورت و چند سیرت، قسمتهائی از نشریات تعلیماتی مخفی را، در دسترس افراد عادی حزب توده قرار میدهیم.

برای افراد عادی حزب توده که مستخرجات ما را از نشریه های تعلیماتی، تحت تأثیر تبلیغات و تلقینات رهبری آن حزب، سندسازی و جعل نام می نهند، چند نمونه از صفحات نشریه های تعلیماتی حزب توده را عیناً گراور میکنیم تا دیگر برایشان هیچگونه جای شک و شبهه ای باقی نماند.

البته گراور تمام این نشریات بعلت هزینه زیاد آن برای ما نامیسراست و فقط بگراور صفحاتی از این نشریات که در عین حال حاوی مطالب رسواکننده ای برای رهبری حزب توده است و حاکی از خیانتهای آشکار و اعترافات علنی بساین خیانتهاست، اکتفا میکنیم.

**افراد حزب توده اگر این مطالب را بانوشته های دیروز و امروز روزنامه های حزبشان تطبیق کنند، بخیلی از تناقضات**

گفته‌ها و کرده‌های رهبران پی خواهند برد...  
صفحه اول نشریه تعلیماتی شماره ۱۲

# نشریه تعلیماتی

شماره ۱۲

شماره ۱۲

## برای توسعه نهضت صلح باید از کلیه عوامل جماعت استفاده کرد

بدون شك در تمام كشورها مترقی‌ترین و پیشروترین عناصر اجتماع در پیشاپیش جنبش هواداران صلح قرار دارند ولی نهضت صلح نمیتواند و نباید محدود باین عناصر باشد، عناصر محافظه کار و ارتجاعی نیز میتوانند برای حفظ منافع خویش قدهای مثبتی در راه جلوگیری از جنگ و دفاع از صلح بردارند چنانکه مبارزه تند استعماری کشورهای متوسط و بوزوازی ملی که در کشورهای مستعمره در راه جلوگیری از جنگ مؤثر است با بازرگانان و صاحبان صنایعی که از فراوی روابط اقتصادی و تجاری میان شرق و غرب جانبداری میکنند و با سیاست تفریق اندوختن آمریکا آبراز مخالفت مینمایند، عمل آنها با اینکه برای تمام منافع خود آنهاست، معذرت ب حفظ صلح کمک میکنند. باین ترتیب هرگز نباید

خطی  
شماره  
اصول

### استفاده غلط از يك اصل صحيح

(مقصود توجیه همکاری با باند ارتجاعی نفتی در مجلس شانزدهم و غیر آنست)



مقصود اینستکه سید ضیاء و قوام السلطنه و «مصدق السلطنه» و حزب اراده ملی و دموکرات ایران، و جبهه ملی و احزاب زحمتکشان و ایران، همه یکی و جمله یکسانند و همه باهم عامل امپریالیسم اند .

در حالیکه قوام السلطنه را و کلای حزب توده در مجلس چهاردهم روی کار آوردند ، او را رهبر ارکان حزب توده مترقی ترین و لایق ترین نخست وزیران ایران نامید، در کابینه همین شخص چهارتن وزیر توده ای شرکت کردند . با حزب دموکرات ایران (حزب قوام السلطنه) همین حزب توده ایران (حزب سوسیالیست) در تابستان سال ۱۳۲۵ ائتلاف کرد .

با سید ضیاء و حزب او اگر زمانی مبارزه کردند ، در سال ۱۳۳۰ علناً همراه گردیدند و در جشن تجدید تشکیل «حزب اراده ملی» شرکت کردند و با جمال امامی همکار سید ضیاء همراهی کردند .

«مصدق السلطنه» و جبهه ملی و حزب زحمتکشان و حزب ایران و جمعیتهای نای دیگر را بیش از دو سال عامل امپریالیسم آمریکا معرفی کردند ، بعد از دو سال از آنها تقاضای ائتلاف نمودند و ای این تقاضای آنها با قاطعیت از طرف احزاب و عناصر ملی رد گردید .



چرا قوام الساطنه ها وسيد ضياء ها و حزب دموکراتها  
 و «اراده ملی» ها که باعتراف امروز حزب توده عامل امپریالیسم  
 هستند ، پیشنهاد ائتلاف حزب توده را پذیرفتند و با آن حزب  
 ائتلاف و آشتی کردند ، ولی جبهه ملی و احزاب نهضت ملی و  
 دکتر مصدق ها این پیشنهاد را با قاطعیت رد کردند ... ؟  
 زیرا هستوسویالیستی جبهه ملی و نهضت ملی ایران روش ائتلاف کمیونسستها  
 را در جریان کودتای چکسلاواکی و سایر آزمایشهای تاریخی آزموده بودند !  
 صفحه ۱۳ از نشریه تعلیماتی شماره ۱۳

وظیفه ما در برابر این خیانتکاران مردم فریب روشن است .  
 همیشه باید بظاهر داشته باشیم که «جبهه ملی» اگرچه بسیار وسواسه  
 ولی هنوز هم خطرناکترین دشمن داخلی ملت ایران است . پس نتیجه  
 میگیریم که باید همه نیروی خود را علیه دشمنی که مبارزه با آن فوریت  
 دارد و موسوم روز است تجهیز کنیم و در همین حال که از مبارزه با امسال  
 زخم خورده و ایرانی نمای امپریالیسم انگلستان آلی غافل نمیشویم ، به  
 نیز حمله خود را متوجه «جبهه ملی» بنماییم .  
 «جبهه ملی» میبخواهد با وسوسه با اصلاحات ، بظاهر بمبارزه و  
 آزادیخواهی ، منحرف ساختن احساسات میهن پرستانه و مدعی مردم  
 حزب ما را از توده ها جدا کند .  
 ما هم باید بکوشیم تا «جبهه ملی» را هر چه بیشتر از قشرهای  
 متوسط که میخواهند آنان را از بهشت مآجدا سازد ، جدا کنیم .  
 «جبهه ملی» را چگونه باید از توده ها جدا کرد ؟  
 برای پیروزی در یک نبرد نیش از هر چیز باید  
 دشمن را شناخت و براه کارش آشنا شد ، نیروهای خود  
 را هم درست بر آورد کرد و دشمن را کویید .  
 پس باید «جبهه ملی» را درست بشناسیم ، ماهیت و شیوه های  
 کار آنرا دریابیم ، هر چه بیشتر و بهتر بنسطق حزب خود مجهز شویم و

روز جمعه ۱۳

پاسال: «... اگرچه «جبهه ملی» بسیار وسواسه ولی هنوز هم خطرناک  
 ترین دشمن داخلی ملت ایران است ... و مبارزه با آن فوریت دارد ...»  
 امسال: «... از آقای دکتر مصدق ، از احزاب وابسته به جبهه ملی میخواهیم که  
 بر علیه امپریالیسم با ما ائتلاف کنند ...»

نتیجه: آنها این پیشنهاد (اتلاف) به نوعی از طرق مبارزه با جبهه ملی  
 نیست که در مبارزه با آن فوریت دارد!؟  
 صفحه ۱۵، از نشریه آه ایاتی شماره ۱۳

را در برابر آن قرارداد و ما میتوانیم این کار را بکنیم. وقتی که نهضت  
 ملی در ایران زامن میگردد «جبهه ملی» باید با آن همراهی کند و  
 یادش می. و قتی که مبارزه ضد استعماری ملت ایران اوج میگردد،  
 جبهه ملی باید هر بین جنگ افروزی را بین ما راه نهد و با باید  
 سرسپردگی خود را، امیر بالیس آشکار کند. «جبهه ملی» را  
 همیشه باید بر سر بزنگاه گیر کشید. در میدان حرف همة  
 دشمنان خلق عاشق و دلباخته مردمند تنها در عمل، دوستان  
 و دشمنان توده شناخته میشوند. پس اگر میخواهیم  
 «جبهه ملی» را زود اکتیم باید او را بمیدان عمل بکشیم.  
 گذشته از اینها برای آنکه دست «جبهه ملی» را از توده ها  
 گرتناه کرده باشیم باید خودمان هر چه بیشتر بیان توده ها برویم.  
 باید از همه نیروها و امکانات برای عیار تر و بسیار تر کردن مردم استفاده  
 کرد. باید بکار در میان سندیگاه های کارگری، توده های دهقانی، جوانان  
 و زنان، بکار در مجامع سیاسی، فرهنگی و افروزی. باید در حین طبقه  
 کارگر، وحدت همه زندگیشان را هر چه نیرومندتر و فشرده تر ساخت  
 و برای تفرقه ورختن، مجالی به «جبهه ملی» نداد.  
 اما در تماس با توده ها نه باید از آنها زیاد عقب افتاد و نه باید  
 از آنها زیاد جلو افتاد. مبارزه ما و «جبهه ملی» در داخل اجتماع است،  
 در میان مردم است. توده بمثابة زمینی است که ما و دشمن  
 بر روی آن و برای جلب آن باید بگر میجنگیم. اگر مادر  
 این «زمین» مدافعون شویم باز فر از آن باشیم، اگر ما از  
 این توده عقب یا زیاد جلو برفتیم تکیه گاه خود را از دست  
 داده ایم و نیز در باخته ایم. این «زمین توده ای» زیر پای ما  
 چا حالی میکند، گرفتار دنیا را روی یا چیدوی میشود و دشمن بر ما  
 چیره میگردد.  
 از همان آغاز که «جبهه ملی» روی کار آمد حزب روشن بین ما

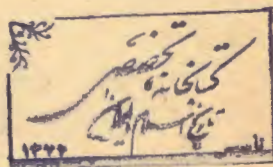
باید جبهه ملی آرا بر سر بزنگاه گیر کشید (۲۳ تیر، ۱۴ آذر ۸ فروردین  
 و... و پیشنهاد اتلاف) و باین ترتیب بزور دست جبهه ملی را از توده ها  
 کوتاه و جدا کرد و این «زمین توده ای» را که «زیر پای حزب توده» جای



صفحه ۱۰ ، از نشریه تعلیماتی شماره ۱۴ حزب نو ده

۳ - سستی و کندی در رفتن بین مردم  
دوران طولانی کار مخفی روی عده ای از افراد و معدودی  
از مسئولین حزبی این تاثیر منفی را گذارده است که جرئت کافی  
برای رفتن در بین مردم را ندارند ، این عده معدود بواسطه ضعف  
خود ، جوان عدو حزب طبقه کارگر یعنی پیشقراول نهضت ضد

«سستی و کندی در رفتن این مردم» ، اینست نتیجه دشمنی  
ده ساله با منافع مردم .



این کتاب در ده هزار نسخه ب سرمایه و اهتمام  
تعاون طبو حاتی پیشرو  
در چاپخانه اختر شمال بچاپ رسیده است